



علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه‌های ایالتی و فدرال
+ جراحات و صدمات بدنی + دعاوی تجاری
+ امور کارمند و کارفرما + امور جنایی
در دادگاه‌های ایالتی و یا فدرال
+ حل اختلافات بیمه گر با شرکت‌های بیمه

(408) 332-5885

شان انصاری

مشاور سرمایه‌گذاری در املاک

نامی آشنا و مشاوره‌ی مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در بی‌اریا

با بیش از ۳۰ سال تجربه

(408) 529-4574

www.ShawnAnsari.com



IDRE #0188598

SHAWN ANSARI PRESENTS

شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن در امور خرید و فروش املاک در بی ایریا
با بیش از ۳۰ سال تجربه

Expertise You Need, Results You Can Count On!



SOLD - Represented Seller
Portola Valley



SOLD - Represented Seller
Saratoga



SOLD - Represented Seller
Santa Clara



Shawn Ansari, Realtor
MS, e-PRO, Certified SRES, SFR, Probate



SOLD - Represented Buyer
Brooke Acres, Los Gatos



SOLD - Represented Buyer
Burgoyne, Mountain View



SOLD - Represented Buyer
Oak Drive, Menlo Park

(408) 529-4574

www.shawnansari.com

Shawn.Ansari@Compass.com

DRE: 01088988

Compass is a real estate broker licensed by the State of California and abides by Equal Housing Opportunity laws. License Numbers 01079009 and 01272467. All materials presented herein is intended for information purposes only and is compiled from sources deemed reliable but not verified. Changes in price, condition, sale or withdrawal may be made without notice. No statement is made as to accuracy of any description. All measurements and square footage are approximate.

COMPASS

THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI

(408)298-1500

وکیل تصادفات و صدمات بدنی
Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112

چگونه می‌توان در دنیایی آکنده از بحران، اخلاقی زیست؟

ویلیام مک‌اسکیل، استادیار فلسفه در دانشگاه آکسفورد - برگردان: عرفان ثابتی

تصور کنید که در حال سفر در منطقه‌ای جنگی هستید. در میانه سفری طولانی با اتوبوس، انفجاری رخ می‌دهد و اتوبوس چپ می‌کند. وقتی به هوش می‌آیید، همه‌جا پر از آشوب است. همسفران زیر چرخ‌های اتوبوس گیر افتاده، به چشم‌های شما خیره شده و عاجزانه کمک می‌طلبند. چند متر دورتر، کودکی مجروح از شدت درد فریاد می‌زند.

در همین حال، صدای تیک‌تیک یک بمب دیگر را می‌شنوید، اما نمی‌دانید که کجاست و چه وقت منفجر خواهد شد. در دور دست، صدای تیراندازی به گوش می‌رسد. هر تصمیمی که بگیرید اشتباه خواهد بود. تصمیم می‌گیرید که دوستان را نجات



دهید؟ در این صورت، باز هم فریاد کودک قطع نخواهد شد. تصمیم می‌گیرید که به کودک رسیدگی کنید؟ در این صورت، صدای تیک‌تیک بمب همچنان به گوش خواهد رسید. تصمیم می‌گیرید که بمب را از کار بیندازید؟ در این صورت، دوستان جلوی چشم‌تان از دنیا خواهد رفت.

من این مقاله را در محیطی آرام و در زیر نور مطبوع خورشید در خانه‌ام در آکسفورد می‌نویسم. شاید چنین تصور کنم که دنیا نیز همین‌قدر ساکت و آرام است. اما اگر از منظری اخلاقی بنگریم، تشبیه دنیا به منطقه‌ای جنگی با واقعیت سازگارتر است. همین حالا تعداد بی‌شماری از مردم دنیا به کمک شما احتیاج دارند. به جای همسفری که جلوی چشم‌تان زیر چرخ اتوبوس گیر افتاده، زن بی‌خانمانی هست که فقط چند کیلومتر دورتر از شما زندگی می‌کند. کودکی هم هست که از شدت درد فریاد می‌کشد، اما در چندمتری شما نیست بلکه در موزامبیک است و به علت ابتلا به مالاریا در آستانه مرگ قرار دارد. یا به بمب‌های ساعتی فاجعه جهانی فکر نمی‌کنیم. اما باید به آنها فکر کنیم. ما باید در استدلال اخلاقی خود به وضوح به این مسائل پردازیم. فرض کنید که این زن بی‌خانمان مادران بود. فرض کنید که این کودک درست جلوی چشم‌تان داشت از دنیا می‌رفت. فرض کنید که خطر فاجعه جهانی، سیل خروشان بود که هر لحظه امکان داشت که شهرتان را در خود غرق کند.

واکنش مناسب عبارت است از فریاد زدن یا به شدت گریستن. اما چنین کاری درست نیست. در منطقه جنگی کسی قهرمان است که از مشاهده درد و رنج دیگران فلج نشود و از پا در نیاید. در چنین شرایطی، قهرمان کسی است که محیط را ورنه می‌کند، محاسبه و سبک سنگین می‌کند، و دست به انتخاب‌های دشوار می‌زند. در ۱۴ سال گذشته، من به بسط و ترویج ایده‌ای به نام «نوع‌دوستی موثر»، استفاده از عقل و شواهد و مدارک برای انجام حداکثر کار خوب ممکن، کمک کرده‌ام. اکنون جنبشی پدید آمده است که این ایده را جدی می‌گیرد و بر اساس آن عمل می‌کند.

پایه و اساس نوع‌دوستی موثر عبارت است از تلاش برای به رسمیت شناختن واقعیت دردناکی که با آن مواجه‌ایم. ما، معمولاً، به زن بی‌خانمانی که چند کیلومتر دورتر زندگی می‌کند، یا به کودک موزامبیک که بر اثر ابتلا به مالاریا در آستانه مرگ قرار دارد، یا به بمب‌های ساعتی فاجعه جهانی فکر نمی‌کنیم. اما باید به آنها فکر کنیم. ما باید در استدلال اخلاقی خود به وضوح به این مسائل پردازیم. فرض کنید که این زن بی‌خانمان مادران بود. فرض کنید که این کودک درست جلوی چشم‌تان داشت از دنیا می‌رفت. فرض کنید که خطر فاجعه جهانی، سیل خروشان بود که هر لحظه امکان داشت که شهرتان را در خود غرق کند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

صفحه ۱	آگهی
صفحه ۲	اخبار - فهرست مطالب
صفحه ۳	آگهی
صفحه ۴	نامه‌های شگفت‌انگیز (بهرام فره وشی)
صفحه ۵	آگهی
صفحه ۶	طنز در مطبوعات (حسن جوادی)
صفحه ۷	طالبوف تبریزی (ایرج پارس‌نژاد)
صفحه ۸	آگهی
صفحه ۹	اخبار
صفحه ۱۰	گاندی کیست؟ (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	زهر خاکنری (هما گرامی فره وشی)
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	اخبار
صفحه ۱۵	آگهی
صفحه ۱۶	نقد و بررسی فیلم
صفحه ۱۷	آگهی
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	اخبار
صفحه ۲۱	اخبار
صفحه ۲۲	اخبار
صفحه ۲۳	«بهم‌نگو که صلح برقرار شده» (افلیا پرویزاد)
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه‌های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	آگهی
صفحه ۲۷	آتشونی (سیروس مرادی)
صفحه ۲۸	آگهی
صفحه ۲۹	اخبار
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	شناخت ذهن و کنترل آن (رامین کریمی)
صفحه ۳۳	اخبار
صفحه ۳۴	جدول
صفحه ۳۵	اطلاعات حقوقی ایران - فال ستارگان
صفحه ۳۶	انگلیسی با لهجه فارسی (فیروزه جزایری دوما)
صفحه ۳۷	پنجره روبرویی (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	داستان
صفحه ۳۹	خاطراتی از هنرمندان (پرویز خطیبی)
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	اخبار
صفحه ۴۲	دلتوشته (عبدالله خسروی)
صفحه ۴۳	اخبار
صفحه ۴۴	نوجوانی، عصر چالش‌های درونی (میثم پای مطلق)
صفحه ۴۵	اخبار
صفحه ۴۶	اخبار
صفحه ۴۷	اخبار
صفحه ۴۸	اخبار
صفحه ۴۹	دنباله مطلب
صفحه ۵۰	دنباله مطلب
صفحه ۵۱	دنباله مطلب
صفحه ۵۲	دنباله مطلب
صفحه ۵۳	دنباله مطلب
صفحه ۵۴	دنباله مطلب
صفحه ۵۵	دنباله مطلب
صفحه ۵۶	دنباله مطلب
صفحه ۵۷	دنباله مطلب
صفحه ۵۸	دنباله مطلب
صفحه ۵۹	دنباله مطلب
صفحه ۶۰	انگلیسی

در خواست اشتراک نشریه پژواک



شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۸۰ دلار برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی‌ها با صاحبان آگهی می‌باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی‌پذیرد. ♦ استفاده از طراحی‌های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می‌باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حک و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ♦ دیدگاه نویسندگان الزاماً بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی‌باشد. مسئولیت نظریه‌ها به عهده نویسندگان است.

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.



LOS GATOS MEMORIAL PARK

&

DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆ *Funeral Services* ◆ *Immediate Need* ◆ *Pre Planning* ◆ *Burial Services* ◆ *Cremation Services*



The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆ *Prearranging freezes the cost at today's prices* ◆ *Payment plans are available*

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزانتان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه؛ فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

زعم باطل را در آنها از میان ببرد. آنان اعتماد کورکورانه ای به وراثت های خود که علمای دین و کشیشان آنها هستند، دارند. ولی بدبختانه اینان علوم دیگری جز آنچه که از کتاب های الحادآمیز خود بر گرفته اند، ندارند و به این کتاب ها بیش از انجیل عقیده دارند. ارمنی ها بیشتر ظواهر دین را رعایت می کنند. روزه های متعدد و مراسم دعای همگانی به هنگام شب و صبح دارند. آنها خیال می کنند که اگر در موقع گذشتن از مقابل یک کلیسا، علامت صلیب را بر سینه خود رسم نکنند، گناهی مرتکب شده اند. زنان می روند و درهای کلیساها را می بوسند و اگر در عیدهای مذهبی و در روزهای یکشنبه به مراسم نماز و مراسم آئینی نرسند، خیال می کنند که این گناه آنها با این علامت مذهبی و زهد جبران می گردد. مردان تقریباً همیشه تسبیحی به دست دارند ولی این تسبیح گرفتن بیشتر به خاطر تظاهر به ظاهری مناسب است تا زهد. خواندن از روی کتاب دعا در کلیسا را به صورت چیزی شرم آور می نگرند. زنان افتخاری برای خود می دانند که نمی توانند بخوانند و بنویسند. زنان آنها، بیش از شوهرانشان قسم و سوگند می خورند.

عیب دیگر آنها که در تمام ملت ها عیب غالب است، این است که این ملت به افراط متمایل است. در میان این مردم عشق به سودجویی بر تمام چیزهای دیگر غلبه دارد و فقط به سودهای بزرگ اعتنا دارند. سود و ربح را به اصل سرمایه می افزایند و حتی ربح سود را هم می گیرند. این رباخواری ها فقط توسط آنان که از دین اصلی منحرف گشته اند انجام می شود. کاتولیک ها وجدانا از آن خودداری می کنند. کشیشان ارمنی منظم و مرتب نیستند، مگر پس از ازدواجشان و این موجب شده است که معامله و خرید و فروش امور و چیزهای روحانی تقریباً همیشه در اعمال شغل و وظیفه روحانی آنها داخل گردد. چون اغلب بار مخارج خانواده پرجمعیتی را بر عهده دارند که بایستی آنها را اداره کنند، از این جهت بی آنکه قبلاً درباره مبلغی که به عنوان حق القدم و پایمزد دریافت خواهند کرد، توافق کنند، مراسم مذهبی و تقدیس را به جای نمی آورند و هنگامی که مراسم به خاک سپاری پیش می آید، مخصوصاً برای مردم عادی، برای اجرای مراسم قرارداد می بندند. ولی با ثروتمندان و بزرگان قراردادی منعقد نمی شود زیرا اطمینان دارند که اجرت و مزد قابل ملاحظه ای دریافت خواهند داشت و در واقع مزد خوبی به آنها پرداخت می شود. مراسم تدفین در اینجا بسیار گران تمام می شود زیرا با تشریفات بسیار انجام می شود و این موضوع غرور ملت را تهییج می کند. اسقف ها و وارتاپت ها همه مذهبی هستند و همه آنها در صومعه ها منزل دارند و همه بطور متحدالشکل لباس می پوشند. واژه وارتاپت در زبان ارمنی به معنی استاد یا عالم مذهبی است، اسقف ها را نیز به همین نام می نامند. نشان تمایز آنها چوبدست کشیشی است که در هنگام وعظ آن را به دست می گیرند. رئیس صومعه همیشه یک اسقف است و هنگامی که از صومعه بیرون می رود، یکی از شاگردان که تازه وارد سلک مذهبی شده است، چوبدست کشیشی او را پیشاپیش او می برد. این صومعه ها دارای باغ های بزرگی هستند که محصول بسیاری می دهند. آنها همچنین صدقه و نذرهای بسیار دریافت می دارند. کشیشانی که از جلفا خارج می شوند تا به هند بروند و در کلیساهای ارمنی آنجا خدمت کنند، مجبور هستند به اسقف ها دو تومان بدهند که معادل است با ۴۰ اکو به پول ما. تعداد این کشیشان زیاد است. علاوه بر این، هر سال برخی از این اسقف ها به دهکده ها سرکشی می کنند و این دیدارها بی بهره و بی عایدی نیست.



نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش هفتاد و یک)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

در جلفا بیست و دو کلیسای ارمنی وجود دارد که هر کدام کشیش مخصوص به خود را دارند که در آنها خدمت می کنند. در این تعداد، سه کلیسای میسیونرهای فرانسوی و کلیسای کاتولیک را که با آداب مذهبی ارمنی اداره می شود، به حساب نیاورده ام. این کلیسای کاتولیک عموماً به نام کلیسای «شریمان» نامیده می شود. زیرا اینان نخستین روسای این خانواده مشهور بوده اند که آن را ساخته اند. اینان وارثان لایق و شایسته زهد و دین پدران خود بوده اند. فرزندان آنها هنوز تا به امروز با افتخار، نام و شهرت آنها را حفظ و حمایت کرده اند. آقایان «آروتیون» و «لئون» و «پتروس»، شاخه اصلی این خانواده پرجمعیت و محترم را تشکیل می دهند و این سه برادر سرسخت ترین پشتیبانان اعتقادات دینی هستند و با اعتبار خود از آن دفاع و پشتیبانی می کنند و با علو همت و دهنش های خود آن را گسترش می دهند و قسمتی از گروه های دینی که میسیونرها انجام داده اند، مدیون حمایت صریح و آشکاری است که آنها از کاتولیک ها می کنند. در شرحی که من درباره آزار و اذیت های مذهبی که متحمل شده ایم، خواهم داد، موقعیتی خواهد بود که از علو همت و جوانمردی و ثبات آنها سخن بگویم و شما خواهید دید که اینان از حمایتی که از دین می کنند و خود نیز بدان عمل می کنند و برای تحمل رنج می کنند، خویشتن را مفتخر می دانند. ارمنیان بیش از همه ملت های شرقی و شاید بیش از تمام افراد دنیا بازرگان هستند. آنان در تمام آسیا پراکنده اند و تقریباً در همه جا موسساتی دارند، فن تجارت را به خوبی می دانند و اغلب آنها مانند دیگر آسیائیان سرد و خونسرد هستند و خیلی به ندرت دیده می شود که با یکدیگر نزاع کنند. آنها مردمی قانع هستند ولی برای گوشت که برای یهودیان ممنوع است، خرافاتی هستند. مسیحیت توانسته است این



Shiva Moozoun
Attorney at Law

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



- ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست ♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE
- ♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی
- ♦ برای اشخاص و شرکت ها ♦ تصادفات ♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق
- ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت ♦ اشتباهات پزشکی

- ♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ Tax preparation for individuals & small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate
- ♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Personal Injury
- ♦ Immigration Services ♦ Medical Malpractice

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

651 W. Hamilton Ave, Suite 1000, Campbell, CA 95008

ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده
ایرانیان شمال کالیفرنیا

(408) 221-8624



پیام شایانی

وکیل تصادفات و صدمات بدنی

800-261-1314

Payam Mark Shayani, ESQ

Accident Attorney

Auto, Motorcycle, Pedestrian
Slip & Fall, Work Injury

- تصادفات رانندگی
- صدمات ناشی از کار
- زمین خوردگی
- صدمات منجر به مرگ
- حمله حیوانات

تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات
دریافت صدها میلیون دلار خسارت
با ۹۹٪ موفقیت



(916) 442-9999

980 9th St., 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408) 777-8867

2880 Zanker Road, Suite 203
San Jose, CA 95134

(925) 777-0432

425 Market St., Suite 200
San Francisco, CA 94105

و مشی او عوض نشده بود. اکنون او می توانست آزادانه به شاه بتازد و جای حکومت مصدق را نیز حکومت جدیدی گرفته بود و می توانست بر این حکومت هم بتازد. هر چند که در حکومت دیکتاتوری شاه، طنز نویسان سیاسی لب فرو بستند، خطیبی در سال ۱۳۳۳ موفق به چاپ یکی از چند کتاب طنز آمیز خود به نام شهر هرت شد. از بعضی لحاظ شهر هرت خواننده را به یاد اثر مشهور سالتیکف شچدرین به نام تاریخچه «شهر گلوپر» می اندازد، هر چند که طنز خطیبی به درجه خیال پردازی و قدرت تجسم و شوخ طبعی نویسنده روس نمی رسد، از لحاظ ریشخند بُرنده، زیبایی بیان و پرداختن به واقعیات روزانه زندگی خیلی شبیه شچدرین است.

هر چند که گاهی شهر هرت به موضوعات بی اهمیت نیز می پردازد، ولی در اساس تصویری ترسناک از جامعه ایرانی می دهد. خطیبی درباره بی اعتنایی دولت نسبت به خواسته های مردم، حیف و میل شدن مال مردم، فساد ثروتمندان و به فکر جیب خود بودن دولتمردان، و مطبوعاتی که خفه شده و از قدرت افتاده اند صحبت می کند. خطیبی نمی تواند قبول کند که نویسندگان روزگار او به عوض پرداختن به وضع مردم، به مردگان نسل های گذشته می چسبند و از دولت سر آنها کسب شهرت و معروفیت می کنند. خطیبی طنز خود را متوجه طبقات مختلف اجتماع می سازد. از سویی «استاد خیاطی» را وصف می کند که با چرب زبانی آنقدر مشتری را می برد و می آورد و از پارچه می دزدد که آخر سر لباس بی قواره در می آید، از سوی دیگر دکتري را وصف می نماید که دایماً لاف از خودش می زند و دست به عمل جراحی مشکلی می زند که ابتدا در تخصص او نیست.

جهانگیر درّی در کتاب خود درباره طنز منشور فارسی درباره شهر هرت می نویسد: «نویسنده با خویش ندراری جالبی به خواننده خود می گوید توجه کند که اشخاص و حوادث کتاب ربطی به اشخاص و حوادث ایران ندارند، و همه در شهر هرت انجام می گیرد، و این شهر ابتدا ربطی به شهری که خطیبی در آن زندگی می کند ندارد. در ادبیات اروپایی شهر هرت شبیه است به کتاب افاده فروشان [The Book of Snobs] اثر نویسنده دوره ویکتوریایی انگلیس ویلیام تکر، هر چند که طنز تکر از لحاظ اجتماعی دایره ای وسیع تر را در بر می گیرد و هدف مشخص تری دارد. این اثر خطیبی ارزش زیادی دارد و می توان گفت خط سیر انتقاد را در ادبیات فارسی ادامه می دهد. مؤلف به نوبه خود مشعل طنز در ادبیات فارسی را بیشتر برده اجازه نمی دهد شعله انتقاد اجتماعی در ایران خاموش گردد.» (۹۵)

در دوره ششم مطبوعات یعنی بیست و شش سالی که از کودتای ۲۸ مرداد تا برافتادن خاندان پهلوی طول کشید، بار دیگر مطبوعات زیر نظر دولت قرار می گیرد و این وضع تا اندکی پیش از انقلاب ادامه می یابد. در مرداد ۱۳۳۴ قانونی تصویب می شود که مطابق آن انتقاد از خاندان شاه یا کسانی که از طرف او مأمور خدمتی می شوند، جرم شناخته می شود. (۹۶) چون اعضای کابینه و گردانندگان عمده امور همه از طرف شاه انتخاب می شدند، در واقع کسی نمی توانست از حکومت انتقاد کند. مطبوعات و در ضمن آن روزنامه های فکاهی و طنزی صدمه این قانون مطبوعات و قوانین دیگری را که بعداً گذشت دیدند. با این همه، طنزنویسان کم و بیش به کار خود ادامه دادند که ذکر بعضی از آنان گذشت.

گذشته از مجلات طنز یا فکاهی نشریات دیگر نیز ستون های طنز داشتند، که گاهی حائز اهمیت زیادی بودند. در مجله تهران مصور منوچهر مجابی ستون «کشکیات» را می نوشت، بعد از مدتی چون جلوی آن را گرفتند، (۹۷)، ناصر خدایار ستون تازه ای تحت عنوان «فضول آغاسی» را شروع کرد. ایرج پزشکزاد، طنزنویس و رمان نویس با ذوق، برای مدتی ستون «عنقریب» را در فردوسی می نوشت، از ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۷ «آسمون و ریسمون» را در همان مجله می نوشت. این قطعات طنز بسیار جالب که اغلب به صورت نمایش نامه یا مقاله نوشته می شد و بیشتر درباره مسائل ادبی روز و کشاکش شعر نو با شعر کهنه بود، در ۱۳۳۹ به صورت کتاب چاپ شد. به پیروی از طنز نویسانی چون دهخدا در «چرند پرند» پزشکزاد دوستانی هم دارد و به آنها عنوان «اعضای پیوسته شورای عالی آسمون و ریسمون» را داده است، مثل حضرت علامه آقای سید ابوطالب خان، حضرت استادی رژیوسور مدخان، سر استاد دکتر پروفیسور اسلام خان و دانشجو عزیز الله خان. هر یک از این ها معرف تیپ به خصوصی هستند و هدف اصلی پزشکزاد «انتقاد از آشفتگی و بی بندوباری ادبی و پراکنده گویی های رایج آن روزگار بوده» ولی در خلال انتقاد، گاه با بعضی از نویسندگان به نام معاصر شوخی و مزاح نیز شده است. پزشکزاد نه تنها مدعیان کم مایه و پرمدعای مدهای جدید ادبی را به باد انتقاد می گیرد، بلکه از عیوب استادان و شاعران قدیم هم چشم پوشی نمی کند و گاهی نیز به آنها می پردازد. »

طنز در مطبوعات

بخش آخر

دکتر حسن جوادی



روزنامه طنز مهم دیگر حاجی بابا به مدیریت پرویز خ طیبی (۱۳۰۲-۱۳۷۳) بود، که مستقل و از خیلی جهات شبیه بابا شمل بود. چون در روزگار ملی شدن نفت و رهبری دکتر مصدق چاپ می شد، سخت ضد انگلیس بود و احساسات مردم آن روزگار را منعکس می ساخت. در مدت سه سال و چند ماه جمعاً ۱۷۴ شماره از حاجی بابا درآمد تا بالاخره بعد از کودتای ۲۸ مرداد از میان رفت. خطیبی که قبلاً به اتهام بی احترامی به خاندان سلطنت محاکمه شده بود، این بار به شش ماه حبس محکوم شد. (۹۳)

تنوع کارهای خطیبی فوق العاده بود، او نمایشنامه های متعددی نوشت، چند فیلم را کارگردانی کرد، مدتی برای رادیو تهران کار کرد و ترانه های معروفی ساخت. روی هم رفته خطیبی طنزنویس هنرمندی بود ولی حیف که در نشریه حاجی بابا پیروی بی دلیل او از سیاست های حزب توده طنزهای او را اغلب یک سویه کرد و گاهی هم تا هجو و بدگویی شخصی پایین آورد. مثلاً چون با دکتر مصدق مخالف است او را «پیشوا»، یادآور عنوان هیتلر، می خواند و هنگامی که دکتر فاطمی وزیر خارجه دکتر مصدق توسط فدائیان اسلام ترور می شود ولی زنده می ماند، خطیبی در «مصاحبه با سخنگوی بیمارستان تخمیه» (یعنی نجمیه) به جای نکوهش از عمل ترور به مسخره کردن مناسبات فاطمی و مصدق می پردازد و می گوید: «در صورت کناره گیری پیشوا از صدارت ممکن است فاطمی را که چندی پیش مشق زیر پتو خوابیدن نموده است، به صندلی صدارت بنشانند و یا لاقال پس از بهبودی کامل دکتر فاطمی حق امضاء کردن به جای نخست وزیر را احرار نمایند.» (۹۴) گفتنی است که خطیبی بعد از انقلاب توانست «حاجی بابا» را به مدت چهار ماه از اردیبهشت تا شهریور ۱۳۵۸ منتشر سازد و سپس به آمریکا رفت و در نیویورک هم چند شماره از آن را منتشر ساخت، ولی در اساس خط



دکتر فرانک پورقاسمی متخصص و جراح پا

- ♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
- ♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

♦Foot related diseases ♦Bunion, Callus, Corn ♦Hammer Toe, Ingrown Toe Nail ♦Sports Medicine & Injuries ♦Heel Pain & Diabetic Foot Care ♦Ankle Arthroscopy ♦Pediatric Foot Conditions ♦Flat Feet & Orthotics ♦Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

در شهر تمرخان شوره ماند تا در هفتاد و نه سالگی در گذشت. (۲)
طالبوف و نقد ادبی: طالبوف به عنوان نویسنده اصلاح طلب و منتقد اجتماعی اثر مستقلی در نقد ادبی ندارد، اما در آثار خود جای جای از ادبیاتی که به نظرش «مفید» نیامده، انتقاد کرده است. ما در جستجوی این جنبه از کار او آثارش را بررسی و تحلیل می کنیم. آثار طالبوف عبارت است از:

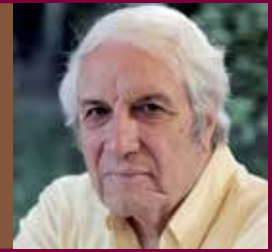
- ۱- نخبه سپهری (استانبول، ۱۳۱۰/۱۸۹۲): خلاصه ای در احوال پیغمبر اسلام.
 - ۲- کتاب احمد یا سفینه طالبی (دو جلد، استانبول، ۱۳۱۱-۱۳۱۲/۱۸۹۳-۱۸۹۴) در بیان اصول علوم طبیعی بر پایه آخرین تحقیقات علمی.
 - ۳- فیزیک یا حکمت طبیعی (استانبول، ۱۳۱۰/۱۸۹۳) ترجمه از روسی به فارسی در کشفیات علم فیزیک.
 - ۴- هیئت جدید (استانبول، ۱۳۱۱/۱۸۹۳) ترجمه اثری در هیات و نجوم از کامی فلاماریون (K.Flammariion)، ۱۸۴۲-۱۹۲۵، از روسی به فارسی.
 - ۵- پندنامه مارکوس کیصر روم (۱۲۱-۱۸۰م) (استانبول، ۱۳۱۲/۱۸۹۴) ترجمه از روسی به فارسی همراه با یادداشتی در مقدمه با عنوان «افاده مخصوص» در اشاره به تاثیر کلام.
 - ۶- مسالک المحسنین (قاهره، ۱۳۲۳/۱۹۰۵) حاوی افکار فلسفی و انتقاد اجتماعی.
 - ۷- مسائل الحیات (تفلیس، ۱۳۲۴/۱۹۰۶) در قوانین طبیعی حیات، حقوق آزادی انسان، تکامل جامعه مدنی و ترقی و تحول ژاپن.
 - ۸- ایضاحات در خصوص آزادی (تهران، ۱۳۲۵/۱۹۰۷) در تاثیر «در آزادی» از جان استوارت میل.
 - ۹- سیاست طالبی (تهران، ۱۳۲۹/۱۹۱۱) مشتمل بر دو مقاله سیاسی و ملکی. جز آثار یاد شده، طالبوف مقالات پراکنده ای نیز دارد که در مطبوعات آن زمان مانند انجمن و جبل المین به چاپ رسیده است.
- طالبوف گاهی شعر هم می گفت که البته تنها از نظر مضمون و اندیشه انتقادی در خور توجه است و غرضش برانگیختن افکار ایرانیان در مسائل سیاسی و اجتماعی بوده است. او خود را «اولین شاعر پلوتیک ایران» می دانست. نمونه هایی از این اشعار او را می توان در مسالک المحسنین یافت. همچنین قصیده ای نیز از او به چاپ رسیده است. (۳)

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

طالبوف تبریزی

بخش اول

دکتر ایرج یارسی نژاد



میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی (۱۲۵۰-۱۳۲۹ / ۱۸۳۴-۱۹۱۱) از نویسندگان و متفکران ایرانی قرن نوزدهم میلادی است که علاوه بر ترویج علوم طبیعی و افکار اجتماعی و سیاسی جدید، در نقد ادبی نو در ایران نیز از پیشروان است. در این مقاله، توجه و تاکید ما منحصر به آراء و اندیشه های طالبوف در نقد ادبی است. بدیهی است که در بررسی منشأ افکار او در این زمینه ناچار باید نظری به زندگینامه او بیفکنیم تا نظریات انتقادی او در ادبیات نیز در رابطه با سیر تکاملی مجموعه افکارش کشف و بررسی شود. زندگینامه: (۱) عبدالرحیم پسر ابوطالب نجار تبریزی در ۱۲۵۰/۱۸۳۴ در محله سرخاب تبریز متولد شد. به گفته خودش پدرش ابوطالب و پدربزرگش استاد علی مراد، حرفه نجاری داشته اند. گفته اند عبدالرحیم در شانزده سالگی به تفلیس رفت و به تحصیل زبان روسی پرداخت و مقدمات دانش جدید را فرا گرفت و با جنبش های آزادیخواهی و آرای نویسندگان سوسیال دموکرات و ادبیات روسی آشنا شد و مدتی بعد در تمرخان شوره (بویناکسک Buynaksk کنونی) مقرر حکومت داغستان مقیم شد و به مقاطعه کاری راه های قفقاز پرداخت و سرمایه کافی اندوخت و در آن شهر ازدواج کرد. او در دوره تحرک فرهنگی و سیاسی قفقاز پرورش یافت و از دانش و فرهنگ سیاسی جدید بارور شد و از پنجاه و پنج سالگی به نوشتن آثار خود پرداخت و اعتبار و احترام بسیار یافت، تا آنجا که به علت نوشتن مقالاتی در ترویج افکار اجتماعی و سیاسی جدید و تبلیغ آزادی و حکومت قانون و همچنین نشر علوم طبیعی به زبان ساده فارسی در ایران نزد رجال ترقی خواه و روشنفکران زمانه محبوبیت بسیار حاصل کرد و در ۱۳۲۴/۱۹۰۶ در دوره اول مجلس شورای ملی از تبریز به نمایندگی انتخاب شد، اما با آن که نمایندگی را پذیرفت، به تهران نیامد و

دکتر فتنه هوشداران کایروپراکتر

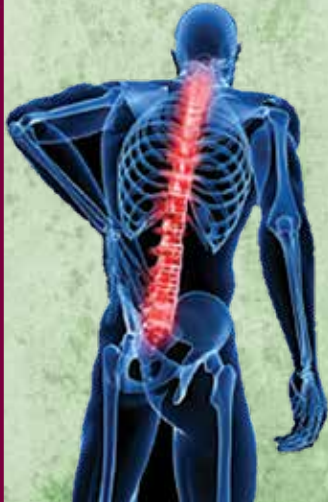
تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی های مفاصل و استخوان، ورزشی، صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته ترین وسایل پزشکی

Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life

مطب مجهز به دستگاه های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:



Fataneh Hooshdaran, D.C.



- ♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه درد و زانو درد
- ♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن ♦ دردهای کمر ♦ دردهای دست
- ♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism
- ♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

Serving: San Jose & Santa Clara
www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677
2797 Park Ave., Suite #103
Santa Clara, CA 95050



کیک و شیرینی بی بی

مجله ترین و جدیدترین کیک های عروسی، نامزدی، تولد و جشن های شما. تازه ترین انواع شیرینی تر، خشک و میوه ای با مرغوب ترین مواد اولیه اروپایی.



(408) 247-4888

441 Saratoga Ave., San Jose, CA 95129

چرا افکار عمومی، روایت جمهوری اسلامی درباره آرمیتا را باور نمی‌کند؟

سولماز ایکدر



کرد و زن چادری فریاد زد: «چرا حجاب نداری؟»، به گفته او، آرمیتا جواب داده بود: «آیا من به تو می‌گویم چرا روسری خود را در نمی‌آوری؟» بعد بر اساس روایت این شاهد عینی، مشاجره آنها به خشونت کشیده شده و زن حجاب‌بان به آرمیتا حمله کرده و به شدت او را هل داده است. یک شاهد دیگر گفته است: «آرمیتا حتی زمانی که نقش بر زمین شد، به هوش بود. این شاهد عینی گفته است: «همان زنی که آرمیتا را هل داد، پشت در آمبولانسی که او را راهی بیمارستان کرد، ایستاده بود.»

شبهات در رابطه با تصاویر منتشر شده به همین مورد محدود نمی‌شوند. بر اساس روایت رسمی جمهوری اسلامی، آرمیتا در واکن مترو بی‌هوش شده و به بیرون آورده می‌شود. این در حالی است که پای او مشخصا در سه ثانیه آخر ویدیویی که برای اولین بار توسط «ایرنا» به عنوان تصاویر دوربین مداربسته منتشر کرد و در آن ادعا می‌شود پس از بی‌هوشی او ضبط شده است، حرکت دارد. در فیلمی که توسط بخش خبری صداوسیما با ادعای «فیلم کامل از لحظه ورود تا بی‌هوش شدن آرمیتا» منتشر شده نیز حدود چهار دقیقه سانسور شده است. هم‌چنین مدیرعامل شرکت بهره‌برداری مترو تهران و حومه در گفت‌وگو با خبرنگار ایرنا ادعا کرد این دانش‌آموز ۱۶ ساله به دلیل افت فشار بی‌هوش شد.

مادر آرمیتا نیز در گفت‌وگویی با همان خبرگزاری ایرنا با لکنت زبان و بدون اطمینان از افت فشار خون دخترش صحبت می‌کند. این در حالی است که در تصاویر منتشر شده در بخش خبری «۲۰۳۰» صداوسیما، ما تصاویر آرمیتا را در حال خریدن خوراکی از سوپرمارکت ایستگاه متروی شهدا می‌بینیم و «فاطمه»، هم‌کلاسی او تأیید می‌کند که او خوراکی خریده شده را خورده است. تصاویر منتشر شده از «اعترافات» دوستان آرمیتا نیز نمی‌توانست افکار عمومی را قانع کند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۰**

نزدیک به یک ماه از زمانی که خبر «بی‌هوش» شدن دختری جوان در متروی تهران منتشر شد، می‌گذرد. طی این مدت، دو روایت اصلی به جنگ هم رفتند، از یک سو دستگاه پروپاگانداي جمهوری اسلامی تلاش کرد روایت «افت فشار»، زمین خوردن و بی‌هوش شدن او را در میان افکار عمومی جا بیندازد، از سوی دیگر افکار عمومی از پذیرفتن این روایت سر باز زد و احتمال ضرب و شتم او به دلیل عدم پایداری به «حجاب اجباری» را مطرح کرد. اگرچه روایت رسمی جمهوری اسلامی سوالات پرشماری ایجاد می‌کند. تا لحظه انتشار این گزارش سندی مبنی بر درگیری بین آرمیتا گراوند و حجاب‌بانان متروی ایستگاه «شهدا» تهران منتشر نشده است. فیلم‌های دوربین‌های مداربسته ایستگاه متروی «شهدا» که به سوءظن‌ها دامن زدند تاکنون دو ویدیو از دوربین‌های مداربسته ایستگاه متروی «شهدا» منتشر شده‌اند. در هر دو ویدیو، تصویری از لحظاتی که در واکن مترو می‌گذرد دیده نمی‌شود.

در واکنش به اعتراضات افکار عمومی به این موضوع، «آمنه سادات ذبیح‌پور»، خبرنگار بد سابقه صداوسیما نوشت: «برخی‌ها در ماجرای بی‌هوش شدن آرمیتا در مترو پرسیدن چرا فیلمی از داخل واکن منتشر نشده؟ پرس و جو کردیم گفتند قطارهای سری ۱۰۰ دوربین ندارند.» این ادعا در حالی مطرح شد که در فیلم‌های منتشر شده مشخص است قطار روز حادثه سری ۱۲۰۰ بوده و دارای دوربین است. واکن‌های سریال TWM-EM-1203 از جمله واکن قطاری که آرمیتا صبح روز ۹ مهر ۱۴۰۲ سوار آن شده بود، بنابر اعلام شرکت متروی تهران و حومه، مجهز به دوربین شده بودند. گاردین در گزارشی توانسته است با دو شاهد عینی که حمله حجاب‌بان زن به آرمیتا گراوند را دیده‌اند، گفت‌وگو کند. یکی از آنها گفته است یک حجاب‌بان زن وقتی آرمیتا وارد واکن مترو شد، بر سر حجاب نداشتن با او مشاجره

دکتر علی اسماعیلی

دندانپزشک و جراح ایمپلنت های دندانی

۲۰ سال تجربه در درمان و آموزش در دانشکده های دندانپزشکی ایران و آمریکا

Clinical Assistant Professor at University of the Pacific, San Francisco



Dr. Ali Esmaili DDS

♦ دندانپزشکی عمومی ♦ جراحی ایمپلنت های دندانی ♦ جراحی کشیدن دندان و پیوند استخوانی

♦ General Dentistry ♦ Dental Implants ♦ Surgical Extractions & Bone Graft



Thursday & Saturday 9:00AM – 6:00 PM

Tel: (408) 320-2849

Text: (408) 549-4840

info@nobleprodental.com

www.nobleprodental.com

2150 The Alameda San Jose, CA 95126

ارتش هند از میان آنان انتخاب شده است. زمامداران انگلیسی که در هند ساکن شده اند از ثروتمندان، سرمایه داران و دست نشانندگان خود که بر مردم حکومت می کنند، اما از اربابان انگلیسی خود دستور می گیرند، پشتیبانی می کنند. گرچه بیش از سی سال است که «کنگره ملی هند» بنیادگذاری شده، اما بیشتر اعضای آن افرادی از طبقه متوسط و درس خواندگان انگلستان هستند. از نمایندگان سرزمین ۷۰۰,۰۰۰ دهکده یا دهقانان که هشتاد درصد جمعیت را تشکیل می دهند خبری نیست. «گلخه» یکی از رهبران کنگره است. زمانی که پس از قحطی بزرگ و طاعون هراسناک به سختی به بی توجهی انگلیسی ها نسبت به نیازهای مردم هند اعتراض می کند بازداشت، محاکمه و به هفت سال زندان محکوم می شود. انگلیسی ها به درخواست مبارزان کنگره که هوادار خودمختاری هندند اعتنایی نمی کنند، اما به نظرهای یافتن راه حل براساس برتری انگلیسی ها روی خوش نشان می دهند و نظریه کنار آمدن با انگلیسی ها را که همراه با آرامش باشد با خوشرویی می پذیرند.

شیری که می غرد: برای گشایش یک دانشگاه تازه جشنی برپا شده است. در این جشن تنی چند به سخنرانی خواهند پرداخت. گاندی نیز یکی از سخنرانان است. زمامداران انگلیسی با لباس های آراسته، مهاراجه ها با زرق و برق فراوان، امیران محلی، بزرگان هندی و درس خواندگان در لندن در جایگاه خود نشسته اند و به سخنرانان گوش می دهند. محیط سخنرانی اشرافی، پر تجمل و آراسته است. نوبت سخنرانی به گاندی می رسد. با صدای آرام، بی هیجان، یکنواخت و خسته کننده ای سخن می گوید. اما آنچه می گوید تکان دهنده، کوبنده و توفانی است. حکومت بریتانیا را به خاطر بی اعتنایی به بدبختی های ملت هند به سختی به باد انتقاد می گیرد. پخش ظالمانه ثروت را در هند می کوبد. استفاده از زبان انگلیسی را سرزنش می کند. کثافت بیش از حد را در معبدهای مقدس و در جاهای همگانی به رخ شنوندگان تمیز پوش و آراسته می کشد و می پرسد: «آیا این درست است که راه های ورود به پرستش گاه های مقدس ما این چنین کثیف باشند؟» بزرگان انگلیسی و هندی که برای شرکت در یک جشن دانشگاهی آمده اند سراسیمه می شوند. گاندی مهاراجه ها را به خاطر جواهرهایی که از خود آویخته اند و آنها را به رخ فقیرترین مردم جهان می کشند به سختی سرزنش می کند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

گاندی کیست!

بخش دهم

دکتر احمد ایرانی



روبه در پوست شیر: گاندی اشرام احمدآباد را بنیادگذاری می کند و سازمان می دهد. این جامعه کوچک بعدها به یکی از پایگاه های بزرگ سیاسی-اجتماعی کشور تبدیل می شود. در دورانی که گاندی در هند دست به مبارزه می زند، این کشور مستعمره امپراتوری نیرومند انگلستان است. همان امپراتوری که می گویند آفتاب در قلمروش غروب نمی کند. دولت سرمایه داری انگلیس بر صدها میلیون هندی فقیر و بیمار مسلط است و ثروت های این سرزمین شبه قاره را چپاول می کند. نزدیک به ۱۰۰۰۰۰ انگلیسی که در این کشور ساکن شده اند، بیش از سیصد میلیون هندی را زیر فرمان دارند و به تمامی مردم شبه قاره هند به عنوان «نجس» می نگرند. انگلیسی ها زندگی اشرافی و سرشار از تجمل و آسایش برای خود فراهم کرده اند. گروه هایی از هندیان دست نشانده را به نام امیران و فرمان روایان محلی بر ملت تحمیل کرده اند و خود به طور کامل دور و جدا از این مردم زندگی می کنند. با این که ده ها میلیون هندی از کم غذایی و گرسنگی به سختی رنج می برند، فرآورده های غذایی این سرزمین زرخیز به سایر کشورها فرستاده می شوند. در این کشور بزرگ و در این پرجمعیت ترین کشور جهان بعد از چین، بی سواد، گرسنگی، نادانی، خرافات مذهبی و بیماری های واکیر و هراسناک بیداد می کنند. دولت امپراتوری انگلستان با پیروی از اصل بزرگ «تفرقه بینداز و حکومت کن»، در این سرزمین صدها دین و مذهب و زبان تا می تواند میان هندیان به آتش اختلاف های دینی، مذهبی، سنتی و قومی دامن می زند تا بهتر بتواند ثروت های طبیعی و محصول دسترنج آنان را تاراج کند. سیاست بازان حيله گر انگلیسی به ویژه میان مسلمانان هند و معتقدان به دین هندو اختلاف می اندازند تا هرگز نتوانند دست اتحاد به یکدیگر بدهند. با این که جمعیت مسلمانان هند فقط بیست درصد جمعیت کشور است، اما پیش از چهل درصد

EDALAT

دفتر خدماتی عدالت

قبول پرونده از سراسر ایالت های آمریکا

۱۳۹ دلار

♦ تجدید گذرنامه ایرانی

۱۳۹ دلار

♦ تعویض شناسنامه جلد قرمز

۲۳۹ دلار

♦ تنظیم وکالتنامه با ارسال به ایران

۲۹۹ دلار

♦ ثبت شرکت LLC و CORPORATION

۴۹۹ دلار

♦ تنظیم تراست TRUST

۹۹۹ دلار

♦ افک OFAC

کیفیتی که انتظار داشتید و قیمتی که انتظار نداشتید را با ما تجربه کنید!

Edalat.law@yahoo.com

(949)691-4799

Not licensed to practice law in any jurisdiction in the United States

Gabeh Rug Gallery

با ۴۰ سال تجربه و با ارائه بهترین سرویس و خدمات

مجموعه ای از بهترین فرش های دست باف (تبریز، نائین، کاشان، قم، تابلو فرش و غیره)

متخصص در شستشوی فرش های دست باف و ارزشمند



رفوگری،
لکه و رنگ برداری،
براق شور

خرید، فروش
و
معاوضه

برآورد و
قیمت گذاری
جهت بیمه

*Wash
&
Repair*

*Buy, Sale
&
Trade-ins*

*Expert
Appraisals
for Insurance*

(408) 876-9495

By Appointment Only

3911 Stevens Creek Blvd, Suite 201, Santa Clara, CA 95051



زهرا خانلری (کیا)

نویسنده. کتاب شناخته شده داستانهای دل انگیز ادبیات فارسی، فرهنگ ادبیات جهان در دو جلد، افسانه سیمرغ (برای کودکان از منطق الطیر عطار)، چهار داستان حماسی از شاهنامه فردوسی - نمونه غزل فارسی، حسنک وزیر - برگزیده قابوس نامه رنج های جوانی ورتز، آقای رئیس جمهور - فرهنگ ادبیات فارسی شما. نوشته های خانم دکتر زهرا کیا بی شمار است و اگر بخواهیم از یک یک آنها یاد کنیم سخن به درازا می کشد. فقط یادی می کنیم از اثری بی نهایت مفید در دستور زبان فارسی که خانم کیا به همراه دکتر خانلری و گروهی از استادان به نام فراهم آوردند که این کار گروهی بسیار ارزشمند و مفیدی است.

خانم دکتر کیا در فرانکلین، عهده دار پروژه کتاب کودکان و نوجوانان نیز بود و در این زمینه آثار بسیاری بر جای گذاشته است. او از نویسندگان مجله سخن بود و نوشته های او در آنجا با نام ژاله رهبر به چاپ می رسید.

از حوادث بسیار غم انگیز زندگی او همانطور که در بالا اشاره شد، مرگ پسر هشت ساله او با نام آرمان به سبب ابتلا به سرطان خون بود که همه تلاش ها برای نجات وی بی نتیجه ماند و این مساله داغ اندوهی همیشگی بر دل پدر و مادر گذاشت، به صورتی که مادر بیش از پنجاه سال پس از او لباس سیاه و عزا بر تن داشت و هرگز پس از فرزندش از لباس عزا بیرون نیامد.

در پایان سخن بد نیست به گفتاری از دکتر خانلری در مورد ازدواجش با زهرا کیا و همچنین گذراندن روزهای پایانی عمر اشاره کنیم. (۱) استاد خانلری در نوشته ای «از گذشت روزگار، درباره زندگی خود چنین می گوید: «کی حدس می زدم در آخر عمر به این تنگدستی دچار شوم؟ هرکسی سرنوشتی دارد، این سرنوشت را لازم نیست به زمین و آسمان نسبت دهیم کاملا معلول وضع اجتماعی هر فرد و روابط او با جامعه است. شاید هم مقدار زیادی به خلق و خوی خود اشخاص ارتباط داشته باشد.

بعد از تعهد خدمت دبیری در رشت به تهران آمده بودم و در اداره آموزش عالی کار می کردم و در ضمن در دوره دکتری ادبیات فارسی درس می خواندم. حالا حقوقم به ۸۴ تومان رسیده بود. یک خانه کوچک در خیابان فروردین به ۲۵ تومان اجاره کرده بودیم و من و مادر و خواهرانم آنجا زندگی می کردیم. پیدا است که چه زندگی محقری داشتیم. در این ضمن به زهرا که همشاگردی بودیم و میان دختران بسیار ممتاز بود، علاقه خاصی پیدا کردم، اما وضع زندگی من ایدا مناسب ازدواج نبود. چکار می توانستم بکنم با آن خانه محقری که ایدا جای یک نفر دیگر را نداشت. زهرا هم کار می کرد و حقوقی داشت، اما این کافی نبود. یک بار تصمیم انصراف گرفتم که رابطه را قطع کنم، اما زهرا قبول نکرد. زمینی را که از پدر به ارث برده بود فروخت و مقداری را خرج مهمانی مجللی برای ازدواج ما در کافه شهرداری کرد. با این همه تنگدستی نمی دانم چرا همه مرا موجودی متعین و دارای مال و منال می شناختند. ناگفته نگذاریم که دختر خانم زهرا و استاد پرویز خانلری، ترانه، تحصیلات خود را در رشته معماری دانشکده هنرهای زیبای پاریس به پایان برد و هم اکنون دختر ایشان، نگین، مدیر بخش ایران در موزه «لوور» است.

(۱) قسمت گفتار دکتر خانلری نقل قول از مجله بخارا، سال بیست و پنجم، شماره ۱۴۰ آذر و دی ۱۳۶۹ ص ۷۶-۷۷

منیر معمارپوری، مترجم رسمی کالیفرنیا

ترجمه مدارک پذیرفته می شود!

Monir Memarpuri, MBA

(510) 517-7385

m.memarpuri@gmail.com



جایگاه زنان ایران از دیرباز تا به امروز دکتر زهرا خانلری (کیا)

زهرا کیا در سال ۱۲۹۴ در تهران متولد شد. پدرش میرزا هادی کیانوری، پسر شیخ فضل الله نوری و از طرف مادر نوه حاج حسین محدث نوری بود. وی در دبیرستان ناموس که از مدارس صاحب نام آن زمان بود درس خواند و بعد از پایان دوره دبیرستان به دانشسرای عالی رفت و در آنجا به دریافت لیسانس ادبیات فارسی نایل شد. بعد از فارغ التحصیلی برای تدریس به کار دبیری پرداخت و مدتی نیز به ریاست دبیرستان نوربخش منصوب شد. اما او موجودی نبود که به این اندازه بسنده کند و میل پرواز به بالاتر، دوباره او را به دانشگاه کشاند و بعد از گذراندن دوره دکتری ادبیات فارسی به اخذ مدرک دکترای خود نایل شد. دوره تحصیلات وی در این زمان حدود سال های ۱۳۱۶-۱۳۱۸ بوده است و به روایتی اولین بانویی است که از دانشکده ادبیات، دکترای ادبیات فارسی دریافت کرده است. وی هم زمان در دانشکده با پرویز خانلری آشنا شد و این آشنایی پس از چندی به ازدواج آن دو انجامید که ثمره این ازدواج دو فرزند دختر و پسر بود که متأسفانه پسر ایشان آرمان در سن ۸ سالگی به علت بیماری سرطان خون در گذشت و از ایشان دختری بر جای مانده است به نام ترانه.

خانم زهرا کیا (خانلری) پژوهشگر و نویسنده و مترجمی پرکار بود و در دوران حیات باروری که داشت تمام مدت مشغول بررسی و تحقیق بود و آثاری که از نوشته ها و ترجمه های وی باقی مانده، تایید کننده تسلط او بر ادب فارسی و دیگر زبان ها بود. او دانشمندی بود که هرگز به دنبال آوازه و شهرت نرفت. بعد از دریافت دکترای خود به تدریس در دانشکده ادبیات مشغول شد و بدون سر و صدا و هیاهو به تدریس و ترجمه و تالیف پرداخت. در نوشته های او از توانایی های زنان و آموزش ایشان بر این توانائی ها سخن زیاد گفته شده. او می گوید: «زن ایرانی در استعداد و آموختن بسیار توانا و قدرتمند است. اگر همپای دیگر زنان جهان نشان داده نمی شود، علت کم بودن او نیست، علت این است که او را به عمد عقب نگه داشته اند و به همین جهت خود او با چنین تفکری مدارج پیشرفته را با قدم های بلند طی کرد.»

خانم زهرا کیا پس از ازدواج با پرویز خانلری، نام زهرا خانلری (کیا) را برای خود انتخاب کرد و در تالیفات خود از این نام استفاده می کرد. پایان نامه مدرک دکترای ایشان به نام (سبک ادبی کتابهای تاریخی ایران) زیر نظر محمدمتقی بهار تدوین یافت. دکتر خانلری همسر خانم زهرا کیا در مورد آشنایی و ازدواج آن دو می گوید: «زمانی که در دانشکده ادبیات درس می خواندم با زهرا کیا که از خاندان های سرشناس نور مازندران بود آشنا شدم. ما هر دو دوره دکتری ادبیات فارسی بودیم. او آراسته به صفاتی بود که من در جست و جویش بودم و آن را می پسندیدم، با ظاهر و باطنی ساده و دور از تکلف و بعدها و پس از ازدواج ما، در همه شئون زندگی یار و پشتیبان من بود. توجه من و او از همان ابتدا بیش از پرداختن به ظواهر زندگی، توجه به معنای آن و جست و جوی دانش و بینشی بود که هر دوی ما خواستار آن بودیم و کم و بیش های مادی ابتدای زندگی اثری در خوبی رابطه ما نداشت. من هرچه از فراغ و آسایش خیال در طول عمر داشته ام، خود را مدیون مهر او می بینم. او همیشه مشوق و انگیزاننده من در تالیف و خلق نوشته ها و آثارم بوده است. خود وی نیز ولع عجیبی به نوشتن و مطالعه و تالیف داشت.»

دکتر زهرا خانلری یکی از پرکارترین مولفان و نویسندگان زبان فارسی بود. می توان گفت که همه عمر وی به نوشتن و ترجمه گذشت، از کتابهای درسی که برای شاگردان مدارس می نوشت تا ترجمه ها و داستان ها و دیگر معانی و مضامین جذاب و خواندنی. از آثار معروف او و ترجمه ها باید از این کتابها نام برد: پاپ سبز نوشته مایکل انخل استور یاس. همچنین ترجمه تعطیلات پایان هفته در گوآتمالا از همین



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا
شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین



Islamic Services Offered by ICCNC (Via ZOOM)



Islamic Burial: ICCNC provide burial services in accordance to the Islamic laws.

Please contact the office for details **(510-832-7600)**



Marriage: Islamic marriage ceremony and recitation of "Khutbeh Aghd" at ICCNC or via ZOOM.

ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washigton D.C.



Accepting Islam: ICCNC helps the individual interested in giving "Shahada" and become a Muslim.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
info@iccnc.org or facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc



برنامه های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه های می و جون ۲۰۲۳

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
info@iccnc.org facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc

کلاس های دکتر عبدالکریم سرّوش

کلاس های علم و دین و یا گفتار دفتر ششم مثنوی: هر یکشنبه، ساعت ۱۱ صبح، از طریق زوم و یوتوب
کلاس های گزینش و شرح کیمیای سعادت غزالی: اولین شنبه هر ماه، ساعت ۵ بعد از ظهر، از طریق زوم و یوتوب

نماز جمعه در مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا از ساعت یک بعد از ظهر

درخواست مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا برای اهدای انواع پوشاک،
کیسه خواب، پخش مواد غذایی و احتیاجات روزمره به بی خانمان ها.

suzaun.hirbod@iccnc.org

برای دریافت اطلاعات دیگر برنامه های این مرکز، لطفاً به دفتر و یا وبسایت مرکز مراجعه شود!

وبسایت www.iccnc.org کانال تلگرام @iccnc

برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۷۶۰۰-۸۳۲ (۵۱۰) تماس بگیرید و یا با ایمیل info@iccnc.org مکاتبه کنید

من به این خانه تعلق دارم، درباره نشانه‌شناسی خانه در آثار مهرجویی

نزهت بادی



داریوش مهرجویی و همسرش وحیده محمدی‌فر

را به هم می‌زند و سهم خود از آن خانه را می‌طلبد، عصبانی است علیه کسانی که خود را صاحب‌خانه می‌دانند اما این خانه را برای اهالی آن نامن کرده‌اند.

در «لامینور» و آخرین فیلم مهرجویی، دختر در غیاب پدر دیکتاتور در خانه مهمانی تولد برای پدر بزرگ می‌گیرد تا جلوی مهمانان ساز بزند اما شب تولد مهمانان نمی‌آیند و ماموران نیروی انتظامی از راه می‌رسند که جلوی پارتنی مختلط را بگیرند. پدر بزرگ به ماموران می‌گوید: «شما جای مهمنوی ما!» ماموران خانه را تفتیش می‌کنند و بعد به جای مهمانان، دور میز شام می‌نشینند و پسرعمو که مهمانی را لو داده است، مجلس گردان می‌شود. دخترک با چشم گریان از پشت درخت به خانه اشغال شده نگاه می‌کند و همان لحظه پدر از سفر بر می‌گردد. باران می‌گیرد و طوفان می‌شود و آب در غذاها می‌چکد، چلچراغ‌ها می‌شکنند، کیک روی زمین می‌افتد و همه چیز به هم می‌ریزد. در این خانه جایی برای دختر جوان و رویایش نیست. خانه در تسخیر دیکتاتور و مامورانش است. حق با دختر بود که می‌گفت:

«همه شدند دشمن من توی این خانه!» در ظاهر، تلاش دخترک به مثابه نسل جدید برای پس گرفتن خانه و تغییر آن ناکام می‌ماند، اما نیمه‌شب از خانه بیرون می‌زند و در گوشه‌ای از خیابان شروع به ساز زدن می‌کند. بعد دوستانش از راه می‌رسند. مردم جمع می‌شوند و دختر به آرزویش می‌رسد و به جای خانه‌ای که هرگز برایش امن نبوده است، شهر را از آن خود می‌کند. فیلم قبل از جنبش «زن، زندگی، آزادی» ساخته شد و با وجود ضعف‌هایش، با چنین پایانی جنبه پیش‌گویانه می‌یابد. مهرجویی از تهران رفت و در گوشه دنجی در شهرک «زیبادشت» کرج خانه گرفت اما همان خانه به قتل‌گاهش بدل شد. او خیلی پیش‌تر در همان خانه به قتل رسیده بود، همان موقع که رو به دوربین نشست و در اعتراض به عدم اکران لامینور، با خشم به سینه‌اش چنگ زد و گفت: «بیباید مرا بکشید.»

هر بار که فیلمی از مهرجویی سانسور یا توقیف کردند، ضربه‌ای بر پیکرش زدند و او را سلاخی کردند. حق این هنرمند چنین مرگ هولناک و مخوفی نبود. او شایسته این بود که در آرامش بمیرد. تصورمان از سال‌های پیری مهرجویی همان چیزی بود که خودش از پیرمردها و پیرزنان در خانه سالمندان در فیلم «تهران، تهران» به تصویر کشید. او بلد بود که چه‌طور خانه دل‌مرده سالمندان را هم به یک جای پرشور و سرخوشانه بدل کند، با موسیقی و غذا و دورهمی و بگو و بخند جمعی. می‌دانست که چه‌طور فرو ریختن سقف خانه بر سر سفره «هفت‌سین» را به بهانه‌ای برای گشت و گذار در تهران بدل کند و سایه مرگ را از سر خود براند، زنده بماند و هم‌چنان شور فیلم ساختن داشته باشد. افسوس که نگذاشتند و خونش را در خانه‌اش ریختند. اما هیچ هنرمندی بی‌خانمان نخواهد بود، حتی اگر او را از سرزمینش برانند و به جایی دیگر تبعید کنند، بسان «بهرام بیضایی»، حتی اگر او را در خانه‌اش منزوی کنند و اجازه ساختن فیلم به او را ندهند، هم‌چون «ناصر تقوایی» و حتی اگر او را در خانه‌اش کارآزمایی کنند و خونش را بریزند، به مثابه داریوش مهرجویی.

خانه، وطن و سرزمین هر هنرمندی، آثارش هستند که هیچ سانسور و خشونت نمی‌تواند آنها را از او بگیرد یا ویران کند. هنرمند با آثارش در ذهن و قلب مخاطبان ماندگار و ابدی می‌شود و این بار هیچ سایه شوم تهدیدی نمی‌تواند خانه‌اش را نامن کند، زیرا دست قاتلان و جلادان از خیال ما کوتاه است و ما مرگ مهرجویی را در ذهن خود همان‌طور رقم می‌زنیم که شایسته‌اش بود. مثل «اسد» در فیلم «پری»، در خانه‌اش بالای تپه در «دره‌چنار» که پنجره‌هایش رو به رودخانه‌ای باز می‌شدند که ماهی‌های عشق نور داشت. در طول راه با رود و درخت و آسمان حرف زد، نان و سبزی خرید، شمع روشن کرد، چشم‌بندش را بر چشمانش زد و بعد روی صندلی راحتی خود دراز کشید و به صدای سوختن خانه‌اش گوش سپرد.

داریوش مهرجویی، دو بار ایران را ترک کرد و برای مهاجرت به کشوری دیگر رفت، یک بار پیش از انقلاب که به آمریکا رفت و در لس‌آنجلس ساکن شد و تحصیل کرد، بار دیگر بعد از انقلاب بود که به فرانسه رفت و در پاریس اقامت گزید. اما هر دو بار نتوانست دور از ایران تاب بیاورد و دوباره به وطن برگشت و نوشت: «هوای ایران را در سر دارم.»

مهرجویی دغدغه‌های بسیاری داشت که در فیلم‌هایش نمود دارند، اما یکی از مهم‌ترین آنها، «خانه» بود. خانه نه به عنوان جایی برای ماندن بلکه به معنای مکانی برای تعلق داشتن. چیزی فراتر از ملک شخصی، به مثابه سرزمین، وطن و خاک. در «آجاره‌نشین‌ها» از نگرانی خود برای خانه‌ای سخن گفت که بی‌صاحب مانده و سرنوشتش به دست دلالتان سوذو افتاده است و مستاجران نگون‌بختش به جای این که به فکر حفظ خانه باشند، در سودای تصاحب خانه برای خویش هستند و در نهایت خانه‌ای که به همه تعلق دارد، به هیچکس نمی‌رسد و رو به تباهی و ویرانی می‌رود. همین بن‌مایه خانه در معرض تهدید را به شکلی دیگر در «بانو» دنبال می‌کند، مهمانانی که به خانه بانو پناه می‌آورند اما به مهاجمانی طمع‌کار بدل می‌شوند که خانه را چپاول و سپس اشغال می‌کنند و بانو به عنوان صاحب‌خانه اصلی، خود را غریب در خانه / وطن خویش می‌بیند. خانه «هامون» نیز فضای شلوغ و به هم ریخته‌ای است که ذهن آشفته هامون را بازتاب می‌دهد و از این رو وقتی بعد از کابوس وحشتناکش خود را در خانه بزرگ و خالی خویش می‌بیند، شروع به تی کشیدن و تمیز کردن آن از ترس‌ها و تردیدهایش می‌کند اما توان پاک‌سازی خانه را ندارد.

در همین دوران است که معمولا پایان به رفتن ختم می‌شود. «سارا» در فیلم «سارا»، آقای خانه را از اتاق خواب در طبقه بالا به زیرزمین می‌کشاند که تنها مأمن او بوده است و از زیستن در کنار یک غریبه در خانه‌ای مشترک سخن می‌گوید. بعد چمدانش را برمی‌دارد و با کودکش خانه را ترک می‌کند. وقتی از داخل تاکسی سر بر می‌گرداند و آن نگاه عجیب را به پشت سرش می‌کند، احساس کسی را به نمایش می‌گذارد که چقدر خانه‌اش را دوست می‌داشت و برای حفظ آن چه تلاش‌ها که نکرد ولی اکنون مجبور است که آن را ترک کند، مثل همه مهاجران و تبعیدی‌ها که با نگاهی به پشت سر از ایران رفتند.

خانه «لیلا» با خبر نابابوری او زیر سایه تهدید مزاحمان نامرئی قرار می‌گیرد و در شب عروسی به دستور «خانم بزرگ» در جایگاه دیگری برتر، جمعیت همراه عروس از راه می‌رسند و خانه را اشغال می‌کنند. ورود مرد مهمان که به اشتباه سر از خلوت لیلا درمی‌آورد، به او می‌فهماند که این خانه دیگر به او تعلق ندارد. در نهایت او نیز هم‌چون سارا چادر سیاه به نشانه تحمیل بختک سیاه که بر این سرزمین افتاده است، بر سر می‌کند و در دل شب از خانه‌ای که آن را با عشق ساخته بود، می‌گریزد.

در «درخت گلابی» با نمایش نمایی از خانه‌ای بزرگ اما سوت و کور، حسرتش برای گذشته پرشور سرزمینش را به نمایش می‌گذارد، وقتی خانه‌ای با ایوانی پر از گلیم، گلدان‌های چیده شده در پله‌ها، تخت‌های زیر درختان و بساط چای و بلال و کباب و دورهمی خانوادگی از پشت درخت گلابی سر بر می‌آورد. روشن فکر به آخر خط رسیده به این خانه آمده است تا خود را در تنهایی حبس و رنج سترونی خویش را فراموش کند، اما درخت گلابی با قهر معنادارش او را از دخمه‌اش بیرون می‌کشد و خاطره پسر بچه پرشور و عاشقی را پیش چشمانش زنده می‌کند که در آن سن کم می‌دانست که از زندگی چه می‌خواهد و می‌توانست آن را با صدای بلند بر زبان بیاورد، این که می‌خواهد نویسنده شود و به عشق «میم» وفادار بماند. هر چند نکبت و رنج و فقر در گوشه و کنار خانه به چشم می‌آید اما مهرجویی هنوز دل‌بسته این خانه در آستانه زوال است و امید دارد با دور هم نکه داشتن ساکنانش، آن را نجات دهد. در «مهمان مامان»، از همان آغاز که «آقای‌الله» با کمک «بهاره» پوسته‌های سینمایی را به در و دیوار خانه می‌چسباند، شاهد تلاش برای نجات خانه کلنگی و رو به ویرانی با کمک رویا هستیم. مهرجویی نمی‌تواند جلوی تخریب خانه را بگیرد اما برای یک شب تصویری از خانه‌ای امن، آزاد و آباد را ترسیم می‌کند تا شاید همین چشم‌انداز خیالی، میل به تغییر وضعیت موجود را برانگیزد. در «سنتوری» نیز وقتی «علی» بی‌خانمان با دست شکسته به خانه بزرگ و مجلل پدری می‌رود و بساط روضه مادر



Unlock special Citi mortgage discounts

When you bank at Citi, enjoy:
\$500 off closing costs* or
1/8% – 5/8%
 off interest rate

FOR THE LOVE OF
 growing together.
 for the love of progress™

Ask how you can take advantage of Mortgage Relationship Pricing



Kambiz Daemi
 Home Lending Officer
 650-387-1807
 kambiz.daemi@citi.com
 citi.com/kambizdaemi
 NMLS# 633686



John Shapiro
 Home Lending Officer
 408-431-0513
 john.shapiro@citi.com
 citi.com/johnshapiro
 NMLS# 653783



Greg Bruno
 Home Lending Officer
 650-743-8373
 greg.bruno@citi.com
 citi.com/gregbruno
 NMLS# 339152

* Citi Mortgage Relationship Pricing – A Citibank deposit account is required to receive the interest rate or closing cost discount.

Automated monthly transfers of the mortgage payment from a Citibank Deposit Account using automated drafting will be required. Actual interest rate discount or closing cost credit will depend on the level of the Citi Eligible Balances, which will be verified after final loan approval.

Deposit Account Balances must be in the account five (5) Business Days following final loan approval and Investment Account balances must be in the account six (6) Business Days following final loan approval. Citi eligible accounts include a personal, consumer Citibank Deposit Account in which the borrower is a direct signer, Citibank IRAs, and Investments held in linked Citigroup Global Markets Inc. ("CGMI") accounts. The borrower must be an account holder on investment accounts, IRA and annuity positions shown on linked CGMI Account statements are eligible (except tax qualified annuities under sections 401, 403, or 457 of the Internal Revenue Code). Balances from Citibank Business / Commercial accounts, ERISA accounts, Keogh accounts, Bank Collateral accounts, Foreign accounts, Fiduciary accounts, and Trust accounts where the borrower is only listed as the Beneficiary are excluded. All Custodial type accounts are excluded with the exception of Custodial IRA accounts through Citibank or Pershing LLC where the borrower(s) is the beneficiary, which are eligible unless otherwise noted. Citibank IRAs that are not linked to a Citibank Deposit Account are excluded.

Citi Eligible Balance	Relationship Pricing Benefit
\$1 - \$499,999	\$500 off closing cost
\$50,000 - \$99,999.99	1/8% (0.125%) off interest rate
\$200,000 - \$499,999.99	1/4% (0.250%) off interest rate
\$500,000 - \$999,999.99	3/8% (0.375%) off interest rate
\$1,000,000 - \$1,999,999.99	1/2% (0.500%) off interest rate
\$2,000,000 or more	5/8% (0.625%) off interest rate

The closing cost credit offer will be applied at closing and may not be used prior to closing. In Texas, the credit may not result in you receiving cash back.

If you are interested in Citi's banking account relationship offers, please contact your Home Lending Officer or Mortgage Representative. Speak to your loan officer about whether the relationship offer is best for you.

Citibank Mortgage Relationship Pricing for Citibank account holders can only be applied prior to loan closing and is subject to account and balance validation. Citibank Mortgage Relationship Pricing is subject to change without notice.

Glossary of terms for this offer: Business Day means Monday through Friday and does not include federal holidays; Eligible Balances means total funds showing in the account at the time we verify the balances less any funds we determine you will need for a down payment or closing costs; Deposit Account means a Citibank personal checking and/or savings account as well as certificates of deposit and money market accounts; Investment Account means IRAs and investments held in Citigroup Global Markets Inc. accounts.

Terms, conditions and fees for accounts, programs, offers, products and services are subject to change without notice at any time. Offer may be modified or withdrawn at any time without notice. Offer cannot be combined with other offers, except when applied with specific Community Lending Programs. Offers are not applicable on Home Equity Loans and Lines of Credit. This is not a commitment to lend.

This offer contains information about U.S. domestic financial services provided by Citibank, N.A. and is intended for use domestically in the U.S.



Investment products are offered through Citigroup Global Markets Inc. ("CGMI"), Member SIPC (<http://sipc.org>). Citibank and CGMI are affiliated companies under the common control of Citigroup Inc. © 2023 Citibank, N.A. NMLS# 412915. Member FDIC and Equal Housing Lender. Citi, Citi and Arc Design and other marks used herein are service marks of Citigroup Inc. or its affiliates, used and registered throughout the world.

در مورد نحوه مزیت بردن از قیمت‌گذاری رابطه رهن پرس‌وجو کنید

John Shapiro جان شاپیرو
 مأمور وام مسکن
 408-431-0513
 john.shapiro@citi.com
 citi.com/johnshapiro
 NMLS# 653783



Kambiz Daemi کامبیز دامی
 مأمور وام مسکن
 650-387-1807
 kambiz.daemi@citi.com
 citi.com/kambizdaemi
 NMLS# 633686



Greg Bruno گریگ برنو
 مأمور وام مسکن
 650-743-8373
 greg.bruno@citi.com
 citi.com/gregbruno
 NMLS# 339152



تخفیف‌های ویژه رهن را فعال کنید

عضویت در Citi این مزایا را به همراه دارد:
\$500 تخفیف در هزینه‌های انجام معامله* یا

1/8% – 5/8%

در نرخ بهره

لطفاً توجه داشته باشید از آنجا که ممکن است قادر به ارائه ارتباطات مرتبط با خدمات به تمام زبان‌ها نباشیم، امکان دارد خدمات ارتباطات شفاهی و کتبی Citi به زبان انگلیسی باشد. این ارتباطات ممکن است شامل، اما نه محدود به توافق‌نامه‌های حساب، صورت‌حساب‌ها و اقساها، تغییر در شرایط یا کارمزدها، یا هرگونه خدمات در حساب شما باشد. اگر به زبانی غیر از انگلیسی به کمک نیاز دارید، لطفاً با ما تماس بگیرید، زیرا خدمات زبانی ما ممکن است به شما کمک کند.

* قیمت‌گذاری رابطه رهن Citi - برای دریافت تخفیف نرخ بهره یا اعتبار هزینه انجام معامله به حساب سیرده Citibank نیاز است. به انتقال‌های ماهانه خودکار مبلغ رهن از حساب سیرده Citibank با استفاده از تپیه پیش‌نویس نیاز خواهد بود. تخفیف واقعی نرخ بهره یا اعتبار هزینه بستن معامله به سطح موجودی‌های اجدها و شرایط Citi بستگی دارد که پس از تأیید وام نهایی تأیید خواهد شد.

موجودی‌های حساب سیرده بلدی پنج (5) روز کاری متعاقب تأیید نهایی وام و موجودی‌های حساب سرمایه‌گذاری بلدی شش (6) روز کاری متعاقب تأیید نهایی وام در حساب به‌مانند حساب‌های واجد شرایط Citi شامل حساب سیرده Citibank شخصی مشتری است که در آن، قرض‌گیرنده یک امضانگانه مستقیم است، IRAهای Citibank و سرمایه‌گذاری‌های در حساب‌های مرتبط با Citibank Global Markets Inc. (CGMI) نگهداری می‌شود. قرض‌گیرنده باید صاحب حساب در حساب‌های سرمایه‌گذاری باشد. IRA، پوریشن‌های مشتری سالانه در اظهارنامه‌های حساب (CGMI) مرتبط شده واجد شرایط هستند (به جز مشتری‌های واجد شرایط مالیات تحت بخش 401، 403 یا 457 قانون در آمد داخلی). موجودی‌های حساب‌های تجاری (کسبوکار Citibank - ERISA، حساب‌های Keogh، حساب‌های وثیقه، حساب‌های جاری و ایبا حساب پس‌انداز Citibank و همچنین تمام گواهی‌های سیرده و حساب‌های باز پول است) شامل دیفک نمی‌شود. تمام حساب‌های حضانتی مشمول نیستند، مگر حساب‌های IRA حضانتی از طریق Citibank یا Pershing LLC که قرض‌گیرنده (ها) دیفک هستند، این‌ها در صورتی واجد شرایط هستند که قرض‌گیرنده دیگر نکر شده باشد.

مزیت قیمت‌گذاری رابطه	موجودی واجد شرایط Citi
\$500 تخفیف در هزینه انجام معامله	\$1 - \$499,999.99
1/8% (0.125%) تخفیف در نرخ بهره	\$50,000 - \$99,999.99
1/4% (0.250%) تخفیف در نرخ بهره	\$200,000 - \$499,999.99
3/8% (0.375%) تخفیف در نرخ بهره	\$500,000 - \$999,999.99
1/2% (0.500%) تخفیف در نرخ بهره	\$1,000,000 - \$1,999,999.99
5/8% (0.625%) تخفیف در نرخ بهره	\$2,000,000 یا بیشتر

پیشنهاد اعتبار هزینه انجام معامله هنگام انجام معامله اصلی می‌شود و ممکن است توان از آن بیش از انجام معامله استفاده کرد. در تگزاس، این اعتبار ممکن است منجر به دریافت بازگشت وجه نقد به شما نشود.

اگر به پیشنهادات رابطه حساب بانکی Citi علاقه‌مندید، لطفاً با مأمور وام مسکن یا نماینده در خود تماس بگیرید. در مورد مناسب بودن پیشنهاد رابطه برای خود با مأمور وام خود صحبت کنید. قیمت‌گذاری رابطه رهن Citibank برای صاحبان حساب Citibank فقط می‌تواند پیش از تأیید نهایی وام اعمال شود و منوط به تأیید حساب و موجودی است. قیمت‌گذاری رابطه رهن Citibank ممکن است بدون اطلاع تغییر کند.

واژه‌نامه این پیشنهاد: روز کاری به‌معنای دوشنبه تا جمعه است و شامل تعطیلات فدرال نمی‌شود؛ موجودی‌های واجد شرایط به‌معنای وجه کلی نمایش‌داده در حساب در زمانی است که تأیید می‌کنیم موجودی‌ها کمتر از هر بوجه تعیین‌شده مورد نیاز برای پیش‌پرداخت یا هزینه‌های انجام معامله است؛ حساب سیرده به‌معنای حساب جاری و ایبا حساب پس‌انداز Citibank و همچنین تمام گواهی‌های سیرده و حساب‌های باز پول است؛ حساب سرمایه‌گذاری به‌معنای IRAها و سرمایه‌گذاری‌های نگهداری‌شده در حساب‌های Citigroup Global Markets Inc. است.

شرایط ضوابط و کارمزدهای حساب‌ها، برنامه‌ها، پیشنهادات، محصولات و خدمات ممکن است در هر زمان بدون اطلاع تغییر کنند. ممکن است پیشنهادات در هر زمان بدون اطلاع تغییر کند یا لغو شود. پیشنهاد نمی‌تواند با سایر پیشنهادات ترکیب شود، مگر زمانی که همراه با برنامه‌های خاص و وام‌ها ارائه شود. پیشنهادات در وام‌های ارزش خالص خفاه و حداکثر اعتبار اعمال نمی‌شود. هیچ تعهدی برای ارائه وام وجود ندارد.

این پیشنهاد حاوی اطلاعاتی در مورد خدمات داخلی ایالات متحده است که Citibank, N.A. ارائه داده و برای استفاده داخلی در ایالات متحده است.

مصرفات سرمایه‌گذاری از طریق Citigroup Global Markets Inc. (CGMI)، عضو SIPC (<http://sipc.org>)، ارائه شده است. Citibank و CGMI تحت کنترل مشترک Citigroup Inc. شرکت‌های همکار هستند. عضو FDIC و قرض‌دهنده مسکن بران. Citi، Arc Design و سایر علائم متعلقه در اینجا علامت خدمات Citigroup Inc. یا شرکای آن هستند که در سراسر جهان ثبت شده است و استفاده می‌شود. © 2023 Citibank, N.A. NMLS# 412915.

نقد و بررسی فیلم اورکا (Orca)

منتقد: میثم کریمی

کارگردان: سحر مصیبی که پیش از این تجربه ساخت یک مستند درباره خواهان منصوریان را در کارنامه اش به ثبت رسانده و «اورکا» نخستین فیلم سینمایی او محسوب می شود.

بازیگران: ترانه علیدوستی - مهتاب نصیرپور - مسعود کرامتی - حسن اعلائی - سپیده اعلائی - آرمیک قریبیان - فاطمه نیشابوری - حمیده حمیدی - کاظم ابراهیم زاده - شکوفه موسوی - مبین رستگار - مهتاب کرامتیدر

خلاصه داستان: این فیلم داستان زندگی الهام اصغری، شناگر رکورددار گینس را روایت می کند. شناگری که اگرچه توانست رکورد گینس را جابجا کند، اما برای ثبت آن در ایران با مشکلاتی مواجه شد.

نقد فیلم: فیلم «اورکا» پس از انتشار مستندی درباره الهام اصغری ساخته شده است. مستندی که تهیه کننده آن نیز مهتاب کرامتی بود و حالا در نسخه سینمایی نیز



صحنه ای از فیلم «اورکا»

کرامتی خود یکی از تهیه کنندگان فیلم به شمار می رود. اما متأسفانه فیلم سینمایی که براساس زندگی الهام اصغری ساخته شده، نمی تواند تبدیل به اثری شود که زندگی این شناگر رکورددار گینس را برای تماشاگر به درستی روایت کند.

مهم ترین مشکل فیلم «اورکا» شخصیت پردازی ضعیف الهام اصغری در فیلم است. فیلم که آغاز می شود، تماشاگر با شخصیتی بحران زده مواجه می شود که تجربه خشونت آمیزی از زندگی مشترک داشته و در یک افسردگی بی انتها غوطه ور شده است. با این حال، طولی نمی کشد که فیلم به یک باره او را از افسردگی خارج کرده و تبدیل به فردی پر انگیزه می کند که قصد تاریخ سازی و ثبت رکورد گینس دارد! سیر تحول شخصیت الهام از فردی افسرده به فردی با انگیزه، تنها در یک سکانس رخ می دهد و توضیح بیشتری در این خصوص داده نمی شود!

مشکل دیگر فیلم، بخش میانی آن است که انتظار می رود در آن تماشاگر، قهرمان اصلی داستان را بهتر بشناسد و در مسیر رسیدن او به قله افتخار در کنارش باشد. اما بخش میانی فیلم یک درام بی اهمیت است که در آن صرفاً یک دوستی ساده میان الهام و افراد محلی در بلوچستان شکل می گیرد و هر بار مسائل بی اهمیت تکرار می شود. متأسفانه بخش میانی فیلم که نیازمند پرورش شخصیت اصلی داستان بوده، نه تنها اقدام موثری انجام نمی دهد بلکه حتی قصه فرعی هم تعریف نمی کند که بتواند اندکی به بهبود شناخت تماشاگر از شخصیت اصلی داستان بینجامد.

به این مشکلات باید برخی شخصیت ها را هم اضافه کرد که بود و نبودشان تاثیری در روایت ایجاد نکرده است. شخصیت پدر که در ابتدا به عنوان یک پدر ایده آل و حمایت کننده به تماشاگر معرفی می شود، در میانه فیلم ناگهان از فیلم محو می شود! همچنین معضل شوهر سابق که در مقدمه باعث حال بد الهام اصغری بوده، در اواسط فیلم ناگهان حل می شود و دیگر خبری از تماس های او نیست!

شاید تنها حضور ترانه علیدوستی در «اورکا» باشد که توانسته فیلم را سرپا نگه دارد. بازیگری که تلاش مناسبی انجام داده تا بتواند در صحنه های شنا در دریا عملکرد مناسبی داشته باشد و باید گفت تا حدی هم در این زمینه موفق بوده است. با این حال، شخصیت پردازی ضعیف الهام اصغری در فیلم، اجازه درخشش به علیدوستی نداده است. «اورکا» چیزی بیشتر از آنچه که تماشاگر پیش از این درباره الهام اصغری می دانست به او ارائه نمی دهد. فیلم نه به زندگی شخصی این شناگر می پردازد و نه حتی در بخش میانی فیلم، چیزی درباره او برملا می کند که ارزش تماشای فیلم را بالا ببرد. متأسفانه فقر ژانر بیوگرافی در سینمای ایران باعث شده که اغلب فیلمسازان ما درک درستی از این ژانر نداشته باشند.

نقد و بررسی فیلم آناتومی یک سقوط (Anatomy of a Fall)

منتقد: میثم کریمی

کارگردان: جاستین تریب

بازیگران: ساندرا هولر - سوآن آرلد - میلو ماچادوگارنر - آنتونیو رین آرز - ساموئل تیز - جنی بت - سوفی فیلرز

نقد فیلم: در تاریخ سینما آثار بسیاری با محوریت دادگاه ساخته شده است که اغلب آنها نیز از ماندگارترین فیلم های تاریخ بوده اند. شاید بهترین مثال در این زمینه



صحنه ای از فیلم «آناتومی یک سقوط»

فیلم «کشتن مرغ مقلد» با بازی گریگوری پک باشد که یکی از شایسته ترین فیلم های تاریخ سینما به شمار می رود. اغلب آثاری که تا به امروز با محوریت دادگاه ساخته شده اند، رویکردی اخلاقی داشته اند. مباحثی مانند نژادپرستی و یا مسائل

سیاسی که غالب فیلم های مرتبط با دادگاه را تشکیل می دهد. اما «آناتومی یک سقوط» مسیر متفاوتی برای روایت قصه برگزیده است. در فیلم خانم جاستین تریب، اگرچه مسئله مرگ همسر، محوریت قصه را تشکیل می دهد، اما هدف تریب از به تصویر کشیدن این مارتن دادگاهی، پرداختن به زندگی زن در چند سال گذشته است. زندگی که اگر چه ایده آل به نظر می رسد و زن که نویسنده مشهوری است، از درجه بیرونی عملکرد بی نقصی دارد، اما خیلی زود تمام آن ساختمان فرومی ریزد و در کنار آن، جامعه نیز واکنش های مختلفی به موقعیتی که زن در آن قرار گرفته نشان می دهد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳



کار را به کاردان بسپارید!
دفتر «خدمات آسمان»
با مدیریت «لیدا کوچصفانی»



- ✓ دریافت حقوق SSI و دریافت مزایای دولتی Calfresh, CAPI
- ✓ دریافت حقوق پرستاری
- ✓ مدیکر و مدیکل
- ✓ اخذ تابعیت آمریکا (بدون امتحان، برای واجدین شرایط)
- ✓ دریافت گرین کارت از طریق خانواده و ازدواج
- ✓ تنظیم دعوت نامه و تنظیم فرم های اداره مهاجرت
- ✓ تمدید گرین کارت
- ✓ اخذ ویزای نامزدی
- ✓ اخذ پاسپورت سفید
- ✓ ترجمه اسناد و مدارک
- ✓ امور مربوط به دفتر حفاظت منافع (وکالتنامه، تجدید گذرنامه و غیره)

Not a Law Office

(408) 269-7283

Lida.asemanservices@gmail.com

1777 Hamilton Ave., Suite 2350, San Jose, CA 95125

FAMOUS
KABOB

رستوران فیمسی کباب

رستوران فیمسی کباب با تغییرات داخلی و دکوراسیون جدید و با غذاهای بسیار خوشمزه، با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت، آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است



کترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

www.famouskabob.com

(916) 483-1700

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825



یگانه

کافی شاپ یگانه یکی از بهترین مکان های بی اریا برای گذراندن اوقات فراغت شما و چشیدن غذاهای خوشمزه و لذت بردن از محیط دوستانه!

Indoor & Outdoor Sitting & Take Out

لذیذترین ساندویچ های گرم و سرد را در کافی شاپ یگانه میل کنید!

The sandwiches are deliciously authentic!

- * Breakfast & Brunch
- * Omelettes
- * Sandwiches
- * Salads
- * Coffee & Tea
- * Fresh Juices
- * Dessert
- * Milkshakes



نان سنگک تازه - کله پاچه - حلیم



(408) 666-1229

Mondays -Sundays 8:00am - 8:00pm

www.yeganehbakery.com

3275 Stevens Creek Blvd. San Jose, CA 95117

Order online with **DOORDASH**

منطقه فضول آباد

کاش همین طور می شد که گفتیم:

- * کاش در زمستان ها سقف هیچ خانه ای چکه نمی کرد!
- * در زمستان ها همه بچه ها چتر و پوتین داشتند!
- * صلح واژه مقدسی بود!
- * بی پدری فقر را به خانه نمی آورد!
- * قفل و حصار نبود!
- * مزار فروشی نبود!
- * خسیسی و گدامشی جرم بود!
- * قفس نبود!
- * بیمار بی ملاقاتی نبود!
- * خیابان و کوچه و خانه بی درخت نبود!
- * از همه خانه ها صدای خنده می آمد!
- * سفره بی غذا نبود!
- * حکومت های ظالم یک شبه برچیده می شد!
- * به شغل پاسبانی نیاز نبود!
- * در دکان ها لازم نبود شب ها بسته باشد، امنیت بود!
- * هیچ کودکی نمی گفت: «مامان من سیر نشدم، غذا کم بود!»
- * کاش هر کسی در رانندگی سرعت می رفت تصدیقش را می گرفتند!
- * هیچ سالمندی از بچه هایش گله نداشت!

کردند. همان خانم رفت از خانه اش ماده ضدعفونی و نوار چسب آورد روی زخم دستم نوار پیچید. یه بار دیگه هم هنگام پیاده شدن از ماشین در محوطه پارکینگ افتادم روی زمین. دختر همسایه و دوستش دیدند و آمدند مرا از زمین بلند کردند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۳**

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی

فریمان- کالیفرنیا

e-mail:ha@makvandi.com



هدایت به عقاید خرافی می گفت نیرنگستان: بی شک یکی از درخشان ترین نویسندگان معاصر ما صادق هدایت است. او اشراف زاده بود. رزم آرا هم شوهر خواهرش بود و برادرش محمود با دکتر مصدق همکاری داشت. زبان فرانسه را به خوبی بلد بود. کتاب توپ مروارید او هرگز اجازه چاپ نیافت. اما پنهانی همه از این کتاب آگاه بودند. هرگز زن نگرفت. به شدت حیوان دوست بود. به رجال خائن راجاله می گفت. درباره ترانه های خیام تحقیق کرد و کتاب نوشت. قصه ها می دانست. مشهورترین کتابش بوف کور را در هند به صورت پلی کپی منتشر کرد. زبان اجداد ما را آموخته بود. هرگز مجیز دولت ها را نگفت. بسیار تیزهوش و رک گو بود. به زبان بسیار ساده و روان می نوشت. پیشتر هم یک بار خودکشی کرده بود، اما عده ای نجاتش داده بودند. خودش هم به این خودکشی اولیه ایراد گرفت. بیشتر کتاب های هدایت به دوپست صفحه نمی رسد. هدایت بعد از خودکشی تاسف بار در گورستان پرلانشر دفن شد، در گوری که دوستش هم دفن بود. خانه هدایت در تهران بیاد او موزه نشد، آنجا را انبار یک بیمارستان کردند.

حکایت شیرین و مهربانی همسایگان: آدم با انصاف باید آنچه را می بیند عینا بگوید و حاشا نکند. ما هم می خواهیم همین طور باشیم. تا امروز در محل مسکونی خود از جانب همسایگان به دفعات فراوان کمک ها و مهرورزی ها دیده ایم. یه بار غروبی بود. از ماشین پیاده نشده داشتم می رفتم خانه که نقش زمین شدم. یه همسایه آمریکائی تنومند دید و فوری پرید آمد مرا از زمین بلند کرد و آورد تا در خانه در طبقه دوم. یه بار داشتم می رفتم به طرف ماشین در پارکینگ می رفتم که خوردم زمین. از دستم خون بیرون زد. خانمی با کمک همسر مرا از زمین بلند

دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر

وکالی سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.



Ali Moghaddami

- ◆ Personal Injury
- ◆ Business Litigation
- ◆ Employment Law
- ◆ Criminal Defense
- ◆ Insurance Dispute



- ◆ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ◆ کلیه دعاوی تجاری
- ◆ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ◆ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ◆ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113

بهترین کشورها برای زندگی

دیوید ریستین



همچون آلپ باشکوه که بر فراز دامنه‌ای بزرگ خودنمایی می‌کند، امسال هم سوئیس بار دیگر در صدر بهترین کشورهای جهان در نظرسنجی مجله یواس نیوز اند ورلدریپورت جای گرفت. طی هشت سال گذشته که این رتبه‌بندی در جریان بوده، این بار ششم است که این کشور اروپای مرکزی در

راس فهرست قرار می‌گیرد. در این ارزیابی، سوئیس از همان ابتدا در گروه برنده‌ها بوده است: اقتصاد پایدار، وضع آموزش عالی، و یکی از اولین کشورهایی که مردم جاهای مختلف دنیا می‌گویند ترجیح می‌دهند آنجا زندگی کنند.

پارسال کانادا از مکان سوم به دوم ارتقاء یافت. سوئد و استرالیا و آمریکا به ترتیب تا مکان پنجم را پر می‌کنند. به رغم رتبه بالای این کشورها، رسیدن به سوئیس سخت است. سوئیس در دو شاخص سهولت کسب‌وکار و بازنشستگی مکفی، نمرات کامل را کسب کرده است. در شاخص کیفیت زندگی و کارآفرینی هم سوئیس نمره بسیار بالایی دارد، و یک کشور واقعا باثبات و امن است.

نظرسنجی مذکور در واقع برداشت مردم ۸۷ کشور را پیمایش می‌کند که بالاترین تولید ناخالص داخلی را دارا هستند. از بیش از ۱۷۰۰۰ نفر در اطراف دنیا خواسته شد تا کشورهای دنیا را بر اساس ۷۳ ویژگی ارزیابی کنند: از ثبات سیاسی گرفته تا برابری نژادی تا سلامت فردی. یک‌سوم پاسخ‌دهندگان رهبران تجاری بودند، و یک‌سوم افراد دارای تحصیلات دانشگاهی از طبقه متوسط یا بالاتر، و یک‌سوم‌شان هم مردم عادی بودند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

ایران نمی‌تواند به ۶ میلیارد دلار خود در قطر دسترسی داشته باشد!

خبرگزاری رویتر

ماه گذشته، دولت ایالات متحده اعلام کرد که ایران دسترسی به ۶ میلیارد دلار از اموال ایرانی که در یک بانک قطری در ماه گذشته به عنوان بخشی از یک مبادله زندانیان قرار گرفته بود، نخواهد داشت و واشنگتن حق و کنترل کامل این حساب را دارد.

در یک کنفرانس خبری در تل آویو، وزیر امور خارجه ایالات متحده، آنتونی بلینکن، گفت که ایران هیچ‌گونه دسترسی یا استفاده از این



۶ میلیارد دلار نداشته است و افزود: «ما نظارت دقیقی بر این اموال داریم و حق دسترسی آنها را به طور کامل حفظ می‌کنیم.»

بلینکن اظهار کرد که وزارت خزانه‌داری آمریکا هر گونه پرداخت را نظارت می‌کند تا اطمینان حاصل شود که فقط برای اهداف انسانی استفاده می‌شود.

او گفت: «این پول با حق به مردم ایران تعلق دارد و برای دولت جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفته شده است تا تسهیل کننده تامین تمام نیازهای ضروری و غیر تحریمی برای ایرانیان باشد، او گفت که این پول فقط به منظور پرداخت برای خرید غذا، دارو و تجهیزات پزشکی، محصولات کشاورزی و ارسال مستقیم آنها به ایران، برای بهره‌مندی مردم ایران، تخصیص داده شده است و دولت آمریکا با نظارت کامل، تمامی خریدها و اجناس را باید تایید کند.»

بلینکن به خبرنگاران گفت: «در حال حاضر تمامی ۶ بیلیون دلار در بانک قطری قرار دارد و طبق موافقتنامه، رژیم جمهوری اسلامی قرار نیست هیچگاه از این پول پنی برای خود بردارد.»

Cupertino Florist For Every Occasion

با ۶۰ سال سابقه درخشان و با سبکی کاملاً متفاوت در طراحی گل‌ها



Wedding



Birthday



Anniversary



Funeral



Any Occasion

20% off any order
for a limited time

Whether you love a look that's Elegant & Natural, Chic & Modern,
or Rustic & Organic, our Designs are tailored to fit your style

فروش و کاشت درخت
و گیاه در منازل شما

Tel: (408) 252-3560

Fax (408) 252-5788

Same Day
Delivery

info@cupertinoflorist.com * www.cupertinoflorist.com

7280 Coronado Drive, San Jose, CA 95129

Hours:
9am - 7pm
7 Days a week



از پاکستان به افغانستان برمی‌گردند و فرزندان را شامل مکتب می‌سازد و خودش به شستن و رُفتن می‌پردازد. دوباره جنگ درمی‌گیرد و او راهی ایران می‌شود. در ایران همه فرزندان شامل درس و تعلیم می‌شوند و او هم هوس درس خواندن و آن رؤیای دور دست به سرش می‌زند و از شوهرش می‌خواهد اجازه دهد تا او هم شامل درس و مکتب شود. جمله‌ای را که آن زمان شوهرش گفته بی‌کم و کاست نقل می‌کند: «تو حال صبر کو، بگذار اولادهای ما بخواند.

هر وقت که اولادهای ما کلان شدند و به ثمر رسیدند، باز من خودم به تو سواد می‌آموزم، او می‌گوید: «با این حرفش من سال‌ها صبر کردم. تا اینکه یک روز طاقم طاق شد و خودم را شامل کورس سوادآموزی ساختم. در کورس سوادآموزی خیلی زود خواندن و نوشتن آموختم و اول نمره شدم، در کنار کورس سوادآموزی خود را شامل مدرسه‌ی دینی می‌سازد و خواندن قرآن را فرامی‌گیرد. او بعد از بزرگ کردن ده فرزند، خواندن قرآن و خواندن لوحه‌های دکان‌ها را فرامی‌گیرد که برای او همین اندازه سواد ارزش زیادی داشته و دستاورد بزرگی محسوب می‌شده است. با این آموخته‌ها به وطن برمی‌گردد و در مجالس دعا حتی بلندگو به دستش می‌دهند تا دعا بخواند.

مادرشوهرم هر جایی که می‌رود و هر مقدار زمان که از عمرش سپری می‌شود، رد رؤیای خود را رها نمی‌کند. وقتی دخترش به امتحان کانکور آمادگی می‌گیرد و راهی دانشگاه می‌شود، دامنه کلمات در دنیای او گسترش پیدا می‌کند. می‌گوید: «وقتی کانکور کانکور می‌گفتن، من می‌پرسیدم کانکور چه است؟» او با کلمات کانکور، پوهنتون، دانشگاه و... آشنا می‌شود و در لابه‌لای حرف‌هایش از اوضاع دانشگاه‌ها و از استرس دختران دم کانکور و دانشگاه می‌گوید و در جمع زنان از موضوعات متفاوتی حرف می‌زند. دخترانش هر کدام به دانشگاه‌های کشور راه می‌یابند و او برای هر کدام کلوچه می‌پزد و پندکی سوغاتی می‌بندد و چشم به راه زمستان‌ها می‌نشیند.

مادرشوهرم زمانی دست به قلم و کتاب برد که نواسه‌اش (نوه‌اش) سال دوم دانشگاه خود را سپری می‌کرد. یک جلد کتاب صنف اول سوادآموزی خرید و از ما خواست تا راهنمایی‌اش کنیم. کتاب اول را تمام کرد، دوم را تمام کرد، سوم را تمام کرد، چهارم را تمام کرد، و به کتاب پنجم رسید. خواندن کلمات را فراگرفت و به‌رغم نیش خند مردم، به خواندن و نوشتن ادامه می‌دهد. می‌گوید: «یک روز رفته بودم در یک دکان که کتاب و قرطاسیه می‌فروخت. کتاب سوادآموزی خواستم. دکاندار گفت: «برای کی می‌خواهی؟» گفتم: «برای خودم»، دکان‌دار خندید و گفت: «برو مادر جان نمازهایت را بخوان.» من گفتم: «از گهواره تا گور دانش بجو گفته‌اند، چرا نخوانم.» درس‌ها را رونویسی می‌کند و گاهی می‌گوید: «از بس نوشته‌ام چشم‌هایم کم‌سو شده است.»

حالا که دروازه مکاتب و دانشگاه‌ها بسته است و حتی آنانی که ذهنشان تیز است، اجازه رفتن و آموختن را ندارند. دختران شانزده‌ساله حالا هجده‌ساله شده‌اند و چشم به راه خبری که نشان از باز شدن دروازه مکاتب و دانشگاه‌ها بدهد. به گمان این دوره سخت و دشوار می‌گذرد اما جرقه‌ای در دل زنان افغانستان ایجاد کرده است/می‌کند که هیچ‌گاه رد آموختن و سواد را رها نکرده‌اند/نکنند. یادم است زمانی در مجلسی نشستیم بودیم که آنجا دخترانی از خانواده یک «خان» هم حضور داشتند. دختران خان به مکتب نرفته بودند و این نداشتن سواد بزرگ‌ترین حسرت زندگی‌شان بود. می‌گفتند: «اگر روزی کسی پرسد تا صنف چند درس خواندی و ما بگوییم هیچ نخوانده‌ایم، آن روز چه خاکی به سر بریزیم.» شاید آن دختران حالا در خدمت فرزندان خود باشند و راه رؤیای‌های شان را از طریق آنان ببینند.

در یک نشست زنانه زنی را دیدم که خستگی از سر و رویش نمایان بود و قرار می‌گفت که از خانواده‌اش می‌گفت، زندگی‌اش زیر نظر پدرشوهر ظالم به شکنجه‌ای ابدی تبدیل شده بود و این زن برای رهایی از بند آن زندگی پر از رنج دنبال نوشتن و کتاب را گرفته بود. از من می‌پرسید کجا و چگونه ممکن است نوشته‌هایش را چاپ کند. گفت: «زیاد نوشته‌ام. تقریباً همه روزه می‌نویسم، اما نمی‌دانم که آیا از این طریق می‌توانم کاری پیدا کنم یا خیر.» صاحب پنج فرزند بود اما دنبال سواد رفتن و آموختن را رها نکرده بود. در یکی از کورس‌های آموزش زبان انگلیسی، زبان می‌آموخت و نگران دست‌نوشته‌هایش بود.

مادران ما رؤیای خود را رها نکرده‌اند!

خدیجه حیدری

فاصله سنی هر مادر و دختری در افغانستان نهایتاً ۲۰ سال است، به‌ویژه وقتی که آن دختر فرزند اول مادرش باشد. من و مادرم ۱۹ سال فاصله سنی داریم. در این ۱۹ سال فاصله، افغانستان کمتر نفسی به راحتی کشیده و دمی از جنگ نیارامیده است تا مادر من بتواند شامل مکتب شود و درس بخواند. به قول خودش و هم‌سن‌وسالانش، جنگ‌های پی‌درپی و نفس‌گیر باعث شده است که آنها از مکتب و مدرسه دور بمانند، شب‌ها قرآن در بغل، در غارهای اطراف قریه‌هاشان پناه بجویند و روزها زنده به قریه برگردند. کودکی و نوجوانی‌شان همین‌طور گذشته و به قول بزرگ‌ترهای آن وقت و زمان، ذهن‌شان کند و یادگیری‌شان ناممکن شده و بهتر آن بوده که راه زندگی در پیش گیرند. راه زندگی هم از خانه مردان می‌گذشته و باید به نکاح مردی درآمده و مردان دیگری را به دنیا می‌افزوده‌اند. مادرم از آن گریزهای شبانه به سمت غارها حکایت‌های جالبی می‌گوید، در آن شب‌ها زنی قرآن در بغل سوره یاسین را می‌خوانده و مادرم در آن گیرودار از زبان آن زن آیاتی چند از سوره یاسین را آموخته و تاکنون آن را به یاد دارد. مادرم می‌گوید فرصت‌هایی هم بود که به مدرسه می‌رفتند و درس قرآن می‌خواندند. ذهن مادرم تیز و هوشیار بوده، نه تنها سبق خودش که سبق دختران دیگر را هم می‌آموخته، تا اینکه پدرم به خواستگاری رفته و سلسله درس‌های مادرم از مدرسه به آخر رسیده بوده و الی این دم که تمام آموخته‌اش از درس و تعلیم همان جزء سیم قرآن است که سوره‌ها را بدون هیچ غلطی با صوت زیبا می‌خواند و با آن، نمازهای خود را به جا می‌آورد و سر بلند در مجالس دعا سوره واضحی را می‌خواند.

سالی که من به دنیا آمدم جنگ بود و قریه ما آماج راکت‌های پی‌درپی، باعث و بانی آن جنگ‌ها برای دو برادر در هر خانه، دو رهبر متخاصم و متفاوت بوده است. دو برادر با زن و فرزندشان از این قریه به آن قریه پناه می‌جستند و از مانیفست دو گروه سیاسی متفاوت دفاع می‌کردند. زمانی هم که به مکتب رفتیم، سال دوم به آخر نرسیده جنگ در گرفت و به ولسوالی مجاور آواره شدیم و یک سال وقفه در درس و تعلیم ما ایجاد شد. سال بعد دوباره به خانه برگشتیم و درس‌های صنف سوم را ادامه دادیم. صنف سوم الی دوازدهم بدون هیچ نوع وقفه به آخر رسید و من باسواد شدم و انگلیسی آموختم و صدها رمان و ناول خواندم. در جریان مکتب گاه‌گاهی مادرم می‌پرسید: «در مکتب به چه ترتیب می‌نشینید؟» من در جواب مادرم می‌گفتم: «آنجا چوکی است. دراز چوکی برای هر سه شاگرد با میز در پیش رویش است. در پشت هر میز سه دختر می‌نشینیم.» مادرم درست نمی‌توانست مکتب را تجسم کند تا اینکه در تلویزیون دید و دیگر نپرسید که در مکتب چگونه و به چه ترتیب می‌نشینیم. در سال‌هایی که ما درس می‌خواندیم مادرمان مصروف شستن لباس‌ها و رسیدن به خواهر و برادرهایم بود. او پذیرفته بود که دوره درس خواندنش به آخر رسیده و نوبت اولادش است. شاید هم درس خواندن ما برای او همان درس خواندن برای خودش بود، با این تفاوت که ما می‌توانستیم خط کتاب‌ها را بخوانیم اما او نه. تاکنون مادرم از ما نخواسته است که خواندن و نوشتن را به او آموزش دهیم. به شکلی از اشکال گمان می‌برد که به رؤیای خود دست یافته است و سعی در باسواد شدن دختران کوچک‌تر خود دارد، شاید رسالت خود و رؤیای‌هایش را از طریق باسواد ساختن فرزندان به تحقق می‌رساند و گاهی در میانه روز، خسته از شستن و رُفتن، به این می‌اندیشد که ای کاش فرصتی برای آموختن و اندیشیدن داشت.

مادرشوهرم نیز با اولین فرزندش ۲۰ سال فاصله سنی دارد و زندگی او بیش از زندگی مادرم با جنگ و جابجایی گره خورده است. مادرشوهرم در یکی از قریه‌های دند شمالی به دنیا آمده و در ۱۲ سالگی پدرش را از دست داده است. او رویدادهای سیاسی را دقیق‌تر به یاد دارد و می‌گوید در سالی که داودخان کودتا کرد، پدرش وفات کرد. مادرشوهرم کمتر از درس و مدرسه می‌گوید و بیشتر از یتیم شدن و یتیم بزرگ شدن. او در ۱۹ سالگی ازدواج می‌کند و هفت سالی را که در خانه مادرش بوده به دوختن و گل‌دوزی «دهن پاچه» گذرانده است. بعد از ازدواج، شوهرش که مردی دانش‌آموخته بوده، از وی می‌خواهد قرآن بخواند و او هم سعی در آموختن قرآن می‌کند اما تولد کودکان و مهاجرتش به پاکستان فرصت خواندن قرآن را از وی می‌ستاند. پاکستان با تموز و گرمی‌اش، خیمه‌ها و خانه‌های شمشتو همه به قدری یاری رسانده‌اند که او فرزندان را به دنیا بیاورد و بزرگ کند و هیچ‌گاه به آموختن قرآن فکر نکند.



روحانی، گفت‌وگو با خبرگزاری امنیتی «فارس»، وابسته به سپاه پاسداران بود و این جملات اتو کشیده: «اگر رنجی و شادی هست، اگر افتخاری هست، مال همه «ما» است. اینکه آقای کریمی نگران فشار بر مردم است، ستودنی است، اما بنده نیز همه فشارهای داخلی و خارجی را بی‌پروا تحمل کرده‌ام».

امنیتی که علی خامنه‌ای به رخ علی کریمی کشیده بود، کجاست؟

پیام یونسی‌پور

«علی خامنه‌ای»، دوشنبه ۲۹ بهمن، در سخنرانی خود در جمع برخی طلاب حوزه علمیه، گریزی به واکنش‌های فوتبال‌بست‌های ایران در مواجهه با سیاست‌های نظام زد و گفت: «به برخی از این ورزشکاران می‌گویم که به یاد داشته باشید امنیت خود را از کجا آورده‌اید». اشاره مستقیم و غیرمستقیم او به دو ستاره فوتبال ایران بود: «علی کریمی» و «وریا غفوری».

علی کریمی ۲۳ مهر، ساعاتی پس از انتشار خبر به قتل رسیدن «داریوش مهرجویی» و همسرش «وحیده محمدی‌فر»، در صفحات اجتماعی خود به رهبر حکومت کنایه زد و نوشت: «در ایران هیچ چیز نداریم، در عوض امنیت داریم». هم‌زمانی به قتل رسیدن مشکوک داریوش مهرجویی و درگیری‌های نظامی در غزه، یادآور یک منازعه میان علی کریمی و «جواد ظریف»، وزیر خارجه وقت حکومت است.

چرا خامنه‌ای ناگهان برای ورزشکاران معترض خط و نشان کشید؟ «ما به مقاومت فلسطین افتخار می‌کنیم. ما افتخار می‌کنیم که به خاطر فلسطین تحت فشار هستیم. به پایتخت‌های اروپایی تان گزارش کنید که این مردم تا کجا پای انقلاب ایستادند. بنویسید با فشار، این مردم را از انقلاب‌شان نمی‌توانید جدا کنید». این صحبت‌های جواد ظریف، وزیر وقت خارجه جمهوری اسلامی در روز ۲۴ بهمن ۱۳۹۷ است که خطاب به سفرا و نمایندگی‌های خارجی حاضر در ایران به زبان آورد. صحبت‌های او دو واکنش فوری در جامعه ورزش ایران داشت. ابتدا «وریا غفوری» در استوری اینستاگرام خود نوشت: «فشاری که شما به آن افتخار می‌کنید را مردم ایران تحمل می‌کنند، نه شما. پس از آن علی کریمی در صفحات اجتماعی‌اش نوشت: «آقای دکتر، کدوم ما تحت فشارند؟ مای ما یا مای شما دقیقا؟». علی کریمی در ادامه نوشته بود که «مای» ایرانیان با «مای» شما متفاوت است. واکنش وزیر خارجه دولت «حسن

رهبر جمهوری اسلامی یک روز بعد از واکنش جواد ظریف، با ادبیات منحصر به خود وارد شد و ورزشکاران را تهدید کرد، تهدید به امنیت! برخی معتقد بودند مهم‌ترین دلیل ورود علی خامنه‌ای به صحبت‌های ورزشکاران محبوب مردم ایران و استفاده از ادبیاتی تهدیدآمیز، باز شدن پای «فلسطین» و «محورهای مقاومت محبوب علی خامنه‌ای»، از سوی این دو ورزشکار بود. هم علی کریمی و هم وریا غفوری به کرات نسبت به سیاست‌های اقتصادی دولت، کشتار کولبران، تبعیض‌های جغرافیایی و قومیتی و موضوعات محیط‌زیستی اعتراض کرده بودند، اما علی خامنه‌ای زمانی صبر از کف داد که موضوع فلسطین به میان آمد.

آیا امنیتی باقی مانده است؟ آنچه علی کریمی را دوباره به سوی خاطره جملات رهبر جمهوری اسلامی می‌برد، همنشینی اتفاقات داخل و خارج از کشور، با ردپای حکومت است. علی کریمی در هفته‌های گذشته و پس از بالا گرفتن منازعات نظامی میان گروهک «حماس» و اسرائیل، در صفحات اجتماعی خود نوشت: «اسرائیل از پس خودش برمی‌آید، به فکر ایران باشیم که هزینه این جنایت را، جانی و مالی، مردم ایران پرداخت می‌کنند». پس از آن، آقای کریمی تمرکزش را روی «آرمیتا گراوند»، دختر دانش‌آموز ۱۶ ساله‌ای که توسط «حجاب‌بان‌های شهرداری» در مترو مضروب شده بود گذاشت و بارها از حکومت پرسید که چرا این دختر به کما رفته را پنهان کرده‌اند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸



پیام شایانی وکیل تصادفات و صدمات بدنی

Payam Mark Shayani, ESO

Accident Attorney

800-261-1314

وکیل تصادفات Lyft & Uber

Lyft & Uber Accident Attorney

تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات و دریافت صدها میلیون دلار خسارت با ۹۹٪ موفقیت



(916) 442-9999

980 9th St., 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408) 777-8867

2880 Zanker Rd., Suite 203
San Jose, CA 95134

(925) 777-0432

425 Market St., Suite 200
San Francisco, CA 94105

«بهم نگو که صلح برقرار شده است!»

افلیا پرویزاد



امنیت و زندگی بهتر در مناطق دیگر مهاجرت کنند. این باعث بروز مشکلاتی مانند بی‌خانمانی، بیکاری، نابسامانی اجتماعی و سوء تغذیه در میان جامعه پناهندگان و مهاجران می‌شود.

تأثیرات اقتصادی: جنگ‌ها تأثیرات بسیار بزرگی بر اقتصاد کشورها دارند. هزینه‌های نظامی، تخریب زیرساخت‌ها و منابع، قطع روابط تجاری و اقتصادی با سایر کشورها، کاهش تولید و اشتغال، تورم و کاهش ارزش ارز، همگی به دلیل جنگ تأثیرات منفی بر اقتصاد یک کشور دارند. این منجر به بیکاری، فقر و تضعیف قدرت خرید مردم می‌شود. **اختلافات اجتماعی و فرهنگی:** جنگ‌ها معمولاً اختلافات اجتماعی و قومی را تشدید می‌کنند. تحریک و تشدید اختلافات قومی، مذهبی و ایدئولوژیکی می‌تواند به تفرقه و تنش‌های اجتماعی منجر شود. این امر می‌تواند به خشونت مسلحانه بین گروه‌ها و افراد منتهی شود و فرآیند بازسازی و مصالحه را سخت‌تر کند.

تأثیرات روانی و روحی: جنگ‌ها تأثیرات عمیقی بر روان و روحیه افراد دارند. خشونت، ترس، تجربه صدمه جسمانی و روانی، از دست دادن عزیزان، از دست دادن امنیت و استقلال، همه اینها می‌توانند به افزایش بیماری‌های روانی نظیر افسردگی، اضطراب، اختلال استرس پس از سانحه (PTSD) و افزایش اعتیاد منجر شوند. این تأثیرات روانی می‌تواند به مدت طولانی پس از پایان جنگ باقی بماند و زندگی روزمره افراد را تحت تأثیر قرار دهد.

از بین رفتن فرصت‌های آموزش و توسعه: جنگ‌ها اغلب باعث توقف یا کاهش فرصت‌های آموزش و توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌شوند. تخریب زیرساخت‌ها، قطع تولید و تجارت، بی‌ثباتی اقتصادی، نابودی مدارس و دانشگاه‌ها، و تخریب زیرساخت‌های بهداشت و درمانی منجر به بروز نابسامانی‌ها در حوزه آموزش، بهداشت و توسعه می‌شود.

این تأثیرات تنها بخشی از پیامدهای جنگ هستند و تأثیرات وسیع‌تری را بر زندگی مردم و جوامع دارند. بنابراین، ترویج صلح، حل دیپلماتیک بحران‌ها و سرمایه‌گذاری در صلح و امنیت برای جلوگیری از جنگ‌ها و حفظ زندگی و آینده بهتر برای همه افراد و جوامع اهمیت دارد. با این وجود، لازم به ذکر است که هر جنگ و هر منطقه جغرافیایی ممکن است تأثیرات خاص خود را داشته باشد و این فقط یک دید کلی از تأثیرات جنگ بر مردم است.

چگونه می‌توانیم از جنگ جلوگیری کنیم؟: جلوگیری از جنگ یک هدف بسیار مهم است که نیازمند تلاش‌های بین‌المللی و تدابیر مختلف است. در زیر تعدادی از راهکارهای ممکن برای جلوگیری از جنگ را بررسی خواهیم کرد:

دیپلماسی و روابط بین‌المللی: تقویت دیپلماسی و روابط بین‌المللی، قدرت تفاوت‌ها و اختلافات را به روش‌های صلح‌آمیز و مذاکره‌ای حل می‌کند. ارتقاء دیپلماسی سازنده، تحریک‌ها را کاهش می‌دهد و به جای آن، توافق، همکاری و تعامل منصفانه را ترویج می‌دهد.

حل منازعات به روش صلح‌آمیز: تسویه منازعات و رفع تنش‌ها بین کشورها و افراد به وسیله روش‌های صلح‌آمیز و دیپلماتیک می‌تواند به جلوگیری از جنگ کمک کند. استفاده از سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد و دیگر سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای تسویه منازعات و اجرای حقوق بین‌المللی نیز بسیار مهم است.

توسعه اقتصادی و اجتماعی: توسعه اقتصادی پایدار و اجتماعی، فقر و نابسامانی را کاهش می‌دهد و زمینه را برای استقرار صلح و استحکام جامعه فراهم می‌کند. توجیه اجتماعی، بهبود سطح زندگی، فرصت‌های اشتغال، دسترسی به آموزش و بهداشت، افزایش توزیع منصفانه منافع اقتصادی و اجتماعی، همه اینها به جلوگیری از تنش‌ها و زد و خورد‌ها کمک می‌کنند.

«بهم نگو که صلح برقرار شده است!» این جمله توسط «مادر وحشت زده ای» که در یک قسمت از داستان جنگی «مادر شجاع و فرزندان» نوشته برتولت برشت، سر داده می‌شود، که در سال ۱۹۴۱ در زوریخ به اکران در آمد. داستان در مورد یک قاچاقچی است که از جنگ سی ساله (۱۶۱۸-۱۶۴۸) درآمد می‌برد، اما به تدریج فرزندان را در جنگ از دست می‌دهد. هدف برشت از نگارش این نمایشنامه، هشدار دادن به طبقات پایین در برابر باور این که کسانی هستند که می‌توانند از جنگ‌ها به عنوان مختلف بهره‌برداری کنند. جمله «بهم نگو که صلح برقرار شده است!» نشانه‌ای از لغزش و تأکید بر این واقعیت که در جنگ همیشه برنده‌هایی وجود دارند، می‌باشد. جنگ یک پدیده بسیار پیچیده است و تأثیرات آن بر افراد و جوامع می‌تواند به عنوان مختلف باشد.

در برخی موارد، گروه‌ها و افرادی می‌توانند از جنگ سود ببرند. این شامل موارد زیر می‌شود:

تولیدکنندگان سلاح: شرکت‌ها و صنایع مرتبط با تولید سلاح، از جنگ سود می‌برند. زیرا همه جنگ‌ها نیاز به سلاح‌های پیشرفته و تجهیزات نظامی دارند. بنابراین، شرکت‌هایی که تولید سلاح و تجهیزات نظامی را برعهده دارند، سود قابل توجهی کسب می‌کنند.

پیمانکاران نظامی: شرکت‌هایی که به طور مستقیم با نیروهای نظامی همکاری می‌کنند، نظیر پیمانکاران ساختمانی، تأمین کنندگان غذا و تأمین کنندگان خدمات نظامی، می‌توانند از جنگ سود ببرند. این شرکت‌ها عموماً قراردادهای بلند مدت با نظامیان دارند و در زمان جنگ، تقاضا برای خدمات آنها افزایش می‌یابد.

شرکت‌های نفتی: در برخی مناطق جنگ‌زده، منابع نفتی مهمی وجود دارد. شرکت‌های نفتی که در این مناطق فعالیت می‌کنند، می‌توانند از نفت ارزان‌تر و فروش آن با قیمت بالاتر در بازار جهانی سود کسب کنند.

متجاوزان: در برخی جنگ‌ها، طرف متجاوز ممکن است از جنگ سود ببرد. طرف متجاوز می‌تواند مناطقی را تسخیر کند و به منابع طبیعی و ثروت‌های آن مناطق دسترسی پیدا کند.

تجار قاچاق: در برخی مناطق جنگ‌زده، تجار قاچاق می‌توانند از ناتوانی نظامی و نظارت ضعیف بر مرزها سود ببرند. آنها ممکن است از قاچاق مواد مخدر، سلاح، آثار باستانی و سایر کالاها سود کسب کنند.

مهم است بدانیم که جنگ نشانه‌ای از نابودی، رنج و ضرر برای جوامع بشری است و تأثیرات منفی زیادی بر زندگی مردم و جوامع دارد. سود به دست آوردن از جنگ همواره با هزینه‌های بشری و اخلاقی بسیار بالا همراه است.

چه تأثیراتی می‌تواند جنگ بر زندگی مردم و جوامع داشته باشد؟: جنگ تأثیرات بسیار گسترده‌ای بر زندگی مردم و جوامع دارد. در زیر تأثیرات اصلی جنگ بر زندگی مردم و جوامع را می‌توانیم مشاهده کنیم:

تلفات بشری: جنگ‌ها منجر به تلفات بشری عظیمی شده و میلیون‌ها نفر را کشته یا زخمی می‌کنند. این تلفات شامل نظامیان، غیرنظامیان و جمعیت مدنی است. از طرفی، از دست دادن افراد جوان و توانمند به دلیل جنگ، باعث کاهش جمعیت و تخریب پتانسیل اقتصادی و اجتماعی یک کشور می‌شود.

نابودی زیرساخت‌ها، تسهیلات و محیط زیست: جنگ‌ها و بمباران شهرها عموماً منجر به تخریب زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی می‌شوند، مانند خرابی زیرساخت‌های حمل و نقل، اختلال در تأمین آب و فاضلاب و برق، تخریب بیمارستان‌ها و مدارس، خطوط ارتباطی، بنادر، فرودگاه‌ها، ایستگاه‌های راه آهن، و در کل باعث نابودی و خرابی بسیاری از تسهیلات عمومی و خدمات اساسی می‌شود. این نابودی‌ها منجر به بروز کمبودهای عمده در زمینه آب، غذا، بهداشت و مسکن می‌شوند. علاوه بر این، استفاده از سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی، آلودگی منابع آب، تخریب جنگل‌ها و مناطق مسکونی، تأثیرات نامطلوبی بر تنوع زیستی و از دست رفتن منابع طبیعی می‌باشد. این موضوع منجر به کاهش سطح زندگی و زندگی روزمره مردم می‌شود.

پناهندگی و مهاجرت: جنگ‌ها باعث شروع جریان بزرگ مهاجرت و پناهندگی می‌شوند. مردم مجبور می‌شوند از خانه‌ها و زمین‌های خود فرار کنند و به دنبال

لیبی و افغانستان و ایران و سوریه و منطقه قره باغ و اینجا و آنجا جهان از جنگ و کشتار و آوارگی می گذرد. بر این شرمساری مهر تایید میزند. کنوانسیون ژنو و پروتکل های الحاقی آن بمباران مناطق غیر نظامی و بیمارستان ها را اکیدا ممنوع کرده است. کنوانسیون ژنو هر گونه بد رفتاری با اسیران جنگی و گروگان ها و سربازان زخمی و زنان و کودکان را که هیچ نقشی در جنگ ندارند، منع کرده است. بر اساس ماده پنجاهم پروتکل اول کنوانسیون ژنو که به سال ۱۹۷۷ تصویب شده، غیر نظامیان چه به صورت فردی یا گروهی نباید هدف هیچگونه تهدید یا حمله نظامی قرار بگیرند.

ماده پنجاه و یک همین پروتکل، حمله به غیر نظامیان را تحت عنوان «اقدامی تلافی جویانه» ممنوع کرده است. بر اساس ماده پنجاه و چهارم کنوانسیون ژنو، باید نیازهای اساسی مردم غیر نظامی در مناطق جنگی، از قبیل آب و برق و غذا و دارو و دیگر خدمات زیستی، بدون هیچ پیش شرطی فراهم شود. همچنین حملات نظامی فقط باید محدود به اهداف نظامی باشد و از بین بردن اموال و امکاناتی که برای زندگی غیر نظامیان ضروری است ممنوع است. رفتار های غیر انسانی علیه افراد غیر نظامی و مجروحان و اسیران جنگی و نیز غارت دارایی های آنان و تخریب شهر ها و روستاها و اهداف غیر نظامی در زمره جنایات جنگی محسوب شده و مرتکبان چنین جنایاتی باید محاکمه شوند.

چنین بنظر می رسد که آدمکشی و کشتار و ویرانی سر باز ایستادن ندارد و طرفین در گیر به همه معیارهای اخلاقی و دینی و قانونی پشت پا زده اند. از آنجا که جنگ یک درگیری مسلحانه ارادی بین جوامع سیاسی است، می توان آن را نوعی خشونت سیاسی تلقی کرد. هر چند برخی از پژوهشگران جنگ را غیر قابل اجتناب و جزئی جدایی ناپذیر از فرهنگ انسانی می دانند، اما دیگران بر این باورند که چنین نیست و جنگ تنها در شرایط اجتماعی فرهنگی یا زیست محیطی خاصی گریز ناپذیر است. یک پژوهشگر جنگ به نام کانوی هندرسن می گوید: «بین سال های ۳۵۰۰ پیش از میلاد تا اواخر سده بیستم میلادی حدودا چهارده هزار و پانصد جنگ بین انسان ها رخ داده و سه و نیم میلیارد انسان جان خود را از دست داده اند. همچنین گفته می شود که در تاریخ حیات بشر تنها سیصد سال در صلح گذشته است.» **دنباله مطلب در صفحه ۵۹**



گل خانم پزشک محله مان بود. سواد نداشت. هفتاد هشتاد سالی داشت. بلند قد و کم حرف. خانه اش با آن دیوارهای آجری و بام سفالی خوشرنگش، از آن خانه های اربابی بود که نفس های آخرش را می کشید. از در و دیوار خانه اش بوی کهنگی و فرسودگی می آمد. درست پای دیوار خانه اش چشمه کوچکی از بن سنگی عظیم و خزه بسته می جوشید که زلال ترین و خنک ترین آب دنیا را داشت.

گل خانم پزشک محله مان بود. هر وقت چشم مان درد می گرفت، مادر دست مان را می گرفت و می برد خانه اش. گل خانم مقداری از آب همان چشمه را توی نعلبکی می ریخت و یک برگ درخت نارنج هم می گذاشت توی آب، و نعلبکی را می گرفت جلوی چشمان مان و زیر لب چیزهایی را زمزمه می کرد و چند بار توی چشمان مان فوت می کرد. فردایش که از خواب پا می شدیم دیگر از درد چشم مان خبری نبود. گل خانم تخصص دیگری هم داشت. هر وقت استخوان ماهی توی حلق مان گیر می کرد و نزدیک بود خفه مان بکند، این گل خانم بود که با آن انگشتان معجزه گرش استخوان را از گلوئی مان بیرون می کشید.

کاشکی حالا گل خانم زنده بود و این بغض های هزاران ساله ای را که انگاری قرن هاست از زمان موسی و عیسی و محمد و آن کلب آستان علی و آن بزرگ ارتشتاران و آن امام خمینی رحمت الله علیه توی حلقوم مان جا خوش کرده و به غمباد تبدیل شده است، با آن انگشتان هنر بارش بیرون می کشید، تا می توانستیم نفسی براحتی بکشیم.

◆◆◆◆

آنچه که اکنون در منطقه خاورمیانه می گذرد یک شرمساری تاریخی برای بشریت امروز است. البته این تنها خاورمیانه نیست که برای بشریت امروز موجبات یک سر افکندی تاریخی را فراهم کرده، بلکه آنچه در یمن و سودان و اوکراین و برمه و

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408) 738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

لوله از طریق دهان و استفاده از قرص های باهوش (Smart pills) و اولتراساند، بیماری را تشخیص می دهند.

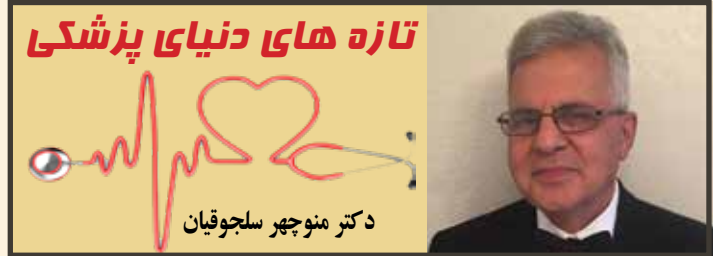
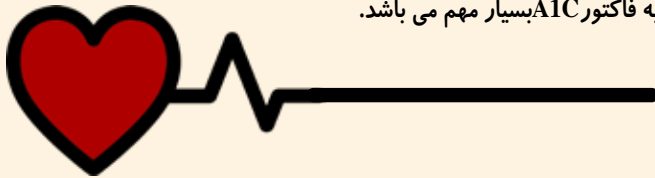
درمان بیماری: کم کاری معده یک بیماری مزمن است که قابل درمان نیست ولی می توان آن را کنترل کرد.

دارو درمانی: داروی معروف Reglan که قبل از غذا داده می شود باعث شده که عضلات معده و روده منقبض شده و غذا را از مجاری گوارشی حرکت دهد. همین طور میزان تهوع و استفراغ را کم می کند.

داروی Erythromycin یک آنتی بیوتیک می باشد ولی امروزه بیشتر برای حرکت غذا از معده به داخل روده کوچک استفاده می شود و گاهی باکتری ها در معده به آن مقاومت نشان می دهند. داروهای ضد تهوع میزان تهوع را کمی می کند.

رژیم درمانی: بیماران بایستی به جای سه وعده غذا خوردن، آن را به ۶ وعده تبدیل کنند و حجم غذای خورده شده را نصف کنند. در این صورت احساس پر کردن معده را حس نمی کنند. باید بیشتر از مایعات و غذاهائی که باقیمانده (Residue) به جای نمی گذارند، استفاده کنند. بهترین آنها Applesauce می باشد. پوست میوه ها را جدا کنند، از مصرف غذاهای چرب خودداری کرده و مصرف فایبر را نیز محدود کنند. تمام این حالات باعث کم شدن فعالیت معده شده و به بیمار کمک می کنند.

جراحی: آخرین روش درمان روش جراحی است. با عمل جراحی لوله ای (Feed-ing tube) غذا را از داخل حفره شکم وارد روده کوچک کرده و نیازی به عبور از معده ندارد و سریعاً جذب شده و وارد خون می گردد. این بیماری در افراد دیابتیک (Diabetic) رو به افزایش می باشد و به همین دلیل این بیماران باید میزان گلوکز خود را کنترل و در حالت طبیعی و نرمال نگهداری کنند. توجه کامل به فاکتور A1C بسیار مهم می باشد.

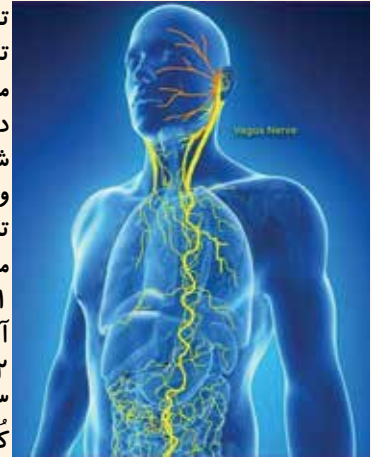


کم کاری معده

در این بیماری فرد قادر به تخلیه مواد غذایی از معده به داخل روده کوچک نبوده و هضم غذا را دچار اشکال می کند. مهمترین علت آن که امروز شناخته شده است آسیب رسیدن به عصب واگ (Vagus Nerve) می باشد. عصب واگ مسئول

تنظیم عمل سیستم گوارش است. هنوز تمام دلائل که باعث این آسیب عصب می شود شناخته نشده است ولی همه دانشمندان معتقد هستند که موارد شناخته شده زیر عامل آسیب به عصب واگ می باشند. موارد ۳ تا ۶ باعث تاخیر ورود غذا از داخل معده به روده می شوند.

۱- جراحی سیستم گوارش که منجر به آسیب به عصب واگ شود.
۲- بیماری قند که قابل کنترل نباشد.
۳- داروهای مخدر نظیر مورفین و کدئین.



۴- داروهای ضد افسردگی با مصرف طولانی.

۵- بیماری پارکینسون

۶- بیماری ام. اس (Multiple Sclerosis)

علائم بیماری: ترش شدن عصاره معده، تهوع، استفراغ، غذاهای هضم نشده، احساس سیری و عدم میل به غذا، تجمع گاز در معده، کاهش وزن و عدم کنترل قندخون.

مشکلات بعدی: ماندن غذا در معده باعث عمل تخمیر (Fermentation) شده و منجر به رشد باکتری ها در معده می شود. به علت تنبلی معده، زمانی که غذا معده را ترک کرده و وارد روده کوچک می شود، سریعاً جذب شده و قندخون را سریعاً بالا می برد که کنترل آن بسیار مشکل است.

تشخیص بیماری: پزشکان با آزمایش خون و روش های جدید این بیماری را تشخیص می دهند. روش هایی نظیر مواد پوشش دهنده جدار معده و عکس برداری و استفاده از مواد رادیو ایزوتوپ و اسکن کردن معده، گذاشتن سوند و یا

معرفی کتاب

*Nutrition Topics for
Healthcare Professionals*



در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

ناشر: شرکت AuthorHouse

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان

افتتاحیه سالن آرایشگاه و زیبایی

Posh Hair Lounge

در قلب شهر لس گاتوس با مدیریت الناز

- ✦ Haircut & Styling
- ✦ Hair Coloring
- ✦ Hair Treatments
- ✦ Makeup Services
- ✦ Eyebrow Services
- ✦ Men's Grooming
- ✦ Bridal & Special Occasion Packages



ما مجموعه ای کامل از سرویس های زیبایی را با تمرکز بر کیفیت ارائه می دهیم.

Visit our newly upgraded beauty salon for top-notch services!

www.theposhhairlounge.com

Follow us on Instagram @poshhairlounge

(408) 659-5593

For a limited time \$20
discount on any beauty service

634 N. Santa Cruz Ave, Los Gatos, Unite #100



سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

(916) 616-7395 ♦ (408) 455-2330



Soheila Rezae
Lic.: 01834116



تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند

با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!



Soheila.Realtor@gmail.com

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA

اصلاً تعجب نکرده بود. به گفته وی همه افراد دور و بر شهردار عین مجسمه بودند. همه این توضیحات را شاعر ما، با کلی شوخی قاطی می کرد که از زور خنده اشک از چشمان مان سرازیر شد. به گفته وی: «شهردار بدون اینکه سرش را از روی پرونده ای که می خواند بلند کند، با عصبانیت از من پرسید، در مدت مرخصی کی سر جای تو بر روی سکو می ایستد؟ و مجسمه ما هم بدون فوت وقت گفته بود: «کروکودیل قربان. ایشان قبول کرده اند که در مدت نبود من روی سکو بایستند.» شهردار هم برگ مرخصی مجسمه شاعر ما را امضاء کرده بود.

دیگر از شعله های آتش کم شده و حراراتش ملایم تر می شد. همه در رخوت بودند. فضا جان می داد برای اینکه بحثی جدی شروع بشود. به نظرم رسید که مطلبی را برای بحث آن شب انتخاب کنم که برای همه تازگی داشته باشد. وقتی زنده بودم با خودم فکر می کردم عوض این که در کتابها دنبال معنی لغات باشم، کاربرد آن را دیده و متناسب با آن معنایی برای واژه مورد نظر بنویسم. به مغزم خیلی فشار آورد و چون دیدم جو مناسب است بلافاصله واژه «دموکراسی» به ذهنم آمد که آن موقعی که لغتنامه می نوشتم سر معنایش که آیا به فارسی مردم سالاری می شود یا نه با خیلی ها اختلاف نظر داشتم. خواستم با صحبت های کوتاهم موضوع گفتگو را روشن تر کنم. به دوستان مجسمه ای یاد آوری کردم که این اعمال ما هستند که به واژه ها اعتبار می دهند نه اینکه ما اسیر آنها باشیم و مطابق معنای شان رفتار کنیم. ما در اینجا می توانیم با تاسیس جامعه واقعاً پیشرفته و با احترام به عقاید مختلف و گاهی اوقات متضاد دیگران، دموکراسی را عملاً معنی کنیم.

چشمتمان روز بد نبیند. همه هفده مجسمه همراه من، نگذاشتند حرفم تمام بشود. بلافاصله همه در جمع شروع شد. همه این آقایان و خانم های متشخص و تحصیل کرده، با چشمان دریده به من چشم دوختند. یک دفعه همه با هم شروع کردند به صحبت: «ای بلشویک! تو دنبال زندگی اشتراکی هستی. فکر می کنی نمیدانیم تو قبلاً گرایش به کمونیسم داشتی؟ یعنی چی؟ یعنی هر چی داریم مشترک! دموکراسی که می خواهی همینها! دهانم از تعجب باز مانده بود. همه نیرویم را در صدایم جمع کرده و گفتم: «ملت به شما افتخار می کنند. شما جوهره یک فرهنگ پیشرفته اید! آرام باشید! ما داریم دموکراسی را معنا می کنیم!»

نگذاشتند حرفم تمام بشود. فکر کردم که چه خوب شد حافظ و سعدی و فردوسی نیامدند. آبرویی برای مان نماند. مجاهدان مشروطه چی رفتند تفنگهای شان را آوردند و مسلح کرده و به سوی من نشانه رفتند. هر دو داد می زدند: «ما از اول هم می دانستیم که تو طرفدار محمدعلی شاه هستی! تخم روس عوضی! می خواستی رئیس بشوی، ما را آلاخون والاخون کردی. برو معنی دموکراسی را از کلنل لیاخوف پرس. همانکه مجلس را به توپ بست.» هر هفده مجسمه با سنگ و کلوخ به جانم افتادند. دیگر چیزی نفهمیدم.

خیلی سریع مرا آوردند داخل کاروانسرا. در چشم به هم زدنی همه اطاق های کاروانسرا که من آنقدر در خصوص یافتن معنی واقعی شان به درد سر افتاده بودم، به اطاق های بازجویی و شکنجه و اعتراف گیری تبدیل شدند. کاروانسرا شد زندان. حالا دیگر ستارگان کویر عوض تعجب و پوزخند، ماتشان برده برد. آسمان در شب به رنگ سرب بود. اطاق کرسی شد دفتر زندان. بالاخانه شد محل شکنجه و اطاق تختو شد ندامتگاه همه مجسمه هایی که از اعمال و افکار گذشته اظهار پشیمانی کرده بودند. شاه نشین شد محل ملاقات مجسمه ها با نمایندگان سازمان عفو بین الملل و زیر زمین هم شد محلی برای اعدام و امحاء همه مجسمه هایی که دیگر هیچ امیدی به اصلاحشان نبود. اطاق کتیبه کاروانسرا هم شد محل کتابخانه برای افزایش سواد و محلی برای ارتقاء فرهنگی زندانی ها.

دنباله مطلب در صفحه ۵۹



آتشونی

بخش آخر

سیروس مرادی

آتش در نیستان: راستش ممکن است پرسید که چرا به فردوسی چیزی نگفتی، دم دست تر هم بود. چرا! اولش هم به او گفتم. فردوسی اصرار داشت که همگی برویم توس خدمت سلطان محمود غزنوی. هر قدر گفتم: «ابولقاسم جان! خوب گوش کن! زمانه عوض شده! دیگر سلطان محمودی و ایازی در کار نیست.» به کنش نرفت که نرفت. می گفت که از سلطان محمود بابت نگارش شاهنامه طلب دارد. دیدم خیلی از مرحله پرت است. نهایتاً به جنگل های مازندران و ملاقات با دیو سفید رضایت داد که من هم بعد از چهل سال اقامت در آنجا رغبتی به بازگشت نداشتم. از شیراز مجسمه های سعدی و حافظ هم ایمیل زدند که ما هم هستیم. نمی دانم چرا دلم رضایت نداد که دعوتشان کنم. ترسیدم حافظ نرسیده از من شراب و شاخه نبات بخواد و سعدی هم مسائل ایدئولوژیکی را پیش بکشد و دنبال گرین کارت و پاسپورت و ویزایش باشد که برود اندولسی، کازابلانکا، مراکش و لس آنجلس. ول شان کردم. تحمل شان را ندارم. خلاصه جمعا هجده مجسمه راه افتادیم به سمت ده نک، معلمان و جندق، مصر، رشم، سرکویر، خورو بیابانک و گرمه و... سایر روستاهای کویری.

برای ما مجسمه ها که نه غذایی می خوردیم و نه جایی برای خواب می خواستیم، ظاهراً اوقات خوشی در پیش بود. خیلی زود کاروانسرای را در دل کویر که دورتر از گرمه نبود، شناسایی کردیم. شب اول آنقدر خسته بودیم که در بیرون کاروانسرا عین مجسمه های جزیره ایستر، به امید دیدن اولین اشعه های طلوع آفتاب چشم به شرق دوختیم و در همان حال خواب مان برد. با شروع گرمای روز، چشمان مان را باز کردیم. روز اول همه به روی همدیگر لیخنند می زدند. برادران مجاهد مشروطه چی را راضی کردم که تفنگهای شان را کنار بگذارند. اینجا نیازی به سلاح نبود. با ناباوری بعد از هشتاد سال قطار فشنگ ها را از دور گردن باز کردند. خیلی دلم می خواست که اولین آتشونی چنان به دل همه بنشیند که هر شب آتشونی داشته باشیم. تا غروب همگی در فکر جمع آوری هیزم بودیم. کویر ظاهراً یک دست به نظر می رسید و نشانی از درخت و هیزم نبود. وقتی خوب گشتیم، تنه های درختان خرما را که سال ها قبل افتاده و در هوای گرم و خشک کویر هنوز نپوسیده بودند پیدا کرده و به محل آتشونی آوردیم. فکر اینکه با غروب آفتاب و شروع سرما، چه آتش لذت بخشی خواهیم داشت تمام بدن فلزیم داغ می شد.

اولین آتشونی با شادی شروع شد. حالا کودکی که سال ها به مادرش چسبیده بود از آن جدا شده و دنبال ملخ ها می گشت. اعضای گروه دو به دو با هم صحبت و گاهی صدای خنده های کوتاه شان دیگران را شاد می کرد. همه راضی به نظر می رسیدند. اگر کسی از بالا بساط ما را می دید، هم وحشت می کرد و هم خنده اش می گرفت. هجده مجسمه از تمام قد تا تندیس های نیم تنه و حتی سردیس، دور آتش حلقه زده بودند. شعله های آتش روی صورت مجسمه ها می رقصیدند و از آن خنده دارتر، تظاهر مجسمه ها به خوردن و آشامیدن بود. دهن هایشان عین آرواره های اسکلت های منقوش بر پرچم های دزدان دریایی باز و بسته می شدند. راستش حرکات مجسمه ها بیشتر خنده دار بود تا ترسناک. برخی خاطرات طنزی برای جمع تعریف می کردند و همه در سکوت کویر آرام و ساکت می خندیدند. ستاره های کویر از جمع ما خیلی تعجب کرده بودند. چشمک زدن هایشان بیشتر از سر شیطنت بود تا کنجکاوی. آنها ما را دست انداخته بودند و شادی می کردند. چند مجسمه شروع کردند به آواز خواندن. آهنگ های قدیمی، صداهایی فسیل شده که فقط ما مجسمه ها قادر به شنیدنش بودیم. آتش داشت کم کم سرد می شد ولی حتماً تا طلوع خورشید زنده می ماند. یکی از همراهان که همیشه مطالب روزنامه ها را تعقیب می کرد، خلاصه اخبار کوچ ما را به کویر، برای مان خواند که از خنده روده بر شدیم. همه روزنامه ها به اتفاق این گونه نتیجه گیری کرده بودند که همه ما توسط باند سرقت خیلی ماهری دزدیده شده ایم. همراهان که زمان حیاتش شاعر معروفی بود، شعر طنزی خواند که نشان می داد ایشان برای آمدن به کویر رفته تا از شهردار مرخصی بگیرد. به گفته وی شهردار از دیدن یک مجسمه در دفتر کارش که تقاضای انتقال به کویر را داشته

فرامرز رفیع زاده

کارگزار مستقل و متخصص در امور بیمه مدیکر

با اخذ قرارداد از شرکت های خصوصی
ارایه دهنده بیمه مدیکر در ایالت کالیفرنیا

Medicare Advantage Plans
Medicare Supplement Plans
Medicare Prescription Drug Plans



Faraharz Rafizadeh
Independent Insurance Agent

مشاوره رایگان و فروش بیمه مدیکر
در سرتاسر ایالت کالیفرنیا

(408)-309-7006

Email: Faramarz@Medicareforcalifornians.com

CA License# OH15555

شرکت مالیاتی و حسابداری توس

Tous Inc.



برنامه ریزی و اداره کارهای مالیاتی و حسابداری شما تخصص ماست

- Full Accounting and Tax services
- Accounting structure modifying
- Business formation and consulting
- کلیه امور حسابداری و مالیاتی
- اصلاح و ایجاد ساختارهای حسابداری
- مشاوره و ثبت انواع شرکت

All Personal Tax Returns Are Protected Against IRS Audit and Identity Thefts

Tax Professional | Reza Farshchi

email: Reza@tous.services cell: 650 720 0182

T 408 610 9440 F 408 645 5129 ✉ info@tous.services 🌐 www.tous.services

📍 21060 W Homestead Rd #208, Cupertino, California 95014

احسان یارشاطر، از «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» تا «ایرانیکا»

پرویز نیکنام



احسان یارشاطر

«تأکید مجموعه بنگاه ترجمه و نشر بر ایران‌شناسی، متون قدیم، آثار کلاسیک ادبیات اروپایی و ترجمه بعضی منابع مهم است. ترجمه این آثار ظاهراً بیشتر با نظر و استشاره سید حسن تقی‌زاده بوده است. این را از روی این اصل می‌گویم که در نوشته‌های تقی‌زاده چندین جا دیدم که بعد از مجله کاوه، در نوشته‌های فرهنگی‌اش تأکید کرده است که باید به وسیله ترجمه و نشر متون اساسی اروپایی ذهن جامعه ایرانی را از نظر فرهنگی وسعت داد و غنا بخشید. او در بنگاه رئیس هیئت‌مدیره بوده و نظر او در این سیاست انتشاراتی تأثیر داشته است.»

تقی‌زاده در آن زمان رئیس مجلس سنا

بود و به درخواست یارشاطر بر کارهای بنگاه نظارت می‌کرد. به این ترتیب، یارشاطر تدبیرهای لازم را برای استفاده مناسب و البته غیرشخصی از قدرت و درعین حال جلوگیری از اعمال نفوذ در برنامه‌های بنگاه اندیشیده بود. اولین کتاب‌های بنگاه ترجمه و نشر کتاب ویلهلم تل (شیلر)، تریستان و ایزوت (ژوزف بُدیه) و پدران و پسران (تورگنیف) بودند که با نشان بزی بر روی صفحه چاپ شدند. نشان بنگاه ترجمه و نشر کتاب بزی بود با شاخ‌های مدور برگشته که از سفالینه‌های شوش باستانی الهام گرفته شده بود. بنگاه ترجمه و نشر کتاب درست بیست سال تا انقلاب ۱۳۵۷ فعال بود و بیش از پانصد عنوان کتاب منتشر کرد. این بنگاه ضمن چاپ آثار ماندگار با قیمت‌های نسبتاً ارزان، با انتشار آثار کلاسیک جایگاهی خاص در تاریخ ترجمه در ایران دارد. این بنگاه علاوه بر سه موضوع مجموعه متون فارسی، مجموعه ایران‌شناسی و مجموعه ترجمه آثار کلاسیک و ادبیات خارجی، کتاب‌هایی نیز با موضوع اطلاعات عمومی برای بالا بردن دانش مخاطبان منتشر کرد.

روزگار یارشاطر: یارشاطر وقتی بنگاه ترجمه و نشر کتاب را بنیاد گذاشت، تنها ۳۴ سال داشت. او در سال ۱۲۹۹ در همدان در خانواده‌ای کاشانی‌تبار و بازرگان متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش، همدان، و کرمانشاه گذراند و بعد از درگذشت پدرش، هاشم یارشاطر و مادرش، روحانیه میثاقیه، با اصرار دایی‌اش، عبدالمیثاق میثاقیه، بنیان‌گذار بیمارستان میثاقیه، برای تحصیل به تهران آمد و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان‌های تربیت، شرف و دانش‌سرای مقدماتی تهران گذراند. در دوره تحصیلات متوسطه علاقه او به ادبیات برانگیخته شد و در دانش‌سرای عالی دانشگاه تهران ادبیات فارسی خواند. در این دوره شاگرد استنادی چون ابراهیم پورداود، محمدتقی بهار، احمد بهمنیار، عباس اقبال آشتیانی، سید کاظم عصار، بدیع‌الزمان فروزانفر، فاضل تونی و امینه پاکروان بود. در سال ۱۳۲۰ لیسانس ادبیات فارسی گرفت و به عنوان دبیر در دبیرستان علمیه و دانش‌سرای مقدماتی مشغول کار شد. هم‌زمان با تدریس ادبیات فارسی، در رشته حقوق قضایی درس خواند و در سال ۱۳۲۳ از دانشکده حقوق لیسانس گرفت. هم‌زمان با کار، احسان یارشاطر دانشجوی دکترای ادبیات فارسی در دانشگاه تهران بود و در سال ۱۳۲۶، یعنی در ۲۷ سالگی، دکترای ادبیات فارسی گرفت و با گذراندن پایان‌نامه‌اش با عنوان «شعر فارسی در عهد شاهرخ (نیمه اول قرن نهم) یا آغاز انحطاط در شعر فارسی»، زیر نظر علی‌اصغر حکمت فارغ‌التحصیل شد.

یارشاطر می‌گوید: «من رساله دکترایم را با علی‌اصغر حکمت گرفته بودم. حکمت به دلیل کاری که در آن زمان روی کتابی درباره شعر دوره تیموریان می‌کردیم به من پیشنهاد داد کار رساله را هم با خودش پیش ببرم و من هم پذیرفتم.»

درست بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه تهران، دانشیار زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران شد و تاریخ ادبیات فارسی درس می‌داد. هم‌زمان با تحصیل در دوره دکترای ادبیات، در شورای فرهنگی بریتانیا زبان انگلیسی می‌خواند و از این شورا پورسی برای ادامه تحصیل در رشته تعلیم و تربیت گرفت و به انگلستان رفت. در آنجا با والتر هینینگ، استاد زبان‌های باستانی و از ایران‌شناسان برجسته، آشنا شد و برای همین هم تعلیم و تربیت را رها کرد و به آموختن زبان‌های باستانی در دوره کارشناسی ارشد مشغول شد. پنج سال در انگلستان مشغول تحصیل و تحقیق بود و در سال ۱۳۳۱ با دریافت مدرک کارشناسی ارشد از دانشگاه لندن به ایران برگشت. او در این مدت درس‌های دوره دکترایم را نیز گذراند و تحقیق درباره زبان تاتی را به‌عنوان پایان‌نامه انتخاب کرده بود و می‌خواست مطالعات میدانی پایان‌نامه را در ایران درباره این زبان انجام دهد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

بعد از دریافت لیسانس حقوق قضایی، یک بار از دکتر علی‌اصغر حکمت، که پیش‌تر وزیر آموزش و پرورش و آن زمان وزیر دادگستری بود، خواستم که اگر می‌تواند برای باز کردن یک محضر وکالت برای ثبت قانونی امور به من کمک کند. زمانی که دوران لیسانس را می‌گذراندم، حکمت که استاد من بود، مشغول تصحیح کتابی بود با عنوان مجالس النفایس، اثر امیرعلی شیرنواپی، که شرح‌حال شعرای دوران تیموریان است. از من خواست برای مقابله نسخه‌ها کمکش کنم و نسخه نهایی کار را اذیت و برای چاپ تنظیم کنم. من برای این کار جمعه‌ها به منزل او می‌رفتم، و به این ترتیب ما کم‌کم به هم نزدیک شدیم. حکمت همچنین رئیس کمیسیون ملی یونسکو و انجمن آثار ملی بود. به هر حال زمانی رسید که من فکر کردم اگر صاحب یک محضر باشم، می‌توانم تأمین مالی زندگی‌ام را تضمین کنم و به کارهای دیگری هم که دوست دارم بپردازم. حکمت صمیمانه وقت گذاشت و خیلی مفصل با من حرف زد. گفت که می‌تواند این کار را بکند، ولی فکر می‌کند که حیث است من که آن قدر در زمینه ادبیات مطالعه و تحقیق کرده بودم، محضر دار شوم و کار زیاد محضر باعث شود از مطالعه بیشتر ادبیات دور بمانم. من دیدم درست می‌گوید و منصرف شدم. احسان یارشاطر در گفت‌وگو با ماندانا زندیان خود را مدیون «دل‌سوزی و راهنمایی» علی‌اصغر حکمت می‌داند و می‌گوید: «انسان وقتی به گذشته فکر می‌کند، نمی‌تواند نتیجه بگیرد اگر در هر مقطع زندگی جور دیگری رفتار می‌کرد، ادامه زندگی‌اش چگونه پیش می‌رفت. ولی حدس می‌زنم اگر دفتر وکالت داشتم، ادامه تحصیل برای دورانی به تأخیر می‌افتاد و شاید مسیر زندگی‌ام به کلی تغییر می‌کرد. در حقیقت، همین که حکمت مرا از این کار منصرف کرد، من توانستم برای تأسیس بنگاه ترجمه و نشر کتاب فکر و وقت بگذارم و تمام وقتم را در یک مسیر مشخص که همه اجزایش به هم مربوطاند صرف کنم. به این ترتیب، من هرگز از مدرک لیسانس حقوق قضایی‌ام استفاده نکردم.»

علی‌اصغر حکمت استاد راهنمای یارشاطر در پایان‌نامه دکترای ادبیات فارسی (شعر فارسی در عهد شاهرخ) در دانشگاه تهران بود و به او کمک کرد تا، با وجود مخالفت برخی، به‌عنوان استادیار دانشگاه تهران استخدام شود. خودش می‌گوید: «مخالفت جدی من برای استادیار شدن فاضل تونی بود، ولی چون از حکمت حساب می‌برد، حرفی نزد و من استادیار شدم.»

بنگاه ترجمه و نشر کتاب: احسان یارشاطر از مدت‌ها پیش به فکر ایجاد مؤسسه‌ای برای ترجمه آثار کلاسیک غربی بود. در این زمان او چند سالی بود که از دانشگاه تهران دکترای زبان و ادبیات فارسی گرفته بود و استادیار همان دانشگاه بود. به نوشته عبدالحسین آذرنگ در کتاب شصت چهره از میان قاجاریان و معاصران: «او برای تأسیس این مؤسسه انتشاراتی از اقدام ترکیه در ترجمه و نشر مهم‌ترین آثار کلاسیک غربی به ترکی استانبولی الهام گرفت». یارشاطر با گروهی از دوستانش، امیراسدالله علم، پرویز ناتل خانلری، رسول پرویزی و جهانگیر تفضلی، دیدارهای دوره‌ای داشت و یک بار فکر تأسیس مؤسسه را در میان آن جمع با اسدالله علم، که در آن زمان رئیس املاک و مستغلات پهلوی بود، در میان گذاشت.

آذرنگ می‌نویسد: «علم با شاه صحبت کرد. شاه این فکر را پسندید و سرمایه اولیه را برای آغاز کار در اختیار علم قرار داد. همچنین قرار شد علم با سمت رئیس هیئت‌مدیره بنگاه ترجمه و نشر کتاب بر کارها مستقیماً نظارت کند و کس دیگری به‌اصطلاح آقابالاسر یارشاطر نباشد». به این ترتیب، در سال ۱۳۳۳ بنگاه ترجمه و نشر کتاب راه افتاد و به عقیده عبدالحسین آذرنگ: «یارشاطر از همان ابتدا کوشید بنگاه کتاب‌هایی را منتشر کند که افزودن بر ارزش و اعتبار بازار فروش هم داشته باشد تا بنیه مالی ناشر حفظ و حتی بیشتر شود.»

یارشاطر می‌گوید: «بنگاه برای نخستین بار اصول تهذیب و ویراستاری را در ترجمه‌ها معمول کرد.» ایرج افشار، ایران‌شناس نامور، در آن سال‌ها به عنوان قائم‌مقام مدیرعامل بنگاه ترجمه و نشر کتاب کار می‌کرد و وقتی احسان یارشاطر برای تدریس به دانشگاه کلمبیا می‌رفت، او مسئول بنگاه ترجمه و نشر کتاب بود. ایرج افشار در کتاب تاریخ شفاهی نشر ایران می‌گوید: «این بنگاه شاید یکی از اولین مؤسسه‌ای بود که از حیث تنظیم، عبارت‌پردازی و مسائل دیگری که امروزه به ویراستاری معروف شده است، به کتاب رسیدگی می‌کرد و مردان فاضلی مثل مرحوم محبوبی اردکانی، پروین گنابادی و نظایر این دانشمندان به صورت قراردادی یا گاهی موقت در آنجا به این کارها می‌پرداختند». به گفته ایرج افشار، در دهه ۱۳۴۰ بنگاه ترجمه و نشر کتاب و انتشارات فرانکلین دو مؤسسه بزرگ انتشاراتی بودند و:

idents®

RS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



No Fees

Until We Win Your Case!

ettlements & Verdicts



Powerfulinjurylawyers.com

Burg & Brock, dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.



ACC

POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock, Law Offices of B

شناخت ذهن و کنترل آن

رامین کرمی - کارشناس ارشد مهندسی از دانشگاه پلیتکنیک تهران
بخش یازدهم

قمار و ده ها عمل دیگر می تواند در صورت افراط در انجام، با شما کاری کند که در چرخه خود تخریب حیرت آوری وارد شده و بدون اینکه متوجه شوید، آرام آرام تحلیل بروید. در چنین مواقعی به بازخوردهای اطرافیان تان از خود توجه کنید، و سریعاً در حالی از خود آگاهی، متوجه خودتان و رفتار تان شده و از این خلسه ناپود کننده بیدار شوید و نجات یابید. برای غلبه بر یک رفتار اعتیادی، سعی کنید یکی از اطرافیان و دوستانی را که به او اعتماد دارید را مامور خودآگاه کردن خود در این زمینه بکنید، تا مواظب این باشد که شما به سوی آن رفتار مجدداً جذب نشوید. فضای اطراف خود را از حضور افراد و یا وجود محرک هایی که شما را به سمت آن رفتار اعتیادی تشویق می کنند، پاک کرده و سعی کنید با کنترل من ذهنی بر فشارهای او جهت این کشش غلبه کنید. وقتی شما به یک رفتار ناپسند خودآگاه بشوید، گام بزرگی برای غلبه بر آن برداشته اید.

دوری از تلویزیون: سعی کنید تا حد ممکن از تلویزیون و برنامه های تلویزیونی دوری کنید. اگر هم مایل به دیدن چیزی هستید، خودتان با انتخاب خودتان فیلم یا برنامه ای را برای خودتان پخش کنید. اصولاً تلویزیون و گردانندگان و سازندگان برنامه ها، چون توسط من های ذهنی بسیار با قدرتی کنترل می شوند و در راستای منافع عظیم تجاری سیاسی و اعتقادی هستند که موفقیت آن در گرو مسخ شدن و کنترل شما می باشد، اقدام به پخش در برنامه ها با موضوعات خاص و در زمان های خاص و با انبوه تبلیغات گسترده می کنند، تا من ذهنی شما را برانگیخته کرده و وادار به کرنش در برابر خواسته های خود نمایند. گرایش بی حد و حصر به برنامه های جذاب تلویزیونی، منجر به جامعه ای مصرفی، بی منطق، هیجانی و مدگرا می شود که مردمانش کاملاً ذهنی عمل می کنند، خیلی خودآگاه نیستند و هیچ حسی از میل به تغییر ندارند و وقت و انرژی خود را بیهوده هدر می دهند. سال ها پیش در یک آزمایش روانشناسی در آمریکا، فیلمی را در یک سالن سینما به نمایش درآوردند. در این فیلم، در هر ثانیه از فیلم، بین هر پنج فریم، تصویری که پخش می شد، یک فریم از تصویر یک برزند نوشابه را قرار داده بودند، طوری که به علت سرعت بالای پخش این فریم ها که منجر به ایجاد یک تصویر متحرک می شود، کسی متوجه تصویر نوشابه نمی شد. دقیقاً بیرون از سینما یک مغازه با تبلیغ بسیار بزرگی همان نوشابه را به فروش می رساند و به طور شگفت انگیزی افراد بعد از پایان فیلم و خروج از سینما و با دیدن تبلیغ آن نوشابه، به سمت این مغازه و خرید نوشابه می رفتند، بدون اینکه متوجه شوند ریشه این تمایل در چیست.

یکی از وظایف من ذهنی این است که نگهبان ناخودآگاه ذهنی شماست تا چیزی بدون نظارت او وارد بخش ناخودآگاه نشود و اجرا نگردد و این همان قوه اختیار انسان است. من ذهنی مانند دیواره آتشی عمل می کند که در کامپیوترها نصب می شود و وظیفه این دیواره آتش این است که شخص یا اشخاصی بیرون از ما اختیار ما را به دست نگیرند و ما را مجری انجام اعمال خود نگردانند. اما حالاتی است که این من ذهنی خنثی شده و این نفوذ امکان پذیر است که رایج ترین آن هیپنوتیزم می باشد. در هیپنوتیزم، شما در زمان بیداری به حالتی از خواب مصنوعی می روید که با کنار رفتن من ذهنی ناخودآگاه تان برای استخراج خاطرات یا ثبت برخی اطلاعات، کاملاً بدون محافظ، در دسترس فرد هیپنوتیزم کننده قرار می گیرد و هیپنوتیزم کننده، بسته به میزان مهارتی که دارد، قادر به انجام اموری است که گاهی خطرناک و جبران ناپذیر می باشد. مانند این که فایل های سیستمی کامپیوتر را در اختیار یک کودک قرار دهید که پاک کند، یا جابجا کند. معلوم است این سیستم بعداً چگونه عمل خواهد کرد. بنابراین تا حد ممکن خود را به دست هیپنوتیزم، بخصوص افرادی که نمی شناسید و همراهی هم با شما نیست ندهید و سعی کنید با صبر و تمرین و تکرار انجام برخی از کارها را، خود آگاهانه انجام داده و من ذهنی را مجاب به ایجاد آن در ناخودآگاه خود بکنید، تا اینکه توسط هیپنوتیزم این کار صورت بگیرد. دقیقاً نوع رقیقی از هیپنوتیزم هم توسط شرکت های عظیم تبلیغاتی و برنامه های تلویزیونی صورت می گیرد که البته زمان بر است و بازدهی کمتری نسبت به هیپنوتیزم دارد. این ها سعی دارند با قرار دادن مخفیانه برخی نمادها لابلای انبوهی از اطلاعات خنثی، یا پافشاری و تکرار مدام یک مفهوم و موضوع در قالب یک برنامه یا آهنگ دیدنی مطلبی را به ناخودآگاه شما القاء کنند.

در ارتباط با قدرت بالای ناخودآگاه شما، در یک آزمایش هیپنوتیزم متوجه شدند که فردی انگلیسی زبان که فقط همین زبان را بلد است، اقدام به بیان یک متن فرانسوی کرد. بعد که موضوع را خوب بررسی کردند، متوجه شدند این فرد در یک تاریخی در کتابخانه از روی کنجکاوی یک کتاب فرانسوی زبان را برداشته و ورق زده بود و ناخودآگاه او متن را عیناً به خاطر سپرده بود.

مطالعه کنید: مطالعه تنها کاری است که سعی کنید به آن عادت کنید، چون در هر حالت ذهن به آن عادت نمی کند و تمام تلاشش این خواهد بود که کتاب را از دست شما بگیرد. همیشه یک کتاب کوچک همراه تان باشد. تاثیر مطالعه بر شخصیت ذهنی شما ستودنی است. مطالعه تنها چیزی است که اگر من ذهنی از دست تان خارج کرد و به نفع خود مصادره کرد، اصلاً نگران نباشید. این یعنی اینکه شما در کنترل من ذهنی کاملاً موفق شده اید.

جمع گرا باشید: از نشست ها و جمع های خانوادگی و دوستانه دوری نکنید و فعالانه شرکت کنید. سعی کنید همیشه در این نشست ها و جمع ها حرفهای خوبی برای زدن داشته باشید که هدایت بحث را به دست بگیرید و از انحراف صحبت های جمع دوستانه و خانوادگی به سوی مباحث کم ارزش و مبتذل جلوگیری کنید. بیشتر تمرکز خود را بر این که دوستان یا آشنایان به چه کمک فکری احتیاج دارند، قرار دهید. مطمئن باشید شما می توانید آغازگر بحث «شناخت ذهن و کنترل آن» در بین نزدیکان خود بوده و بذر آگاهی را منتشر کنید تا اگر کسی زمینه لازم را داشت بتواند در این راه قدم گذاشته و کنترل ذهن خود را به دست گیرد.

قانون سه ثانیه: یکی از بهترین متدهای کنترل ذهن شاید به جرات بتوان گفت قانون سه ثانیه می باشد. اجرای آن بسیار ساده و شدنی است. سعی کنید از امروز قبل از انجام اغلب امور روزمره که از اضطراب و عجله کمتری برخوردارند سه ثانیه مکث کنید و در طی این سه ثانیه با حس حضور در محل و زمان حال من ذهنی را احضار کنید تا با هم نسبت به شروع آن کار اقدام کنید. برای مثال وقتی داخل خودروی خود می نشینید، قبل از این که بلافاصله موتور را استارت کنید، مکث کنید، متوجه فضای اطراف، فرمان، دنده، ترمز، کلاچ، گاز، آینه و سویچ خودرو بشوید. آگاهی را در محل احضار کنید و سپس اقدام کنید. این کار صرف نظر از این که به شما کمک می کند، بلکه باعث می شود تا اغلب امور را با نهایت دقت و ایمنی و درستی انجام بدهید و شدیداً به مهارت شما در کنترل من ذهنی کمک خواهد کرد. **مستند سازی:** سعی کنید به یادداشت برداری و مکتوب سازی عادت کنید. وقایع مهم زندگی خود را به صورت یادداشت، سند، تصویر یا فیلم نگهداری کنید. خاطره نویسی روزانه یک کار بسیار پسندیده است که در فرهنگ ما متأسفانه در موردش ضعیف عمل شده است. سال ها بعد که به این نوشته ها مراجعه کنید، صرف نظر از جذابیت و حس خوب، متوجه نکته عمیقی خواهید شد، و آن این است که من ذهنی در به خاطر سپردن خاطرات شفاهی، به بخش ناخودآگاه و به یادآوردن مجدد آنها، اغلب آنها را دستکاری و جعل می کند و باعث ایجاد تغییراتی در آنها می شود. برای اغلب ما رخ داده است که از خاطرات مان جزئیاتی را به یاد می آوریم و بیان می کنیم که دیگران که در آن خاطرات با ما مشترک هستند، خیلی با آن جزئیات موافق نیستند و یا اینکه خودمان که خیلی تمرکز می کنیم و فکر می کنیم متوجه می شویم، خاطرات خود را به دست موجود امانت داری نسپردیم. اصولاً من ذهنی در راستای منافع شخصی خود مثل هویت سازی و انرژی گرفتن خاطرات دور دست شما را دستکاری می کند و شما را با روایت جعلی از مساله مواجه می سازد، در حالی که مستند سازی و مکتوب کردن یادداشت ها و خاطرات به شما کمک می کند هم خاطرات خود را از گزند دستکاری ذهن دور نگه دارید و هم در صورت لزوم به اطلاعات قابل استناد مراجعه کنید. همین بلا دقیقاً سر تمام مفاهیمی که از گذر سالیان دراز و از گذشتگان به ما رسیده است نیز آمده است. چقدر می توان به صحت آنها مطمئن بود و از دستکاری نشدن آنها توسط ذهن آسوده خاطر بود؟

مواظب اعتیاد باشید: واقعیت این است من هم که سالیان دراز با بحث من ذهنی و کنترل ذهن همنشین هستم، کماکان در خطر ابتلا به آفت های من ذهنی از جمله اعتیاد هستم. فکر بد نکنید، اعتیاد فقط مواد مخدر و دارو نیست، هر رفتار که ما به انجام آن عادت کنیم و آن رفتار بر ما تسلط یابد، به طوری که متوجه نشویم داریم به وقت و انرژی و منابع خود و اطرافیان مان آسیب می رسانیم، یک اعتیاد است و باید از آن رهایی پیدا کنیم، چرا که این بار من ذهنی کنترل ما را به دست گرفته و آنقدر به آن اعتیاد ادامه می دهد که حتی مایی که بستر ظهور و بروز او هستیم را نیز نابود کند. مواد مخدر، سیگار، میل به خرید، مشروبات الکلی، سکس، شرط بندی،



جمله درباره درک مشکلات آموزش در خانه بود و بعد از آنها خواست در یک نظرسنجی شرکت کنند. پیام دعوت کوتاه‌تر برای شرکت در نظرسنجی، با پاسخ‌های بیشتری روبرو شد. پس نویسندگان باید گاهی کوتاه بنویسند اما موثر، تا این که پرتعارف بنویسند اما نادیده گرفته شوند.

اغلب چالاکي گفتار شما بیشتر از محتوای آنچه که می‌نویسید اهمیت دارد. حتی وقتی از مردم تقاضای کمک مالی می‌شود، مثلاً

برای حمایت از کاندیداهای سیاسی، اجازه در کلام ارزش خود را نشان می‌دهد. معقول است که فکر کنیم اهداکنندگان بالقوه هر چه دلایل بیشتری برای انجام این کار داشته باشند، بیشتر مایل به پرداخت پول هستند. اما در یک آزمایش برای یک کاندیدای آمریکایی، صرفاً حذف چند پاراگراف به‌طور یک در میان در متن ایمیل جلب کمک‌های مالی، میزان کمک‌ها را تا ۱۶ درصد افزایش داد (با آن که پیام تأیوسه و بی‌ربط شده بود). حتی مشتاقان سیاست هم نمی‌خواهند توجهات بی‌پایان شما را بخوانند.

تعداد کلمات تنها چیزی نیست که باید از آن کم کرد. محدود کردن پیام‌ها به یک ایده واحد، یا حداقل ایده‌های مطلقاً ضروری، باعث می‌شود خواننده شوند و بهتر به خاطر سپرده شوند و بر اساس آنها عمل شود. کاهش تعداد اعمال ممکن هم همین اثر را دارد: لینکی در یک ایمیل (از یک مجله روان‌شناسی)، وقتی به‌صورت تکی ارسال شد، ۵۰ درصد بیشتر کلیک شد تا این که همراه با یک لینک اضافه (جایزه) ارسال شد. گرامر و انتخاب واژه‌ها هم مهم است. جملات کوتاه با افعال معلوم و استفاده کلمات رایج که هر کسی استفاده می‌کند، بهترین گزینه است. پست‌های فیس‌بوکی، نقدهای آنلاین، و حتی نوشتجات کوتاه غیر رسمی که از این قواعد پیروی می‌کنند، بیشتر لایک و اشتراک‌گذاری و امثال این‌ها دریافت می‌کنند. نویسندگان جدی هم باید به این موارد اهمیت بدهند. بررسی منشور اخلاقی ۱۱۸ شرکت عمومی نشان داد آنهایی که از جملات طولانی و کلمات پیچیده استفاده می‌کنند، کمتر دارای ارزش اخلاقی و قابل اعتماد به حساب می‌آیند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۹

در باب ساده‌نویسی، چرا کوتاه و واضح نوشتن بهتر است

منبع: اکونومیست

شاید شما هم جزو آنهایی باشید که پیام‌های خود را پیش از ارسال به دقت و ویرایش می‌کنند و از این که حتی ساده‌ترین پیام‌های تان را پردازش می‌کنید به خود می‌بالید. در غیر این صورت شاید جزو نویسندگان تند و تیزی باشید که سرعت و حرارت‌شان بیشتر از دقت‌شان است، یعنی به جای آن که دیرتر و بی‌اشکال بنویسید، در حد آبرومندانه ولی پرشتاب می‌نویسید.

دو دانشمند علوم رفتاری در هاروارد به نام‌های «تاد راجرز» و «جسیکا لاسکی فینک» در کتاب نوشتن برای خوانندگان پرمشغله توصیه می‌کنند که حتی در پیام‌های غیررسمی و پیش پا افتاده سعی کنید مثل نویسندگان با دقت عمل کنید. عنوان کتاب هوشمندانه انتخاب شده، چون همه خوانندگان امروز سرشان شلوغ است. مردم مدام با پیام‌ها بمباران می‌شوند، از میل‌باکس تا این‌باکس تا پیام‌های متنی (یا حتی شبکه‌های اجتماعی و اپ‌های بازی). چه باید خواند، چه را باید از نظر گذراند و چه چیزهایی را باید نادیده گرفت، تصمیماتی هستند که تقریباً هر کسی باید روزانه دست‌کم ده‌ها یا صدها بار بگیرد.

مولفان کتاب بر اصول جاف‌ناده‌ای دست می‌گذارند که از مدت‌ها پیش به عنوان رهنمودهای نگارش شناخته شده، از جمله این که واژگان غیرضروری را حذف کنید، کلماتی را انتخاب کنید که همه بلدند، و گرامر را ساده نگه دارید. اما کتاب شواهدی هم ارائه می‌دهد. مثلاً اصل کمتر بهتر را در نظر بگیرید. بیشتر کتاب‌های مربوط به نگارش توصیه می‌کنند کلمات اضافی را حذف کنید. اما مولفان کتاب این ایده را تست کرده‌اند. مثلاً در ایمیلی به هزاران عضو هیئت امنای مدارس که از آنها خواسته شد در یک نظرسنجی شرکت کنند، کاهش تعداد کلمات از ۱۲۷ به ۴۹ کلمه باعث تقریباً دو برابر شدن نرخ پاسخگویی شد. محققان مزبور دریافتند که پیام طولانی‌تر به دریافت‌کنندگان این‌طور القاء می‌کند که کار موردنظر (مثلاً پر کردن پرسش‌نامه) هم به زمان بیشتری نیاز خواهد داشت. همین امر پیام‌های متنی را هم شامل می‌شود. در آزمایش دیگری، در دوران کرونا پیامی به والدین ارسال شد که ابتدا شامل چند

مریم سالاری

مربی یوگا

یوگا رقص بین رهایی و تسلیم است.

یوگا سفری است توسط خویشتن، از خویشتن، به سوی خویشتن.

◆ Chair Yoga ◆ Hatha Yoga ◆ Vinyasa Yuga

با انجام یوگا شما می‌توانید:

- ◆ شناخت و ارتباط بهتر با بدن ◆ قبول وضعیت جسمی و روحی ◆ بالا بردن نیروی تفکر ◆ شناخت انرژی‌های درونی
- ◆ تعادل بین چاکراها ◆ هماهنگی بدن، فکر و روح ◆ سلامتی و شادابی برای تمام عمر

برای اطلاعات بیشتر در مورد کلاس‌ها با من تماس حاصل فرمایید!

(408) 802-8882

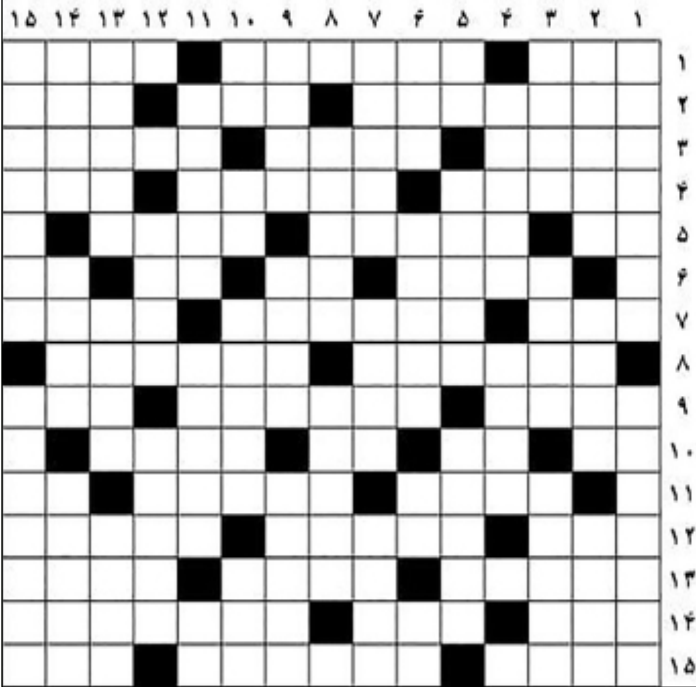
<http://mindfullyyogagroup.com>

MINDFUL YOGA
Group



حل جدول در صفحه ۴۲

جدول



من که با عشق نراندم به جوانی هوسی هوس عشق و جوانیست به پیرانه سرم
 پدرت گوهر خود را به زر و سیم فروخت پدر عشق بسوزد که در آمد پدرم
 شهریار

عمودی

- ۱ - شاعر و نویسنده فرانسوی خالق اثر «افسانه‌ها»- مکتب واقع گرایی
- ۲- کریدور- سیاهی پشت جسم- پرخور و شکمو
- ۳- نام مردانه آلمانی- سعی و تلاش- سرزمین افراسیاب
- ۴- اشاره به جمع نزدیک- بی‌باکی و شجاعت
- ۵- هزار کیلوگرم- خلق و نوآوری- بلدرچین
- ۶- ماده ساختمان‌سازی- موجب سردرد- نفس خسته- گشوده
- ۷- قریه و دهکده- ضامن امنیت اجتماع- باریدن
- ۸- بخشی از پرده- از مناطق شمال تهران
- ۹ - قاطر- پایگاه فرمانروایی- بندری در فرانسه
- ۱۰- ساز شاکي- واحدی در سطح- پسر مازنی- جنگ و نبرد
- ۱۱- ناسازگار- برج نورد دریایی- سفید ترکی
- ۱۲- از افعال دعایی- آزادی
- ۱۳- واحد پول ایران در زمان شاه‌عباس کبیر- نمونک- تیره شده
- ۱۴ - بی‌بی- کریمه- ترازنامه
- ۱۵- فیزیکدان معروف فرانسوی و مخترع اولین ماشین بخار- از زنان مبارز فرانسه، پیروز شده جمهوریخواه در ایالات متحده آمریکا

افقی

- ۱ - گنگ- مرد جنگلی معروف- محل عبادت
- ۲- اثر «سروالتر اسکات» نویسنده انگلیسی- حرف سفره نوروزی- پسوند نگهدارنده
- ۳- فوری- پیشینگی- پرتقال معروف
- ۴- بندر بلغاری- چپاول- غذای مریض
- ۵ - تکرار حرف بیست و نهم- سال پرآب- بازیکن تیم منچستر یونایتد
- ۶ - صمغی خوشبو- پیشوند سال و روز- پروردگار- گونه
- ۷- هر چیز صاف و صیقلی و لرزان- از بزرگ‌ترین فلاسفه قرن نوزدهم انگلستان- زینهار
- ۸- شعله‌ور شدن- مشهور و معروف
- ۹- بیخ گیاه- جمع میدان- منحنی
- ۱۰- «یک» عامیانه- همان بس است- نت بیمار- مقوای نازک ثبت مشخصات
- ۱۱- پارچه نفیس- همیشه- ریشه
- ۱۲- عشق فرنگی- پیامبران- از نام‌های مردانه
- ۱۳- اسب نجیب- وسیله بلند کردن اجسام سنگین- پارچه نازک
- ۱۴- منفک و جدا- خورشید- نگهبان خانه
- ۱۵ - سرخوش- علاقه زیاد- عتیقه.

همه چیز با مراقبت بهداشتی و درمانی + غذای سالم شروع میشود



همین امروز برای ثبت نام Medi-Cal و CalFresh درخواست دهید:
 HealthyAC.org



SCAN ME

وقتی بودجه محدود است، ممکن است احساس کنید که باید بین خرید غذای سالم و رفتن به دکتر یکی را انتخاب کنید. با Medi-Cal و CalFresh لازم نیست یکی را انتخاب کنید. می‌توانید هر ماه برای خرید خواربار مزایایی دریافت کنید و مراقبت درمانی با کیفیت نیز با هزینه پایین یا رایگان دریافت کنید.

احتمالاً اگر برای یکی از برنامه‌ها واجد شرایط باشید، برای دیگری نیز واجد شرایط هستید. سازمانهای اجتماعی در همسایگی شما منتظرند تا در روند درخواست به شما کمک کنند، پس همین امروز با آنها تماس بگیرید.



اطلاعات حقوقی در ایران

محمد فراهانی

دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی

چطور تشخیص دهیم دعوی مان کیفری یا حقوقی است؟

اصطلاحاتی مثل دعوی کیفری یا دعوی حقوقی در نگاه اول پیچیده و سخت به نظر می‌رسند. ما در متن زیر سعی می‌کنیم تا حدودی این مفاهیم را روشن کنیم، ولی توجه داشته باشید که تشخیص این که شما دعوی تان را در چه دادگاهی طرح کنید با وکیل است. گرچه در برخی موارد می‌توان پرونده کیفری را به حقوقی یا بالعکس تبدیل کرد ولی این کار مستلزم شناخت کافی از تبعات آن است. پس از یک متخصص کمک بگیرید.

ماهیت دعوا: به طور خلاصه در دعوی کیفری شما نه تنها آسیبی دیده اید و یا متحمل خسارت شده اید، بلکه فکر می‌کنید طرف مقابل شما جرمی را انجام داده است و مستحق مجازات‌های مندرج در قانون است. ولی در دعوی حقوقی شما نسبت به مال یا دارایی و یا امور خانوادگی تان تقاضایی دارید که باید انجام شود. ممکن است ضرر مالی هم دیده باشید و درخواست جبران خسارت هم ارایه دهید. دعوی جنایی و کیفری در قانون احصا شده اند. یعنی کاملاً مشخص است که چه عناوینی وجود دارد که شما می‌توانید با استفاده از آنها به دادگاه شکایت کنید. پرونده جنایی در پی وقوع جرم تشکیل می‌شوند و جرایم باید در قانون به طور واضح و روشن آمده باشند و نمی‌توان به بهانه

های مختلف از کسی شکایت کرد. گرچه تشخیص مصداق مجرمانه با قاضی است ولی خارج از عناوین مشخصی امکان طرح دعوا نیست. بنابراین تعداد موضوعات کیفری محدود است. ولی دعوی حقوقی می‌تواند تحت هر عنوانی باشند. آنها به طور واضح مشخص نشده اند و این وکیل یا مشاور حقوقی شماست که درخواست و تقاضای شما را به عناوین حقوقی تبدیل می‌کند. این به آن معنی نیست که موضوعات حقوقی بی حد و حصر هستند بلکه در قانون مشخص نشده اند و می‌توانند متنوع تر و گسترده تر از پرونده های کیفری باشند. به طرفین دعوی حقوقی خواهان و خوانده گفته می‌شود. ولی طرفین دعوی کیفری شاکی و مشتکی عنه یا شاکی و متهم نام دارند.

روند رسیدگی و صلاحیت: با توضیح روند رسیدگی پرونده های حقوقی و کیفری بهتر می‌توان به موارد اختلاف و افتراق آنها اشاره کرد.

دادخواست و شکواییه: طرح دعوی حقوقی با پرکردن و تنظیم دادخواست امکان پذیر است. دادخواست ساختار ثابتی دارد و نوشتن هر بخش آن دانش حقوقی و تسلط علمی می‌خواهد. دعوی کیفری یا جنایی نیز با تنظیم شکواییه شروع می‌شود. پرکردن شکواییه آسانتر است و اگر شما به اشتباه عنوان مجرمانه ای را نوشته باشید قاضی می‌تواند آن را اصلاح کند. در صورتی که در دادخواست این امکان وجود ندارد و با رد شدن دادخواست شما حق اقامه دعوی مجدد نخواهید داشت.

انواع محاکم: دعوی حقوقی مثل دعوی ملکی یا مالی یا خانوادگی، اگر بهای خواسته زیر ۲۰ میلیون تومان باشد، در شورای حل اختلاف و اگر بالای این مبلغ باشد در دادگاه حقوقی مورد قضاوت قرار می‌گیرد و بعد برای تجدیدنظر به دادگاه تجدیدنظر استان می‌رود. در برخی موضوعات خاص هم قابلیت فرجام خواهی دارد و به دیوان عالی کشور می‌رود.

دنباله مطلب در صفحه ۴۹

فال سنارگان

دعا	مهتر	تیر	شوروبین
شما تا جایی که می‌شده وقتتان را صرف حرف زدن و نصیحت شخصی که برایتان مهم است کرده‌اید. از حالا به بعد پافشاری نکنید. شما نمی‌توانید کسی را به زور خوشبخت کنید. شما قرار بوده یادگیری چیزی جدید را شروع کنید که دائم به دلیلی به تاخیر افتاده، اکنون شما آمادگی آن را دارید که در مورد آینده خود فکر و برنامه ریزی کنید.	با اتفاقی غیر منتظره روبرو خواهید شد. هر کسی ارزش نشست و بر خاست ندارد. با انرژی مثبت بهترین‌ها را جذب کنید. در مورد نیت مالی تان صبر پیشه کرده و کمی بیشتر تلاش کنید، چشم تان را باز کنید. امکاناتی در اختیار شما قرار دارد که به وسیله آنها می‌توانید کامیابی را تجربه کنید. یک موقعیت کاری در این ماه شما را به فکر و آوازی می‌دارد.	شما فرد باهوشی هستید و سریع همه چیز را یاد می‌گیرید، از این خصوصیت ذاتی استفاده کنید و برای ایده گرفتن چیزی تازه در زندگی تان تلاش کنید. در رابطه عاطفی تان با مشکلاتی روبرو هستید، شما باید دقیقاً بدانید این مشکلات چه هستند، با خودتان صادق باشید. اگر افکار مزاحم را از خود دور کنید بهترین نتیجه را خواهید گرفت.	پاسخی برای مشکلات مالی خود خواهید یافت. اگر می‌خواهید در وجودتان احساس پوچی نکنید، نگرش مثبت داشته باشید. برای مدتی از سفرهای دور خودداری کنید. پول نقدی که قرض داده اید به شما بازگردانده می‌شود. با فردی آشنا خواهید شد که ثابت می‌کند رابطه بسیار مناسبی برای شماست. دستاوردهای شما تحسین دیگران را به همراه خواهد داشت.
بهمن	آبان	مرداد	اردیبهشت
جواب سوالی که اینقدر در موردش کنجکاو هستید خواهید شنید به شرط آن که سوالاتان را درست و واضح بیان کنید. در مورد مشکلات احساسی خود با او حرف بزنید. منطق شما بیش از هر زمانی راهگشای شماست. در حال حاضر وضعیت مالی تان ثباتی ندارد، باید به خودتان فرصت بدهید تا از طرق سرمایه گذاری وضع مالی تان دوباره سرو سامان بگیرید.	امکاناتی در اختیار شما قرار دارد که به وسیله آنها می‌توانید کامیابی را تجربه کنید. با توجه به روحیه ای که دارید، بهتر است در شاخه‌ای هنری توانایی‌های خود را افزایش دهید. بهترین زمان است که وقت خود را با دوستان تان سپری کنید. هم حال و هوایی عوض می‌کنید و هم با افرادی آشنا می‌شوید که از هر نظر شایسته هستند. از آینده ترسید.	در محیط کاری با مشکلاتی دست به گریبان هستید، این اولین بار نیست که این مشکلات پیش می‌آیند. شاید بهتر باشد برای یک بار تصمیم بگیرید تا از شر این مسئله برای همیشه راحت شوید. اگر دوست دارید در زندگی خصوصی تان موفق باشید بهتر است با افرادی ارتباط داشته باشید که علاقمندی‌های مشترک با آنها دارید. وقت تان را بیهوده با هر کسی تلف نکنید.	از رانندگی عجولانه خودداری کنید. شما و همسرتان در این ماه ارتباط خود را با یکدیگر بهتر خواهید کرد. مراقب کله‌سور خود باشید. مصرف نمک و شکر خود را محدود کنید. پیاده روی را جزو برنامه هر روزتان بگذارید. با دوستان خود بیشتر از هر زمانی در ارتباط باشید. تنبلی را از خودتان دور کنید و دائم از دیگران توقع نداشته باشید.
اسفند	آذر	شهریور	خرداد
نسبت به اطرافیان خود توجه بیشتری داشته باشید و حتی اگر آنها رقیبان هستند نیز رفتاری دوستانه با آنها داشته باشید و به جای این که با آنها دشمنی کنید آنها را مورد حمایت و احترام خود قرار دهید. شما به هر حال برنده خواهید بود. دست و دلبازی اگر در حد اعتدال باشد خوب است و وگرنه شما را به دردسر می‌اندازد.	فریب زبان بازی و دورویی شخصی را نخورید و با دوستان و همراهان خود رو راست باشید. نهایتاً انطور عمل کنید که وجدان خودتان را راضی باشد. شخصی قولی برای انجام کاری به شما می‌دهد که بهتر است روی آن زیاد حساب نکنید و خودتان دست به کار شوید. سعی کنید کمی استراحت کنید تا بتوانید به خوبی روی کارها تمرکز داشته باشید. از کسب علم غافل نشوید.	خبر خوشی به شما می‌رسد که شروع یک ماجراجویی جدید است، خودتان را برای تجربیات تازه آماده کنید. از بی وفایی یکی از نزدیکان خود گله مندید، اگرچه حق با شماست اما جای گله ندارد. هر کس گرفتاری‌های خاص خودش را دارد. در انتظار کسی هستید که مدت‌ها از او دور بوده‌اید. توانایی‌های خودتان را نشان خواهید داد.	سر تصمیمی که گرفته و حرفی که زده اید بایستید. شخصی با حرفی آتش به جانتان می‌زند، ضعف نشان ندهید و موضوع را حتی در خلوت تان هم دیگر مرور نکنید. دروغگو را از اطراف خودتان دور کنید وگرنه وقتی به خودتان می‌آید که متوجه می‌شوید به پای او دروغ می‌گویید. از کمک به دیگران غافل نشوید.

انگلیسی با لهجه فارسی خاطرات یک ایرانی بزرگ شده در آمریکا

نویسنده: فیروزه جزایری دوما ترجمه: غلامرضا امامی (بخش دوازدهم)

آمریکا، سرزمین Free

هر سال در جشن شکرگزاری همه فامیل جمع می شویم توی خانه مرتضی پسر عمه ام. مادر خوراک میگوی سنتی درست می کند و می آورد، عمه صدیقه لویاپلو با گوشت و عمه فاطمه باقلوای خانگی. بقیه هم غذای ایرانی مورد علاقه شان را درست می کنند و همه غذاها چیده می شوند کنار بوقلمون شکم پر و مخلفاتش. بعد آخرین اخبار فامیل رد و بدل می شود. معمولا شایعاتی درباره این که کی قرار است با کی عروسی کند. بعد که همه شایعات گفته شد و افراد مربوط همه اش را تکذیب کردند، به پاس زندگی مان در آمریکا و بخت بزرگ بودن کنار هم، شکرگزاری می کنیم. بعد درباره بوقلمون حرف می زنیم.

«بوقلمون چقدر بی مزه است»، «تازه مخلفاتش بدتر است»، «آمریکایی ها واقعا بوقلمون دوست دارند؟»، «گمان نکنم.»

در همین حال تمام غذاها، از جمله بوقلمون و مخلفاتش، خورده می شوند و همگی این سنت آمریکایی را به جا می آوریم که شکم مان پرتر از بوقلمون بشود. بعد نوبت دسر است، باقلوا، میوه، شیرینی، پای کدو و بستنی ایرانی. بستنی ایرانی با خامه فراوان و پسته و هل معطر شاهی است بر این که ایران زمانی از تمدن های بزرگ جهان بوده. معتقدم برای پیشرفت صلح در خاورمیانه، خوب بود یک قاشق نقره ای می دادند دست هر یک از رهبران و گفتگوها جلوی ظرف بزرگی از بستنی ایرانی انجام می شد. به همراه هر قاشق بستنی اختلاف های سیاسی هم آب می شد. در حین شکرگزاری، پدر سپاس می گوید که توی کشوری زندگی می کند که میتواند رای بدهد. من هم همیشه سپاسگزارم که می توانم اهداف و آرزوهایم را دنبال کنم و زن بودن مانع نشود. من و خویشانم به ایرانی بودن افتخار می کنیم، اما قدر زندگی در آمریکا را هم می دانیم. جایی که آزادی حکمفرماست.

اگرچه منظور از Land of the free آزادی هایی اساسی است که این کشور را به بزرگ ترین دموکراسی جهان تبدیل کرده، می تواند اشاره ای هم باشد به وفور نمونه های (Free) مجانی توی آمریکا. توی ایران به کسی که چیزی را قبل از خرید ناخنک می زد می گفتند دله دزد. اینجا مشتری می تواند چیزی را ناخنک بزند، آن را نخرد، و فروشنده باز با خوشرویی با او برخورد کند.

چندماه پیش، پدر گفت که با عمو نعمت الله برای ناهار رفته بودند بیرون. خیلی تعجب کردم. معمولا تعریف پدر از غذا خوردن بیرون، رفتن به خانه خواهرهایش است. دو عمه من که خانه های کوچک و ساده ای دارند با آشپزخانه های کوچک، همیشه آماده اند از هر کسی که وقت غذا خوردن، عبارتی که کامیاب به هر وقتی بین صبحانه و زمان خواب گفته می شود، از راه برسد پذیرایی کنند. سخاوت و خوشنودی بی غل و غش آنها از غذا دادن به دیگران این نظریه مرا ثابت می کند که هرچه آشپزخانه ساده تر باشد و امکاناتش کمتر، احتمال غذا پختن توی آن بیشتر است. یک خانه لوکس با آشپزخانه آخرین مدل، نشان از خانواده ای دارد که معمولا غذایشان را بیرون می خورند.

از پدر پرسیدم: «خب کجا رفتید؟» گفت: «پرایس کلاب». پرایس کلاب فروشگاه زنجیره ای است که کالاها را در بسته بندی های بزرگ می فروشد. کاغذ توالت در بسته بندی های سی و شش تایی عرضه می شود، و با یک بسته پودر کیکش می شود ۱۴۴ کیک پخت. تا جایی که می دانم پرایس کلاب رستوران ندارد. من که گیج شده بودم، بیشتر پرس و جو کردم: «آنجا چی خوردید؟» جواب داد: «از همین نمونه های مجانی». پرایس کلاب البته نمونه های مجانی دارد، ردیف های متعدد و تعداد بی شمار نمونه. دل تان پر می کشد که جدیدترین بورتوی مرغ یخ زده یا آن رول های کوچک هات داگ را امتحان کنید؟ با مقداری سوپ آماده، ساندویچ بستنی، سس اسپاگتی، یا رول گوشت خوک چطورید؟ همه آنجا پیدا می شود، مجانی. سخاوت حیرت انگیزشان حتی پرس دوم و سوم را هم مجاز می داند. کسانی را دیده ام که دور

و بر میز نمونه های مجانی شیرینی برای مدتی بیشتر از آن که یکی را بخورد و رد شوند، وول می زنند. این افراد ناشناس توی فروشگاه که با پررویی هرچه سر راه شان باشد می خورند حالا صاحب یک چهره شده اند: پدر. پرسیدم: «دقیقا چی خوردید؟» جواب داد: «نمی دانم مزه همه شان عین هم بود». توی شرایط عادی پدر انجیلادای ماهی یخ زده نمی خورد، اما یک نمونه مجانی به او بدهید و تمام قوانین سلیقه و ذائقه معلق می شوند. مشابهش برای غذاهای هواپیما هم صادق است. به محض اینکه محتویات سینی خودش را تمام می کند، خوشحال می شود که سراغ سینی ما بیاید. می پرسد: «مگر آن را نمی خوردید؟» و اشاره می کند به چیزهایی که ما غیر قابل خوردن تشخیص داده ایم. «بده به من»، پدر برای مهماندارهای هواپیما یک مرد رویایی است. با پاک کردن کامل سینی ها، جمع کردن آنها را آسان می کند. چند سال پیش، برادرم فرشید، پدر و مادر را با بلیط درجه یک به سفر ژاپن فرستاد. آنها بیشتر از غذاهای سرو شده توی درجه یک خوش شان آمده بود تا از خود ژاپن. البته پدر اقرار کرد که بعد از پرواز حالش بد شده بود: «بس که خوردم.»

از سفر که برگشتند، برابم علاوه بر سوغاتی های دیگر، چهارده بسته کوچک مربا آورده بودند. پرسیدم: «این ها را از کجا آوردید؟» مادر جواب داد: «مال صبحانه توی هواپیماست. هر کدام دوتا گرفتیم». در حالی که نمی خواستم جواب را بشنوم پرسیدم: «ده تای دیگر را از کجا آوردید؟» پدر گفت: «مال باقی مسافرها بود که مرباشان را نمی خواستند.»

مسافران قسمت درجه یک را تجسم کردم که دستمال سفره انداخته اند روی پاهایشان و ناگهان: «ببخشید شما مرباتون را می خواهید؟» مادر، با آن لهجه غلیظ خاورمیانه ای، اگر گذرنامه آنها را هم می خواست با کمال میل می دادند تا از دستش خلاص شوند. تصویری منطقی است که وقتی پدر و مادر لخ لخ کنان و با جیب هایی پر از حبه قند بسته بندی شده و بطری کوچک کچاپ از هواپیما پیاده می شدند، تمام کابین فهمیده بودند که آنها معمولا با پروازهای ارزان سفر می کنند.

غریزه پدر و مادر برای شکار و ذخیره کردن محدود به چیزهای مجانی پرواز درجه یک نیست. از پروازهای ارزان هم به اندازه پول شان بهره می برند. بچه های من می دانند که دیدار پدر بزرگ و مادر بزرگ به معنای ده دوازده بسته بادام زمینی امریکن - ایرلینز است. چطور این قدر می گرفتند؟ مادر شیوه خاصی دارد: «به آنها می گویم که دارم می روم دیدن نوه هام و آن ها عاشق بادام زمینی هستند.» گمان کنم بهتر از گفتن حقیقت باشد: «من ۱۵۰ دلار برای این صندلی پول داده ام و می خواهم معادل آن خوراکی بگیرم.»

ظاهرا، والدین من تنها کسانی نیستند که نمی توانند در برابر غذای مجانی خودداری کنند. رستوران دینیز، یکی از رستوران های آمریکایی مورد علاقه پدر، روز تولد افراد با غذای مجانی از آنها پذیرایی می کند. البته دینیز فرض کرده که هیچکس برای خوردن غذای تولد تنها نمی رود. طبیعی است انتظار داشته باشیم کسی که تولدش را جشن می گیرد چندتا دوست با خود بیاورد که پول غذایشان پرداخت می شود. البته هر قاعده یک استثنا دارد، و نام آن کاظم است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

افتتاحیه مهد کودک Baby Blossom

محیطی سالم، امن و دوستانه با کلاس ها و برنامه های آموزشی منحصر بفرد بر اساس نیاز هر کودک

- ♦ ارائه غذا و میان وعده
- ♦ کمک به تقویت مهارت های حرکتی و هوشی کودک
- ♦ کمک به یادگیری حل مسئله و تعامل در فعالیت های گروهی
- ♦ زبان ها: انگلیسی، فارسی، ایتالیایی و اسپانیایی

۲۰٪ تخفیف برای شهریه ماه اول

(415) 378-2077

برای رزرو وقت بازدید
و ثبت نام با ما تماس بگیرید

Website: babyblossom-eed.com

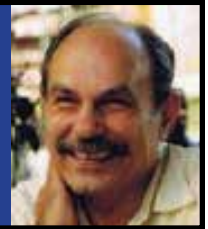
Lic. No:
434416828

تقاطع خیابان کمدن و بلاسام هیل - سن حوزه

پنجره روبروی

بخش آخر

عباس پناهی



«هیچی نشده خانم، شما خودتان را ناراحت نکنید، بادمجان بم، آفت نداره»، مادر نیره گفت: «نکنه خدای نکرده تصادف کردین!» باز بچه ها نگذاشتند من حرف بزنم و با هم گفتند: «نخیر، نخیر، فقط خودش با کله رفته تو دیوار»، مادر نیره باز هم چیزی دستگیرش نشد و از دخترانش پرسید: «شما چیزی فهمیدید؟» و دخترانش هم با باز کردن دستانشان از هم، فهماندند که ما هم چیزی نفهمیدیم. باز محسن، احساس مادرانه اش قوت گرفت و برخواست و رفت جلو لبه بام و همه داستان را به طور کامل برای اهالی محترم آن طرف خیابان شرح داد. مادر نیره پرسید: «آیا شام خورده اید؟» که ناگهان همه با شلوغ کردن و سرو صداهای نامفهوم، ضمن سرزنش محسن و با گله مندی کامل، گفتند: «نه، نخورده ایم و داریم از گرسنگی تلف می شویم. دوست مان، محسن، با آن یتیمچه اش امشب ما را بیچاره کرد و چند تا تخم مرغ هم داشتیم که زرده اش را به دست های عباس مالید و سفیده اش را هم خودش خورد و برای ما هیچی نگذاشت»، مهرداد دو دستش را به هم گره زد و روی زانو ها ایستاد و به حالتی التماس گونه گفت: «خانم ما داریم از دست می رویم، به ما کمک کنید. خدا یک در دنیا، صد در آخرت، عوض محبت تان را خواهد داد.» مادر نیره که از این حرکات و این حرف ها به شدت به خنده افتاده بود، گفت: «اگر یکی از شما همت بکند و نان بخرد، من هم برای تان شام میآورم.» بچه ها یک صدا گفتند که: «نان داریم، فقط شما به دادمان برسید»، نیمی ساعت بعد، مادر نیره از بالای بام صدا زد که یکی بیاید پایین و ظرف ها را از او بگیرد. یک سینی بزرگ با چند کاسه و دیس و بشقاب که در هر کدام چیزی بود. در یکی طاس کباب، در یکی آبگوشت، در یک دیس املت زیاد، در یکی پنیر و سبزی و پیاز و در یکی ترشی، بچه های قحطی زده، ظرف چند دقیقه، همه ظرف ها را خالی کردند که البته برای من در ظرفی جدا سهم گذاشته بودند و چون محسن سیر بود، نقش مادرانه را برایم به خوبی ایفا کرد و با صبر و تأمل فراوان، قاشق قاشق، غذا در دهان می گذاشت و همان کارهای مادران، با بچه های خردسال شان را انجام می داد. از گروه کارگران اعزامی، یک تلفات داده شده بود و چون تنها در خانه نمی توانستم کاری انجام دهم برادرم با بچه های دیگر به دانشگاه رفت و به اطلاع مهندس رسانید و برگشت که برای کمک به من در کنارم بماند. دو ساعت نگذاشته بود که مهندس به دیدن آمد و گفت: «باشو بمرمت دکتر»، گفتم: «نه چیزی نیست و الان دارم بهتر می شوم»، هر چه اصرار کرد قبول نکردم. کم کم داشتم حس را در دست هایم پیدا می کردم، اما یک سوزش عجیبی روی پوست دستانم ظاهر شده بود که حتی با ورزش یک نسیم و یا فوت کردن آرام بر روی موهای دستم، به شدت درد می گرفت و می سوخت. دو روز بعد، دست هایم در اختیارم بودند و به هر سمتی که می خواستم می توانستم حرکت دهم اما آن سوزش روی پوستم تا مدت های زیاد و شاید تا انتهای تابستان با من بود. به این ترتیب هم از کار افتادم و هم از ورزش و مجبور بودم روزها تنها درخانه بمانم تا وضعیت دستهایم به حالت عادی باز گردد.

این اتفاق باعث شد که فرصتی طلایی برای من و نیره حاصل شود. نیره روزها برایم غذا می پخت و می آورد و در ضمن، کتابهای درسی اش را هم همراه می کرد و پس از صرف ناهار، کتابهایش را ولو می کرد که عمدتاً ریاضی و فیزیک بودند. با آنکه آن همه سال، این درس ها، در کلاسها تدریس شده بودند، اما کوچکترین تاثیری بر ذهن نیره نگذاشته بودند و انگار آن مطالب را برای اولین بار بود که می خواند و یا می شنید. من حداکثر تلاش را می کردم که کمکش کنم، اما او با آن به مسایلی که روی کاغذ می نوشتم و حل می کردم توجه نشان می داد، ولی ذهنش در آنجا نبود و در عالمی ساختگی در آینده سیر می کرد. گاهی وقت ها، دست از درس می کشید و به عالم رویا فرو می رفت و آن رویا ها را بر زبان می آورد. به راستی رویا چیز شگفت انگیزی است. انسان در رویا توانمند می شود و هیچ نامکنی برایش ناممکن نیست. از رویاهایی که نیره می بافت و بر زبان می آورد آن بود که می دید، هر دو در دانشگاه آریامهر قبول شده ایم و در یک کلاس درس هستیم و هر روز با هم به دانشگاه می رویم و با هم بر می گردیم، اما عجیب بود که با همین میزان کم از آگاهی از ریاضیات و فیزیک، در شهریور همان سال که امتحانات تجدیدی خود را گذراند، با نمرات بسیار خوبی قبول شد و به کلاس یازدهم رفت. راستش از رویا بافی های او خوشم می آمد و منم خودم را در رویاهای او می دیدم. از همه عجیب تر این که در تمام مدتی که می آمد و من و او تنها بودیم، حتی برای یکبار هم به فکرم خطور نکرد که با دست زدن به حتی دست او، آن حالت تقدس عاشقانه را بشکنم و به چیزی به جز عشق، آلوده کنم. در آن زمان ها افکار عجیب و غریبی داشتم و خیال می کردم اگر به دختر مورد علاقه ام حتی فکر شهوانی داشته باشم، دیگر او را آلوده ام و بعد از آن هرگز مورد بخشایش قرار نخواهم گرفت. تنها او را در رویاهای قصه وار، که در بچگی شنیده بودم، دوست داشتم و همانطور که در قصه های بچگی، سکس وجود ندارد و هر چه هست لطافت است و سبزه زارها و رنگها و عاقبت بخیری ها که همیشه گوینده قصه، داستانش را با این جمله ای که: «همانطور که ملک جمشید و دختر شاه پریان، به مراد دل شان رسیدند، شما هم به مراد دلتان برسید.» به پایان می رسانید، روابط منم با معشوقم در همان حال و هوای قصه ها شکل می گرفت.

دستهایم از دو طرف آویخته بودند بدون آنکه کوچکترین اختیاری بر آنها داشته باشم. آن سلاخ خانه ای که نامش بیمارستان سینا بود، حتی یک قرص مسکن هم به من نداد تا درد دستم تسکین یابد. بچه ها مرا با همان حالی که در واقع بی دست بودم، به خانه آوردند و بالای پشت بام برایم رختخواب انداختند و با همان اندازه عقل و دانایی آن سن و سال، شروع به معالجه من کردند. هر کدام نظری داشتند و آن نظر را هم بر من اعمال می کردند و چون من هیچ کاری از دستم بر نمی آمد، هر کدام چیزی به دهانم می گذاشتند و یا به دستهایم می مالیدند. یکی رفت و چند آسپرین خرید و آورد و دوسه تایی آن را با آب از گلویم پایین داد. دیگری تخم مرغ خرید و آورد. سفیده را از زرده جدا کرد و زرده را به دستهایم مالید و دیگری از آشپزخانه، زرد چوبه آورد و بر روی زرده ها مالید و یکی دیگر رفت و ضمن گرفتن اجازه از والدین، برای ماندن در خانه ما، قدری هم عسل آورد. دو قاشق در دهانم فرو کرد و دو قاشق هم بر روی زردچوبه و زرده تخم مرغ مالید و از دارو خانه چند بسته باند گرفتند و هر دو دستم را از انگشتان تا کتفم را باند پیچی کردند. همه اعضای خانواده ام برای دید و بازدید، به آذربایگان رفته بودند و فقط من و برادرم مانده بودیم. آن شب پشت بام ما چراغانی بود و همه بچه ها از خانه هایشان اجازه ماندن در خانه ما را گرفته بودند و تا نیمه های شب، بلند بلند چرت و پرت می گفتند و رادیو هم با صدای بلند روشن بود و دوسه تا چراغ اضافه هم آورده و روشن کرده بودند. در بین ما، محسن، کدبانوی مان بود و همیشه در سفرها، پیک نیک ها و کوه پیمایی ها، امور پخت و پز و این گونه کارها به عهده او بود که با اشتیاق تمام و البته با خودستایی و کرکری خواندن های بسیار، وظایف خظیر مادرانه اش را به اجراء در می آورد و وقتی شروع به کار می کرد، خرده فرمایشاتش هم آغاز می گردید و همه را ذله می کرد. به یکی دستور ریختن نفت در چراغ می داد و یکی را وادار می کرد سنگ بیاورد و به یکی می گفت هر چه تر که و چوب خشک پیدا می شود جمع کند. فرمایش هایش تمامی نداشت. آن شب دستور داد تا چراغ سه فنتیله نفتی را از آشپزخانه به پشت بام بیاورند و به یکی دیگر دستور داد تا هفت هشت تا بادمجان بخرد. یکی را برای خریدن نان فرستاد و خلاصه خانه را مانند جلوی کندوی عسل کرده بود که دائم در حال رفت و آمدن و وول خوردن بودند.

با کمال خوشوقتی به اطلاع همه رساند که: «امشب به سلامتی این شخص بی دست، می خواهم خوراکی برایتان بپزم که وصف حال او هم هست و خوراکی است که مطمئنم، هیچ کدامتان تا به حال نخورده اید و نامش هم یتیمچه است.» اما به قول قدیمی ها، مسلمان نشنود، کافر نبیند. چیزی پخت که غیر از خودش، هیچکس نتوانست، حتی همان لقمه اول را فرو برد. هر کسی که قاشقی را پر کرد و به دهان برد، همان قاشق را در دهان نگذاشته بر گرداند و سهمش را در کاسه خود محسن ریخت. یک قابلمه پر از یک خوراک که حتی بویش هم آزار دهنده بود، در جلوی محسن قرار گرفته بود و او هم به زور می خورد و به هر کدام از بچه ها هم جوابی می داد. قاشقی پر کرد و به طرف دهان من آورد که همه بچه ها ریختند جلوی من و از فرو کردن قاشق به دهانم جلوگیری کردند و با حالتی شعار گونه به محسن اخطار می کردند که: «مگر از روی نعش ما رد بشوی که بتوانی در دهان عباس، از این آشغال ها بگذاری.»

از لحظه ای که دستانم را مانند مومیایی بسته بندی کرده بودند، دیگر نامم را با پیشوند حضرت به زبان می آوردند و یک چیزی هم با پارچه مانند مشک ساخته بودند و به گردنم آویختند تا بطور کامل، سقای یتیمان شده باشم. یکی از بچه ها شروع کرد، در وصف دست های بریده شده من، با ناله های جانسوز، نوحه می خواند و دیگران هم بر سر و سینه خود می کوفتند و آنقدر سر و صدا به راه انداخته بودند که همسایه ها را به بام ها، برای دانستن موضوع، کشاندند که نوحه خوان، ناگهان با همان ناله گفت: «ای به فدای دل سوخته ات نیره.»

یک لحظه سکوت شد و سرها به سمت خانه رو برو چرخید و برگشت به سمت من و همه با سیخونک به من فهماندند که نیره هم بالای بام است و نگران تو. اما خنده و لودگی را رها نمی کردند و پی در پی چرت و پرت از خود صادر می نمودند. نیره و مادر و خواهرانش آمده بودند که بدانند چه اتفاقی افتاده و آن نوحه خوانی برای چیست! مادر نیره طاقت نیاورد و من را صدا کرد. خواستم بر خیزم، اما به دستهایم نمی توانستم تکیه کنم. همه بچه ها با هم داوطلب شدند که به من در برخاستن کمک کنند که البته از این کارشان بدجنسی فوران می کرد.

مادر نیره پرسید: «چه اتفاقی افتاده؟» همه بچه ها به جای من، با هم جواب دادند که:

آتش مزاج

محمدعلی افراشته

صبح زود آقای ارباب در نتیجه جر و بحث زن و شوهری با خامش به طور قهر آمیز و بدون خوردن ناشتایی و قریب نیم ساعت زودتر از وقت همه روزه از خانه بیرون آمد. اتفاقاً شوهر اتومبیلش که از روی ساعت، موقع آمدن ارباب را نیم ساعت دیرتر تصور می کرد، با کمال فراغت در سه کنجی تشک عقب، یک وری لمیده، پا روی پا گذاشته و کتاب مطالعه می کرد. همین که آقای مخمل باف، شوهر را به آن وصف و حال دید، شروع کرد به قال و قیل کردن و داد و فریاد راه انداختن. شوهر بی نوا آهسته به جای خود نشست، و اتومبیل را به عادت هر روزه به طرف کارخانه مخمل باف حرکت داد. همین که سر دو راهی خیابان خواست پیچد، ارباب فریاد

زد: «کجا؟ کجا؟»

– قربان، کارخانه.

– لازم نیست، راست برو.

باز در وسط همین خیابان فریاد

ارباب بلند شد: «کجا؟ کجا؟»

– چه عرض کنم شما فرمودید...

– عجب بساطی است. پسر مگر

من باید هر کجا که دلخواه تو

باشد حرکت کنم؟ عقب بزن برو



توی کوچه دست چپ... باز که داری دور میزنی. گفتم عقب عقب برو.

– قربان در وسط خیابان عقب زدن قدغن است.

– یعنی چه؟ من آدم تو هستم، یا تو آدم منی؟

– بهتر بود مقصدتان را می فرمودید.

– احق پیشعور، نالایق، چرا نباید بفهمی من می خواهم کجا بروم؟ منزل برادر زرم می روم، فهمیدی؟ من شوهری که اتومبیل مرا کتابخانه و تنبل خانه درست می کند و اینقدر فهم ندارد که مقصد حرکت مرا بداند ابداً لازم ندارم. همین امروز حسابت را از دفتر بگیر و برو پی کارت، قحطی شوهر که نیامده.

خلاصه ارباب مثل برج زهرمار، به منزل برادر زنش رسید. بدون هیچ تعارف و مقدمه، بدون اینکه داخل سالن بشود همین طور سر پله، جریان دعوی دیشب را به برادر خانم تعریف کرده و تأکید نمود که اگر تا ظهر خانم برای عذر خواهی حاضر نشود، بدون هیچ شرطی بعدازظهر برای طلاق در محضر آقای فطن الدوله باید آماده شود. دوباره سوار اتومبیل شد و باز هم بدون اینکه مقصد حرکت را به شوهر بگوید همینطور چپ برو، راست برو، به پیچ، عقب بزن، شصت برو، هفتاد برو، به منزل چند نفر از اقوام خانم سری زد و بعداً به کارخانه رفت.

ارباب صبح تا آن موقع، بیشتر از پانزده دانه سیگار بدون فاصله ناشتا کشیده بود. پیشخدمت مخصوص برای گرفتن کلاه جلو آمد، اتفاقاً ارباب قوطی سیگار طلا را باز کرده می خواست مجدداً سیگار آتش بزند، همین که پیشخدمت دست ها را برای گرفتن کلاه جلو آورد، ارباب از شدت حواس پرتی به جای دادن کلاه، قوطی سیگار باز را به طرف پیشخدمت نگاهداشت. پیشخدمت اجل برگشته از همه جا بی خبر به خیالش که آقا سر لطف و مرحمت آمده و به او سیگار تعارف می کند، با خضوع و خشوع و فروتنی مخصوص و با خنده حاکی از اظهار امتنان، دو انگشت را برای برداشتن سیگار جلو آورده و یک سیگار از قوطی برداشت. در همین موقع ارباب به خود آمد و دید پیشخدمت با او مثل دوست معامله می کند. کفرش به جوش آمد و شروع کرد به هوار هوار کشیدن: «احق بی تربیت، وحشی، فضول، برو از کارخانه بیرون.»

خبر انفصال شوهر و پیشخدمت، در کارخانه مثل توپ صدا کرد. همه حتی کارگران فهمیدند که باز هم بین آقای مدیر و خامش باید شکر آب شده باشد. به این جهت همه شان هرچه می توانستند احتیاط می کردند که مبادا قرعه به نام آنها اصابت کند. حسابدار کارخانه، طبق معمول بیلان روزانه را روی میز ارباب گذاشت، ولی چون ارباب مشغول نوشتن (الهی یارسنگین دل، تنت اندر بلا بینم) بود و برای خانم نفرین نامه تنظیم می کرد، ابداً متوجه ورود و خروج حسابدار نگردید. با آدم عصبانی، در دیوار و حتی بادبزن الکتریکی هم شوخی و مزاح می کند. بادبزن روی میز، در ضمن پرپر کردن، ورقه را به هوا بلند کرده و از طریق پنجره به باغ مشجر محوطه کارخانه پرتاب نمود. نفرین نامه تمام شد. ارباب، حسابدار را احضار نمود: «نزدیک

ظهر است، چرا بیلان نمی فرستید؟»

– صبح اول وقت، روی میز شما گذاشتم.

– پس چطور شد؟

– چه عرض کنم، زیر کاغذها را ملاحظه بفرمائید.

– چرا مردم را دست می اندازید؟ نمی توانید کار بکنید، مجبور نیستید.

– اجازه بدهید یک نسخه دیگر تهیه کنم.

– خیر لازم نیست، شما فقط بروید یک نسخه استعفا خودتان را تنظیم کنید.

ارباب همینطور به کائنات بد می گفت. تمام اوراق و کارها را با نظر خرده گیری و بدبینی نگاه می کرد. تمام نامه ها را با نوشتن «موافقت نمی شود، به یک طرف پرتاب می نمود. در این ضمن، سر یک سنجاق از لابلا کاغذ در آمده و نرمه دستش را خراش داد. خون درآمد. پیشخدمت را خواست و فریاد زد: «تنتور. تنتور. فوری تنتور.» پیشخدمت اتاق، ترسان و لرزان، تنتور را ستور شنیده و دست به دامان تمام اعضاء و اجزاء زد که شاید تازی، ویولونی، سازی، ستوری برای سرگرمی و رفع عصبانیت آقا فراهم نمایند. اتفاقاً یک دسته لوطی عنتری از جلوی کارخانه عبور می کردند. پیشخدمت مثل اینکه خدا رسانده باشد لوطی عنتری ها را با شوق و ذوق هرچه تمامتر به در اتاق رساند. وارد شد و گفت: «قربان حاضر هستید، اجازه می فرمائید؟» لوطی عنتری ها که چندان مقید به رعایت مقررات کارخانه نبوده و رئیس مئیس سرشان نمی شد، بدون اجازه وارد اتاق شده و شروع کردند به «حق مبارک بادا، انشاء الله مبارک بادا».

ارباب ابداً معنی ورود لوطی عنتری ها را نمی فهمید. ولی از غیظ، قوت حرف زدن هم نداشت. برای اینکه گلویش را باز کند، گیللاس پارسی آب یخ را برداشت. در این بین تلفن صدا کرد. گوشی تلفن را با گیللاس پارسی اشتباه نموده آب یخ را به سر و گردن و سینه خود سرازیر نمود.

از شناس پیشخدمت در این شلوغ پلوغی، خانم و برادر خانم برای عذر خواهی وارد شدند. عذر خواهی واردین و تأثیر آب خنک در مزاج، عصبانی، و الم شنگه لوطی عنتری ها، اسباب فرو نشستن خشم آقای مدیر گردید و پیشخدمت از اخراج نجات یافت.

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ♦ Driving
- ♦ Training
- ♦ Traffic School
- ♦ Drivers Education
- ♦ Seniors, Teens & Adults
- ♦ Free Home & School Pickup
- ♦ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408) 370-9696 ♦ (408) 394-5249

خاطراتی از هنرمندان

پرویز خطیبی (بخش نهم)

خالدی، سبک ترانه سازی را تغییر داد!

مهدی خالدی و علی زاهدی از دوران جوانی با هم آشنا و رفیق شده بودند. وقتی آنها وارد عالم هنر شدند هیچکس باور نمی کرد که بتوانند به آسانی رقبای سرسخت و نامداری را که سر راه داشتند کنار بزنند. در مدتی کوتاه مهدی خالدی و علی زاهدی به اتفاق دلکش قلب ها را تسخیر کردند. ساز دلنشین خالدی و تکنیک جدید او در کار آهنگسازی سبب شده بود که ترانه های دهه بیست بر زبان ها بیافتد، خصوصاً که شاعرانی چون رهی معیری و نواب صفا با خالدی و زاهدی همکاری می کردند و این گروه سه نفره در انتخاب اشعار و طرز اجرای آهنگ ها حساسیت زیادی از خود نشان میداد.

در نخستین روزهای سال ۲۱ یا ۲۲، مهدی خالدی و علی زاهدی هر دو سرباز بودند ولی فرماندهان هنر دوست امکاناتی به وجود آورده بودند تا این دو هنرمند پیره دست بتوانند وقت شان را برای کارهای هنری صرف کنند. در حقیقت خدمت سربازی آنها جز به یک شوخی به چیز دیگری شباهت نداشت. خالدی، کم حرف، آرام و خنده رو بود و علی زاهدی جدی و پرحرف و صریح اللهجه. آنچه را که خالدی نمی توانست یا نمی خواست بیان کند زاهدی با صراحت می گفت و در واقع مغز متفکر گروه بود، به همین جهت بدیع زاده اسم زاهدی را پیران ویسه گذاشته بود و هرگز با او میانه خوش نداشت. گویا در سال ۱۳۲۴ که دلکش و خالدی و زاهدی برای ضبط صفحه به هندوستان رفته بودند، بدیع زاده هم که قراردادی با کمپانی داشت همراه آنها بود. علی زاهدی همیشه سعی می کرد تا با بدیع زاده سر به سر بگذارد و غالباً این شوخی ها برای بدیع زاده گران تمام می شد. از جمله در قطار بمبئی - کلکته بدیع زاده ترمز خطر را به زاهدی نشان می دهد و از او می پرسد: «این چیه که زیرش نوشته اند پول؟» پول به معنی کشیدن و زاهدی با لحن جدی جواب می دهد: «این یک نوع بازی است مثل جک پات. اگر دستگیره را محکم بکشی پول می ریزد پائین.»

بدیع زاده با آن که آدم زرنگ و باهوشی بود فریب می خورد و دستگیره خطر را محکم می کشد، قطار فوراً توقف می کند و مأموران قطار به سراغ مسافران می آیند و می پرسند: «چه کسی دستگیره را کشیده؟» بدیع زاده جلو می رود و می گوید: «من کشیدم.» مأمور می گوید: «لطفاً صد رویه مرحمت کنید.» بدیع زاده که ناراحت شده بود به زاهدی می گوید: «مگر تو نگفتی اگر این دستگیره را بکشم پول می ریزد؟» زاهدی با سادگی جواب می دهد: «بدیدی که پول ریخت ولی توی جیب روسای قطار.» در سفر هند موفقیت با گروه خالدی و دلکش بود، زیرا ده عدد صفحه ای که پر کرده بودند جزو صفحات پر فروش سال قرار گرفت به خصوص صفحه آمد نوبهار با صدای علی زاهدی و شعر نواب صفا که این ترانه را بعدها دلکش اجرا کرد. در سالهای ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷، من چند ترانه برای دلکش ساختم «مرو مرو - بیابا» و «شع گل و پروانه» ما را بس ... و «باغ و چمن» از آن جمله اند. همان طور که قبلاً اشاره کردم گاهی اوقات من و خالدی و زاهدی و دلکش در خانه خالدی جمع می شدیم و ترانه های تازه را تنظیم می کردیم. در اسفند ماه سال ۱۳۲۷ حادثه غم انگیزی رخ داد که بر اثر آن مادرم که مبتلا به رماتیسم قلبی بود در گذشت. ماجرا از این قرار بود که من به علت مبارزه سیاسی در روزنامه با سپهبد رزم آرا رئیس ستاد ارتش وقت تحت تعقیب قرار گرفتم و به دستور او مأموران شبانه روز درصدد دستگیری من بودند و من به مدت هفت ماه شب ها را در خانه اقوام و دوستان به سر می بردم ولی گاه و بیگاه برای دیدن مادرم اواخر شب به خانه خودمان سری می زدم. یک شب که من در منزل خواهرم بودم، مأموران از دیوار خانه همسایه به حیاط خانه ما پریدند تا مرا که خیال می کردند در آن خانه ساعت در خانه هستم دستگیر کنند ولی رختخواب مرا دست نخورده یافتند و با سر صدایی که مادرم و همسایه ها به راه انداخته بودند در تاریکی شب از آن محل دور شدند. همان شب مادرم که دچار هول و تکان شدید شده بود خوابید و دیگر از خواب بیدار نشد. وقتی این خبر به من رسید به قدری عصبانی شدم که تصمیم گرفتم رزم آرا را ترور کنم و با این قصد سلاح کمری شوهر خواهرم را برداشتم. وقتی به ستاد ارتش رسیدم با خبر شدم که رزم آرا در دفتر کارش نیست. با عجله نزد سر تیپ صفاری رئیس شهربانی که با من



علی زاهدی



مهدی خالدی

دوستی و آشنائی داشت رفتم و جریان را با او در میان گذاشتم. صفاری به هر زبانی که بود مرا آرام کرد و من وقتی از شهربانی خارج شدم یک راست به خانه خالدی و زاهدی رفتم. همان روز صفاری، رزم آرا را قانع کرده بود که موقتاً از تعقیب من دست بردارد تا بتوانم مراسم تدفین مادرم را انجام بدهم. جالب این که در تمام مدت، چه در مراسم تدفین و چه در مراسم یادبود مأموران پلیس و ستاد ارتش که حکم توقیف مرا در دست داشتند به هیچ وجه معترض من نشدند و من حدود یک ماه توانستم آزادانه به هر کجا که می خواستم بروم و حتی در خانه خودم اقامت کنم. مسئله من و رزم آرا مقالات طنزآمیزی بود که بر علیه او در روزنامه «حاجی بابا» می نوشتم و رزم آرا که مرد کینه جو و بی گذشت بود کینه ام را به دل گرفته بود تا اینکه توسط زاهدی و دلکش حل شد. به این صورت که آنها یک شب در خانه رزم آرا میهمان بودند و زاهدی که با سپهبد خودمانی تر بود ماجرای مرا برای او شرح داد و با اصرار فراوان گفت که امشب تا حکم عدم تعقیب خطیبی را نگیریم از این جا خارج نخواهیم شد و رزم آرا به ناچار تسلیم شد و فردای آن روز خالدی و زاهدی خوشحال و خندان حکم را به من نشان دادند. رزم آرا، شانزدهم اسفند سال بعد در مسجد شاه به دست خلیل طهماسبی از اعضای فدائیان اسلام ترور شد.

خالدی و زاهدی در دوستی و رفاقت آن قدر پا برجا و یک دل و یک زبان بودند که سرانجام با دو خواهر از یک خانواده سرشناس اراکی ازدواج کردند. خالدی قبلاً با دختر عمویش ازدواج کرده بود و از او یک پسر داشت. چندی بعد علی زاهدی به کمک همسرش تصمیم به ساختن یک هتل بزرگ در دو راهی اراک و کرمانشاه گرفت و این ساختمان با صرف چهار میلیون و نیم تومان ناتمام ماند. زاهدی از طریق دوستان و آشنایان با نفوذش پنج میلیون تومان از بانک های معروف وام گرفت و شبانه روز وقت صرف کرد تا توانست بنا را تکمیل کند. به محض آن که ساختمان هتل تکمیل شد، از جانب بنیاد پهلوی در چند کیلومتری آن محل هتل مجللی بنا شد که با توجه به بودجه کلان و طرز اداره کردن هتل و جلب توریست مسلماً زاهدی قادر نبود با آن به رقابت بپردازد. تمام تلاش و کوشش او برای جلوگیری از بنای هتل جدید و یا دست کم فروش هتل خودش به بنیاد پهلوی بی نتیجه ماند و سرانجام مردی که همیشه مظهر استقامت و پایداری بود، به هتل هیلتون تهران رفت، اطاقی اجاره کرد و نامه ای برای همسرش و برای دوستش مهدی خالدی نوشت و با یک تفنگ شکاری به زندگی خود خاتمه داد. در این نامه ها زاهدی، همسر و فرزندانش را به مهدی سپرده بود.

مهدی خالدی تا آخرین روزهای عمر از خانواده علی سرپرستی کرد و هرگز او صفا و صداقتش را از یاد نبرد. خالدی که معتقد بود بعد از روح انگیز، بهترین و رساترین صدا، صدای دلکش است در مورد دوستش علی زاهدی همیشه می گفت: «صدایش مثل ضرب گرفتنش گرم و پرشور است و هیچکس ضربی را نمی تواند مثل علی بخواند.» و به راستی صفحه «شیرین - شیرین» با صدای علی زاهدی چنان گل کرده بود که به قیمت گزاف در صفحه فروشی ها به فروش می رسید.

اینک مهدی خالدی نیز به علی زاهدی پیوسته است و دلکش با موهای سفید و سینه ای پر از خاطره های تلخ و شیرین به آنها فکر می کند. اگر چه همکاری دلکش و خالدی سالها پیش قطع شده بود ولی اخیراً این دو نفر هر چند وقت یک بار در خانه تجویدی و یا سایر هنرمندان یکدیگر را ملاقات می کردند. سال گذشته خانمی در نیویورک به من تلفن زد و گفت که از شاگردان خالدی است و نواری با صدای او در دست دارد که استاد با صدای خودش شعر مرا به نام گریه در چهارگاه خوانده است. قرار بود این خانم یک نسخه از نوار را برای من بفرستد ولی متأسفانه تا امروز به عهد خود وفا نکرده است.

شراب شیره انگور خواهم
 حریف سرخوش مخمور خواهم
 مرا بویی رسید از بوی حلاج
 ز ساقی باده منصور خواهم
 ز مطرب ناله سرنای خواهم
 ز زهره زاری طنبور خواهم
 چو یارم در خرابات خراب است
 چرا من خانه معمور خواهم
 بیا نزدیکم ای ساقی که امروز
 من از خود خویشتن را دور خواهم
 اگر گویم مرا معذور می دار
 مرا گوید تو را معذور خواهم
 مرا در چشم خود ره ده که خود را
 ز چشم دیگران مستور خواهم
 اگر چشم و دلم غیر تو ببند
 در آن دم چشم‌ها را کور خواهم
 بیستم چشم خود از نور خورشید
 که من آن چهره پر نور خواهم
 چو رنجوران دل را تو طبیبی
 سزد گر خویش را رنجور خواهم
 چو تو مر مردگان را می دهی جان
 سزد گر خویش را در گور خواهم
 مولانا

شبی در برت گر بر آسودمی
 سر فخر بر آسمان سودمی
 قلم در کف تیر یشکستمی
 کلاه از سر ماه بر بودمی
 جمال تو گر زانکه من دارمی
 بجای تو گر زانکه من بودمی
 به بیچارگان رحمت آوردمی
 به دلدلگان بر ببخشودمی
 فردوسی



ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من
 تا یک زمان زاری کنم بر ریح و اطلال و دمن
 ریح از دلم پر خون کنم خاک دمن گلگون کنم
 اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
 از روی یار خرگهی ایران همی بینم تهی
 وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
 بر جای رطل و جام می گوران نهاده‌ستند پی
 بر جای چنگ و نای و نی آواز زاغست و زغن
 آنجا که بود آن دلستان با دوستان در بوستان
 شد گریه و روه را مکان، شد گور و کرکس را وطن
 ابرست بر جای قمر زهرست بر جای شکر
 سنگست بر جای گهر خارست بر جای سمن
 آری چو پیش آید قضا مروا شود چون مرغوا
 جای شجر گیرد گیا جای طرب گیرد شجن
 زین سان که چرخ نیلگون کرد این سراها را نگون
 دَیّار کی گردد کنون گرد دیار یار من

یاری به رخ چون ارغوان حوری به تن چون پرنیان
 سروی به لب چون ناردان ماهی به قد چون نارون
 امیر معزی

خیزید که هنگام صبح دگر آمد
 شب رفت از شرق علم صبح برآمد
 نزدیک خروس از پی بیداری مستان
 دیربست که پیغام نسیم سحر آمد
 خورشید می اندر افق جام نکوتر
 چون لشکر خورشید به آفاق درآمد
 از می حشری به که درآرند به مجلس
 بر عقل چو بر خواب خماری حشر آمد
 آغاز نهید از پی می بی خبری را
 کز مادر گیتی همه کس بی خبر آمد
 بر دل نفسی آنده گیتی به سر آرید
 گیرید که گیتی همه یکسر به سر آمد
 بر بوک و مگر عمر گرامی مگذارید
 خود محنت ما جمله ز بوک و مگر آمد
 انوری

دردمندی پیش شبلی می‌گریست
 شیخ ازو پرسید کاین گریه ز چیست
 گفت شیخا دوستی بود آن من
 کز جمالش تازه بودی جان من
 وی بمرد و من بمیرم از غمش
 شد جهان بر من سیاه از ماتمش
 شیخ گفتا شد دلت بی خویش ازین؟
 خود نمی باشد سزایت بیش از این
 دوستی دیگر گزین ای یار تو
 که نمیرد هم نمیری زار تو
 دوستی کز مرگ نقصان آورد
 دوستی او غم جان آورد
 هرکه شد در عشق صورت مبتلا
 هم از آن صورت فتد در صد بلا
 عطار

ز بس گل که در باغ مأوا گرفت
 چمن رنگ ارژنگ مانا گرفت
 شبم نافه مشک تبت نداشت
 جهان بوی مشک از چه معنا گرفت
 مگر چشم مجنون به ابر اندر است
 که گل رنگ رخسار لیلا گرفت
 به می ماند اندر عقیقش قدح
 سرشکی که در لاله مأوا گرفت
 قدح گیر چندی و دنیا مگیر
 که بدبخت شد آنکه دنیا گرفت
 سر نرگس تازه از زر و سیم
 نشان سر تاج کسری گرفت
 چو رهبان شد اندر لباس کبود
 بنفشه مگر دین ترسا گرفت؟

رابعه بلخی

شرف و قیمت و قدر تو به فضل و هنرست
 نه بدیدار و به دینار و به سود و به زیان
 هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ
 نشود خُرد به بد گفتن بهمان و فلان
 گر چه بسیار بماند به نیام اندر تیغ
 نشود گند و نگرود هنر تیغ نهان
 ور چه از چشم نهان گردد ماه اندر میخ
 نشود تیره و افروخته باشد به میان
 شیر هم شیر بود گرچه که او بسته بود
 نبرد بند و قلاده شرف شیر زبانی
 باز هم باز بود، گرچه که او بسته بود
 شرف بازی از باز فکندن نتوان

فرخی سیستانی

ای باده فدای تو همه جان و تن من
 کز بیخ بکندی ز دل من حزن من
 خوبست مرا کار به هر جا که تو باشی
 بیداری من با تو خوش است و وسن من
 با تست همه انس دل و کام حیاتم
 با تست همه عیش تن و زیستن من
 هر جایگهی کآنجا آمد شدن تست
 آنجا همه گه باشد آمد شدن من
 ای باده خدایت به من ارزانی دارد
 کز تست همه راحت روح و بدن من
 منوچهری

قیامت قامتی قامت قیامت
 قیامت کرده ای این سرو قامت
 مؤذّن گر ببیند قامتت را
 به قد قامت بماند تا قیامت
 فایز دشتستانی

با داریوش مهرجویی، از آغاز تا پایان

گردآورنده: سولماز مولوی

سن هفت تا پانزده سالگی، شده بودم یک مسلمان واقعی. نماز و روزهام یک بار هم ترک نمی‌شد. اما از پانزده سالگی به بعد، درست آن موقعی که نماز و روزهام به حساب می‌آمد، شک در دلم نشست، در نوجوانی به موسیقی علاقه‌مند شد و مدت کوتاهی در کلاس آموزش موسیقی آقای زندی شرکت کرد. نزد پدرش که موسیقی ایرانی را خوب می‌شناخت به نواختن سنتور پرداخت و بعد با موسیقی کلاسیک غربی آشنا شد و به نواختن پیانو و نوشتن قطعاتی برای پیانو پرداخت.

در هفده سالگی به سینما علاقه‌مند شد و برای درک بهتر فیلم‌های روز به آموختن زبان انگلیسی پرداخت. تحصیلات مقدماتی را در تهران به پایان برد و یک سال در هتل آتلانتیک مدیر شد و سپس بیست ساله بود که برای ادامه تحصیل به کالیفرنیا رفت. نخست به خواندن سینما روی آورد، اما خیلی زود رها کرد و به فلسفه پرداخت و در سال ۱۳۴۴ از دانشگاه یوسی‌ای لیسانس فلسفه گرفت. در همین سال سردبیری نشریه پارس ریویو در لس آنجلس را به عهده گرفت و سال بعد به تهران رفت و در سال ۱۳۴۶ نخستین فیلم خود به نام الماس ۳۳ را که فیلمی بسیار پرهزینه بود ساخت. این فیلم در ۵ بهمن ۱۳۴۶ در تهران روی پرده رفت و فروش متوسطی داشت و با توجه به هزینه بالای ساخت، شکستی تجاری محسوب شد و توجه منتقدان را هم چندان به خود جلب نکرد. سال ۱۳۴۸ با همکاری غلامحسین سعدی، فیلمنامه گاو را از روی یکی از داستان‌های کوتاه مجموعه عزاداران بیل سعدی نوشت و فیلم کرد. این فیلم جوایز متعددی را در جشنواره‌های بین‌المللی به ارمغان آورد. گاو، هم از نظر تجاری و هم از نظر هنری فیلم موفق‌تری از کار درآمد و فصل جدیدی در سینمای ایران گشود و سینمای ایران را که تا پیش از آن حضور کم‌رنگی در جشنواره‌های جهانی داشت، به عنوان سینمایی متفکر و قابل اعتنا به منتقدان جهانی معرفی کرد. به جز وقفه چند ساله پس از انقلاب ۱۳۵۷ و رویدادهای پس از آن که منجر به مهاجرتش به فرانسه شد، مهرجویی یکی از فیلم‌سازان مطرح و پرکار ایرانی بود. وی همچنین از اعضای هیئت‌مدیره موزه هنرهای معاصر تهران بود. مهرجویی از ستوده‌ترین فیلم‌سازان سینمای ایران است. از نظر سبک فیلمسازی، داریوش مهرجویی در فیلم‌هایش قید زمان و مکان را برمی‌داشت و در ماورای این ارکان اصلی وجودی پیش می‌رفت. همین حرکات و رخدادها هستند که تصور مخاطب را بی‌پروا با خود به هر طرف می‌کشاند.

مهرجویی ابتدا با فریار جواهریان (مهندس معمار و طراح صحنه) ازدواج کرد که حاصل این ازدواج دو فرزند با نام‌های مریم و صفا بود. سپس با وحیده محمدی‌فر ازدواج کرد و حاصل این ازدواج دختری به نام مونا است. وحیده محمدی‌فر فیلمنامه‌نویس، طراح لباس و دستیار کارگردان ایرانی، همسر دوم داریوش مهرجویی بود که در ۱۹ بهمن ۱۳۴۷ متولد شد. محمدی‌فر دانش آموخته رشته روانشناسی از دانشگاه تهران بود و فعالیت در سینما را از سال ۱۳۷۵ و با بازی در فیلم سینمایی «لیلا» آغاز کرد. مهرجویی و همسرش، وحیده محمدی‌فر، شب ۲۲ مهر ۱۴۰۲ در خانه ویلایی خود در مشکین‌دشت کرج کشته شدند. شواهد حاکی از آن است که این قتل بر اثر جراحت ناشی از ضربات سلاح سرد از ناحیه گردن و اعضای بدن انجام شده است. دخترشان، مَنا، ماجرا را به پلیس گزارش داد. به مناسبت مرگ مهرجویی خانه سینمای ایران سه روز عزای عمومی اعلام کرد.

داریوش مهرجویی، فیلم‌ساز و نویسنده ایرانی بود. او یکی از فیلم‌سازان برجسته ایران و از چهره‌های اصلی موج نوی سینمای ایران بود. او همچنین از بنیان‌گذاران کانون سینماگران پیشرو بود. مهرجویی علاوه بر فعالیت در سینما، به نوشتن رمان و ترجمه نیز می‌پرداخت. او فارغ‌التحصیل فلسفه از دانشگاه کالیفرنیا، لس آنجلس (UCLA) آمریکا بود.

مهرجویی با ساخت فیلم گاو در سال ۱۳۴۸، نگاه‌ها را متوجه خود کرد و به موج نوی سینمای ایران شکل داد. پس از انقلاب ۱۳۵۷ مدتی از ایران رفت، اما چند سال بعد بازگشت و به فیلم‌سازی پرداخت و عضو پیوسته فرهنگستان هنر شد. از دیگر فیلم‌های برجسته‌اش می‌توان به اجاره‌نشین‌ها (۱۳۶۵)، هامون (۱۳۶۸)، سارا (۱۳۷۱)، پری (۱۳۷۳)، لیلا (۱۳۷۵)، درخت گلابی (۱۳۷۶)، مهمان مامان (۱۳۸۲) و سنتوری (۱۳۸۵) اشاره کرد.

براساس نتایج یک نظرسنجی در سال ۱۳۸۳، مهرجویی با آفریدن هفت شخصیت، بیشترین شخصیت سینمایی ماندگار را در سینمای ایران خلق کرده است. همچنین،



شخصیت هامون در فیلمی به همین نام از مهرجویی، ماندگارترین شخصیت در تاریخ سینمای ایران دانسته شده است. مهرجویی بارها جزء برترین فیلم‌سازان تاریخ سینمای ایران انتخاب شد، از جمله در نخستین رأی‌گیری مجله فیلم به سال ۱۳۶۷ و در رأی‌گیری سال ۱۳۷۸ مجله دنیای تصویر و در نظرسنجی سال ۱۳۸۱ مجله نقد سینما. او در رأی‌گیری ۱۳۹۸ مجله فیلم به عنوان بهترین کارگردان تاریخ سینمای ایران انتخاب شد.

هرچند از آغاز فعالیت فیلم‌سازی، شماری از فیلم‌هایش توقیف شد، ولی با این حال مهرجویی همچنان به فیلم‌سازی ادامه داد. او جوایز متعدد بین‌المللی دریافت کرد، که می‌توان به جایزه صدف طلایی بهترین فیلم جشنواره فیلم سن‌سبستین، سه جایزه ذکر ویژه و جایزه بخش نگاه نو و جایزه فیپرسی از جشنواره فیلم برلین، جایزه فیپرسی جشنواره بین‌المللی فیلم ونیز و جایزه هوگو نقره‌ای جشنواره بین‌المللی فیلم شیکاگو اشاره کرد. سال ۱۳۹۳ از سوی سفیر فرانسه، جایزه شوالیه ادب و هنر فرانسه به او اهدا شد. آوازه او تا حدی به اقتباس‌های سینمایی تحسین شده از آثار ادبی بوده است.

داریوش مهرجویی در ۱۷ آذر ۱۳۱۸ در تهران، در خانواده‌ای از طبقه فرودست جامعه به دنیا آمد. او در کودکی تحت تأثیر مادر بزرگش که مسلمانی معتقد بود قرار گرفت. مهرجویی در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۵۱ در این باره می‌گوید: «مادر بزرگم از آن نمازخوان‌های دوآتشه بود، و تحت تأثیر فضای روحانی او، من هم از

کیتترینگ آیهان

با بیش از ۳۰ سال تجربه

باربکیو ذغالی در منزل شما با غذاهای ایرانی و ترکی در سراسر بی اریا



کیتترینگ آیهان را برای یک شب فراموش نشدنی انتخاب کنید

۳۳۸-۸۰۶۷ (۷۰۲)

ماهنامه پژواک

(408) 221-8624

www.pezhvak.com

دلیونشته

عبدالله خسروی

و کسی دنبال آدرس خانه سالمندان نمی‌گشت. دین و مذهب اعتقاد مردم بود ولی ابزار و لباس قدرت و تملق و ریاکاری نبود. در شب نشینی ها و جمع‌های خانوادگی همیشه حرف برای گفتن و شنیدن زیاد بود و کسی سکوت نمی‌کرد. روزهای آخر هفته سفره مهمانی پهن می‌شد و درب اتاق مهمان بر روی همه باز بود.

شاید آدم‌ها ندار و تنگدست بودند اما تنگ نظر نبودند و دل هاشون فقیر نبود و با هم بودن رایگان بود. کمبودها زیاد بود اما عقده‌ها کم بود. لااقل آب و نان خشک اینقدر هزینه نداشت و برق کسی به خاطر یکماه بدهی قطع نمی‌شد! هر کسی که دستاش خالی می‌شد خیلی زود به بیراهه نمی‌رفت و رد هیچ خونی به راحتی پاک نمی‌شد. سالها گذشت و ما کودکان آن کوچه و خانه‌های ساده و گلی و آجری بزرگ شدیم و خوشحالم هنوز روح زندگی سنتی و ایرانی در وجودمان نفس می‌کشد و شعرها و قصه‌های ما همیشه آمیخته‌ای از دیروز و امروز است و گاه که دلتنگ می‌شویم دیروزی شیرین و تاریخی پرافتخار را داریم که با سخن گفتن از آن حال همدیگر را ولو برای مدتی کوتاه خوب کنیم. ملت، مردم و حتی انسانی که گذشته و پیشینه‌ای نداشته باشد که به آن ببالد مرده است و هیچگاه به تعالی نمی‌رسد.



ما تمام انسان های روی زمین همگی از یک سلاله هستیم و یک خدا داریم، پس چرا قرن‌های متمادی است درگیر جنگ، تفرقه طلبی، نژاد پرستی و از همه مهم تر جنگ ادیان و مذاهب هستیم!

اشتیاه و جدایی میان ما از آنجا آغاز شد که سردمداران نظم کثیف و نوین جهانی، سیاست مداران، تشنگان قدرت و اربابان مذاهب برای سود بیشتر و برتری قدرت و دین شان، ملت ها و توده مردم محکوم را به جان یکدیگر انداختند و خود در خلوت آسوده نشستند و برای داشتن منافع مادی، قدرت سیاسی و نظامی، پیروان و قلمرو بیشتر، نقشه‌های جدیدی طرح کردند و مردم که همه ادوار تاریخ توده محکوم بوده‌اند، پیرو مشتعی شعار که به نام آزادی، حقوق بشر و عدالت برای همه و حتی سوءاستفاده از پیام های آسمانی خوراک گوش‌های شان می‌شد بدون تحقیق در اصل ماجرا برده افکار و باورهای سلاطین قدرت و مذهب می‌شوند. مقصد اصلی از ابتدا تا انتها فقط خداست و آنان که در گذر قرن‌ها پیام آور ندای صلح و دوستی ارباب آسمان‌ها شدند هیچگاه برای منفعت خودشان آیه‌ای نگفتند و پیام همه پیام آوران برادری، برابری و همزیستی مسالمت آمیز تمام انسان‌ها فارغ از هر نژاد، زبان و مذهب بوده است و رؤیای آنها جهانی فارغ از جنگ، تفرقه و مملو از عشق و احترام تمام ملل به یکدیگر بوده است. پیامبران قرن‌هاست به تاریخ پیوسته‌اند و پیامشان را واضح به گوش ما رساندند که جهان هستی خالقش خداست و ما همه در میراث زمین با هم شریک و برابریم و هر کدام به سهم خودمان حق داشتن یک زندگی شاد و آزاد را داریم. آنان که پیام خداوند و پیامبران را وارونه بگوش ما رساندند قطعاً مشتعی تاجر دوره گرد منفعت طلب هستند که روی زمین زندگی را بر مردم جهنم می‌کنند و در زمین برای خوشان بهشتی ساخته‌اند.

عده‌ای برای راه انداختن تفرقه و برتری نژادی و منافع سیاسی با نام دین و مذهب، جنگ‌ها به راه انداختند و انسانها را به جان یکدیگر انداختند و خود که ادعاهای آسمانی همچون آزادی و عدالت برای مردم داشتند سلطان دین و دنیای مردم شدند و در لباس سیاست و قدرت، توده مظلوم را سال‌ها در جنگ با ادیان دیگر و مبارزه با افکار و باورهایشان سرگرم ساختند و خود از بهشت دنیا متنعم شدند. مسلمان، مسیحی، یهودی، کلیمی، بودایی، زرتشتی، بهایی و کلی فرقه مختلف در سرتاسر این کره خاکی زیر یک آسمان واحد نفس می‌کشند و بر روی یک کره خاکی گام برمی‌دارند و نگاه تمام شان برای نعمت و برکت سفره زمین به آسمان است. همه به طریقی باور دارند خدا یکی است و نیازی به واسطه ندارد. پیام خداوند، پیام آوران و کتابهای آسمانی یکی است و آن انسانیت است. مقصد همگی یکی است، فقط زبان و جغرافیای مان از هم جداست و در انتها همگی در میدانی به نام یکتاپرستی و انسانیت به هم می‌رسیم.

دنیا فقط آزمایشگاه نیست. مکانی برای لذت بردن از ایام عمر زیر سایه پر مهر درخت عشق، صلح و دوستی تمام ملت‌ها می‌باشد. جهان اول، دوم و سوم یک بازی فریبکارانه و پرمفعت توسط سیاست مداران و سرمایه‌داران بزرگ جهانی برای جدا کردن مردم و ملت‌ها از یکدیگر است. بیاییم همگی زیر سایه یک جهان به نام انسانیت زندگی کنیم و گول برتری نژادی و مذهبی را نخوریم. از امروز انسان درون خودمان باشیم. زمین جای قشنگی است اگر انسانیت فدای برتری نژادی، جنگ قدرت و ادیان و مذاهب نشود.

یادش بخیر، قدیم وقتی در بازی‌ها و شیطنت‌های کودکی زخمی می‌شدم، مادرم همیشه می‌گفت: نگران نباش پسر، بزرگ شدی یادت میره! خیلی زود با همان سادگی و صفای کودکی، درد را فراموش می‌کردم. مادرم راست می‌گفت. خیلی زود جای درد و محل زخم با شروع بازی بعدی از یاد می‌رفت و این قصه ادامه داشت تا اینکه بزرگتر شدیم و همزمان دردها و زخم‌های روحی قد کشیدند ولی هیچوقت فراموش نشدند و نخواهند شد، و به همین دلیل برای فراموش کردن و سرکوب امروز تلخ، با یادآوری روزهای شیرین قدیم گاهی به امروز رودست می‌زنیم. نمی‌دانم چرا آدم‌ها از هر نسلی که باشند وقتی کم می‌آورند و تنها می‌شوند ناخودآگاه برای از یاد بردن وضعیت تلخ امروز به کوچه‌های خاطرات شیرین دیروز و علی‌الخصوص بچگی می‌زنند. من هم امروز دلگیرم و می‌خواهم با شما برگردم به روزهای کودکی و نوجوانی!

آن روزها با تمام کمبودها و سختی‌ها، روح زندگی در خانه و کوچه و خیابان‌ها جاری بود. روزگار ساده و بی‌آلایش می‌گذشت. از لحاظ بافت و ساخت و ساز، خانه‌های قدیمی متشکل از چند اتاق ساده و دلنشین بود که دور یک حیاط بزرگ قرار می‌گرفتند. وسط حیاط هم یک حوض آب پر از ماهی و باغچه‌ای پر از گل‌های شمعدانی قرمز، آقاویا و اطلسی رنگ بود که نگین و تاج همه خانه‌های آن زمان بود و همیشه با دیدن و نشستن کنارش، آدم از خیال‌های شیرین و حس خوب زیستن، مست و لبریز می‌شد. در اکثر خانه‌ها حداقل تک درخت میوه‌ای گوشه حیاط طنزازی می‌کرد و اکثراً هم محل فرود انواع پرنده‌گان بود. یک جورایی فضایی خیالی و آرامش بخش برای زندگی سنتی و پاک نفس کشیدن آماده بود.

یاد باد آن روزگاران، وقتی آدم‌ها موقع برگشت از کار و فعالیت‌های روزانه زنگ بلبلی خانه را به صدا در می‌آوردند و با دست پر، روی خوش و لب خندان وارد منزل می‌شدند و غم و مشکلات بیرون، کساد بازار و درگیری‌های محل کار را پشت در بجا می‌گذاشتند تازه لبخند زندگی شروع می‌شد. وارد منزل که می‌شدی بساط چایی آماده و سماور نفتی همیشه روشن بود و صدای قل‌قل سماور قدیمی و بخاری که از لوله قوری چینی در اتاق پخش می‌شد حس گرمی داشت و مدام هوس خوردن چایی داشتیم.

شب‌های زمستان همگی دور کرسی گرد هم می‌نشستیم و با شوق و علاقه به قصه‌های مادربزرگ گوش می‌دادیم و اینقدر زمان زود و خوش می‌گذشت که اصلاً دلمون نمی‌خواست بخوابیم و صبح فرا برسد. سفره‌ها ساده بود و غذای ارزان و خوش طعم خانگی حرف اول را می‌زد. نمک و قند زندگی‌ها بالا و پایین نمی‌شد و دکترها نصف مغازه‌های شهر را اجاره نکرده بودند. اگه زن و شوهری حرف طلاق را می‌زدند انگار جرم مرتکب شده بودند. بزرگترها در خانه‌ها کوچک نمی‌شدند

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۹	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

صنعت قاچاق انسان و سنت سکوت آمریکایی

گردآورنده، سولماز مولوی



چیزی که آمارها نشان می‌دهند، این است که سالانه ۱۷ هزار نفر در آمریکا قربانی قاچاق انسان می‌شوند، این در حالی است که برآوردهای محافظه کارانه وزارت بهداشت آمریکا این میزان را بین ۲۴۰ تا ۳۲۴ هزار نفر متغیر می‌داند. قاچاق

انسان در آمریکا یک صنعت چند میلیارد دلاری است که با رشد تقاضا تقویت شده و در پی عدم اجرای دقیق قوانین و بی تفاوتی اجتماعی تسهیل شده است.

جدیدترین مورد کشف قربانیان قاچاق انسان در آمریکا: مقام‌های ایالت کالیفرنیا اعلام کردند که ده‌ها قربانی قاچاق انسان را که در شرایط وحشتناک زندگی می‌کردند و مجبور به کار در عملیات غیرقانونی فرآوری ماری‌جوانا بودند، کشف کردند. شمار قربانیان این پرونده قاچاق انسان ۶۰ نفر اعلام شد که دست کم یک نفر از آنها کودک بود. کلانتری شهر «مرسد» در ایالت «کالیفرنیا» اعلام کرد که به این افراد وعده مشاغل با درآمد خوب و مکانی برای اقامت داده شده بود. «کالیفرنیا» از زمان قانونی اعلام کردن ماری‌جوانا در سال ۲۰۱۶ تاکنون، شاهد رشد بازار زیرزمینی این ماده مخدر است، زیرا تولیدکنندگان ماری‌جوانا به دنبال اجتناب از پرداخت مالیات‌های بالای تعیین شده برای مشاغل قانونی فعال در زمینه این ماده مخدر هستند. در نتیجه کارگران این صنعت غالباً در شرایطی خطرناک و استثمارگری کار می‌کنند. بررسی‌های «لس آنجلس تایمز» نشان داد که نیروی کار این صنعت عمدتاً مهاجر هستند و در معرض سوءاستفاده، سرقت دستمزد، تهدید به خشونت و شرایط بد و خطرناک کار قرار دارند.

سنت سکوت آمریکایی در برابر بحران قاچاق انسان: یک کارشناس آمریکایی درباره روند رو به رشد صنعت قاچاق انسان در آمریکا می‌گوید: «این فقط یک مشکل نیست، این یک بحران انسانیت و لکه‌ای بر وجدان جمعی آمریکاست.» اگر چه بحران قاچاق انسان در آمریکا روز به روز وخیم‌تر و فاجعه بارتر می‌شود، اما سنت سکوت آمریکایی در برابر این بحران ادامه دارد.

آمریکا، مقصد اصلی قاچاق جنسی کودکان: کودکان به دلیل شرایط سنی و ساده انگاری اقتضای سن شان، به شدت در برابر بحران قاچاق انسان آسیب‌پذیر هستند. آنها یا فریب قاچاقچیان انسان را می‌خورند که با آنها طرح دوستی ریخته و برای شان هدایایی تهیه می‌کنند یا به قاچاقچیان انسان اعتماد کرده و به آنها وابسته می‌شوند یا توسط اعضای خانواده یا آشنایان خود به قاچاقچیان انسان فروخته می‌شوند. آمریکا مقصد اصلی قاچاق جنسی کودکان است. در سال ۲۰۱۸، بیش از نیمی (۵۱.۶ درصد) از پرونده‌های جنایتکارانه قاچاق انسان فعال در آمریکا، موارد قاچاق جنسی بود که فقط کودکان را شامل می‌شد. این در حالی است که بررسی‌های دیگر تخمین می‌زنند که ۸۳ درصد از قربانیان قاچاق جنسی در آمریکا کودکان هستند.

حقایق موجود درباره صنعت قاچاق جنسی کودکان در آمریکا ترسناک و تکان دهنده هستند:

♦ سن ورود کودکان به این صنعت بین ۱۲ تا ۱۴ است و اغلب آنها دختران نوجوان فراری از خانه هستند.

♦ عمده کودکان قربانی قاچاق جنسی کودکان در آمریکا توسط اشخاصی که می‌شناسند، قربانی می‌شوند.

♦ قاچاق جنسی کودکان در آمریکا عمدتاً در هتل‌ها، وب سایت‌های آنلاین و اماکن شلوغ مانند فرودگاه‌ها و شاپینگ مال‌ها رخ می‌دهد.

♦ سالانه حدود ۵۰ هزار نفر عمدتاً از مکزیک و فیلیپین به آمریکا قاچاق می‌شوند. کارشناسان مبارزه با قاچاق انسان تاکید دارند که قاچاقچیان از رسانه‌های اجتماعی برای تبلیغ و استخدام قربانیان استفاده می‌کنند.

دلایل رشد قاچاق جنسی کودکان در آمریکا: صنعت قاچاق جنسی کودکان در آمریکا با ۴ عامل تشدید می‌شوند، ناکارآمدی سیاست‌های مهاجرتی در مرزهای جنوبی، استفاده غارتگرانه از رسانه‌های اجتماعی، هرزه نگاری و خانواده‌های از هم گسیخته. در مورد ناکارآمدی سیاست‌های مهاجرتی آمریکا در مرزهای جنوبی این کشور باید گفت که در ماه مه ۲۰۲۳ اداره گمرکات و حفاظت مرزی آمریکا اعلام کرد که روزانه با ۴۳۵ کودک بدون همراه مواجه شده است. **دنباله مطلب در صفحه ۵۲**

۳۰ جولای در تقویم جهان با عنوان روز بین‌المللی مبارزه با قاچاق انسان معرفی شده است، این مناسبت از سوی مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۱۳ در پی تصویب قطعنامه A/RES/68/192 تعیین شد. قاچاق انسان که در دهه‌های اخیر بیشتر به شکل برده‌داری مدرن خود را نمایان کرده است، یک مشکل بزرگ در سطح جهان است، این معضل جهانی به دو شکل کار اجباری و بردگی جنسی همچنان قربانی می‌گیرد. قاچاق انسان یک جنایت جهانی و یک عمل مجرمانه است که از افراد آسیب‌پذیر، عمدتاً زنان و کودکان، برای کسب سود بهره‌کشی می‌کند. نابرابری‌های فزاینده، شرایط اقلیمی اضطراری و جابه‌جایی‌های بی‌سابقه سبب آسیب‌پذیری مردم در برابر قاچاقچیان شده است. قاچاق انسان یکی از مصادیق عمده و بارز نقض حقوق بشر است و ناکامی در مبارزه با این بحران رو به رشد به معنای در معرض خطر قرار دادن گروه‌های آسیب‌پذیر بیشتر است. باید تاکید داشت که قاچاق انسان فقط در مکان‌های دور افتاده‌ای که حقوق بشر در آنها نادیده گرفته می‌شود، رخ نمی‌دهد، بلکه این معضل در سراسر جهان در جریان است و کشورهای غربی اصلی‌ترین تامین‌کنندگان و مصرف‌کنندگان این صنعت کثیف هستند. به عنوان مثال، آمریکا مقصد اصلی قاچاق جنسی کودکان است و این صنعت شوم در گوشه و کنار آمریکا در حال رشد روز افزون است که غالباً پنهان شده و ناگفته می‌ماند. این صنعت به قدری شوکه‌کننده است که آمریکایی‌ها حتی پس از شنیدن درباره آن سعی می‌کنند موضوع را نادیده بگیرند.

از سوی دیگر، کشورهای اروپایی از مهم‌ترین مناطق جهان در گسترش پدیده غیرانسانی قاچاق انسان به ویژه زنان و دختران هستند. آنها، هم مقصدی پر سود برای باندهای قاچاق انسان می‌باشند و هم تامین‌کننده نیاز این زنجیره غیرانسانی، ضمن این که قوانین به اصطلاح پیشگامانه آنها در زمینه آزادی‌ها فرصتی مناسب برای فعالیت باندها و شبکه‌های قاچاق انسان فراهم می‌کند. باندهای قاچاق انسان فعال در اروپا در سال‌های اخیر فعالیت خود را در مناطق مختلف جهان گسترش داده‌اند، از این رو شمار قربانیان آنها نیز رشد قابل توجهی داشته است. آنها با سوءاستفاده فقر و ناامنی در مناطق مختلف جهان، زنجیره‌های قاچاق انسان خود را مستحکم‌تر و گسترده‌تر کرده و قربانیان بیشتری را به کشورهای مدعی حقوق بشر منتقل کرده‌اند. فعالان حوزه مبارزه با قاچاق انسان تاکید دارند که برده‌داری مدرن، شکل امروزی قاچاق انسان است که از بحران‌های اقلیمی، مهاجرتی، نزاع‌های مسلحانه و ... تغذیه می‌کند. سازمان ملل می‌گوید که شیوع کرونا، ویژگی‌های قاچاق انسان را نیز تغییر داد و آن را زیرزمینی‌تر کرد، اتفاقی که قربانیان قاچاق انسان را در معرض مخاطرات بیشتر قرار داده و شناسایی آنها را دشوارتر کرده است.

صنعت قاچاق انسان در آمریکا: قاچاق انسان همواره یکی از بحران‌های جدی در آمریکا بوده است، این بحران در سال‌های اخیر وارد مرحله جدید و فاجعه باری شده و کودکان را بیش از دیگر اقشار جامعه درگیر می‌کند. در واقع صنعت قاچاق انسان در آمریکا اکنون یک صنعت نیمه رسمی است که ایپدیمی قاچاق جنسی به ویژه قاچاق جنسی کودکان را در این کشور رقم زده است. در حالی که تصورها بر این است که این جنایت در آمریکای مدعی حقوق بشر به سرعت قابل کشف، محاکمه و ریشه‌کن‌سازی است، آنچه در واقعیت رخ می‌دهد، کاملاً معکوس است. قاچاق جنسی درون مرزهای آمریکا با سرعت قابل توجهی رشد می‌کند و میزان واقعی آن تا حد بسیار زیادی ناشناخته است. در عین حال، جنایت‌های قاچاقچیان انسان در آمریکا به ندرت توسط دادستان‌های این کشور کشف می‌شوند و حتی در مواردی به شکل نگران‌کننده‌ای نادیده گرفته می‌شوند. یکی از موارد عدم بررسی عامدانه جنایت قاچاق انسان، مورد «جفری ایستین» است، با وجود شواهد، مدارک و مستندات موثق در پی تحقیقات گسترده، نه تنها شبکه بزرگ قاچاق انسان وی که شمار قابل توجهی از افراد مشهور و سیاستمداران آمریکایی و غیر آمریکایی در آن نقش داشتند، متلاشی نشد، بلکه خود وی مجازات حبسی جزئی دریافت کرد و در نهایت زمانی که در انتظار مراحل بعدی در مورد خلاف هایش بود، در زندان، به ظاهر خودکشی، اما در حقیقت بطور نامعلومی جسد او را در سلولش پیدا کردند.

نوجوانی، عصر چالش‌های درونی

میثم پاپی مطلق (بخش سوم)

تقسیم بندی نوجوانی به مراحل خاص: مسائل و رفتارهای سنین بلوغ (نوجوانی) را با توجه به مقیاس‌های روانی خاص، به مراحل یا دوره‌هایی تقسیم کرده‌اند. برای نمونه دوره نوجوانی به ترتیب به سن تضادها، سن گروه‌ها، سن تخیل رویاها و سن مشکلات و مسائل تقسیم شده است. برخی از نظریه پردازان و محققان، برای سهولت مطالعه دوران نسبتاً طولانی نوجوانی، آن را به سه مرحله جزئی تقسیم می‌کنند:



دوران اولیه نوجوانی: دوران اولیه نوجوانی شامل مرحله قبل از بلوغ جنسی می‌باشد. هنگامی که سرعت رشد باعث تغییرات فرد می‌گردد و همچنین مرحله آغاز بلوغ جنسی که معمولاً تغییرات عمده‌ای را به وجود نمی‌آورد. نوجوان تازه بالغ همچنان به پیروی از الگوهای که قبلاً داشته ادامه می‌دهد، در حالی که در گروه‌های همجنس خود باقی مانده و خانواده محور اصلی زندگی وی را تشکیل می‌دهند. **دوران میان نوجوانی:** حدود ۱۲ تا ۱۸ ماه بعد از بلوغ جنسی این مرحله آغاز می‌شود که در آن تمایل به جنس مخالف، تشکیل گروه‌های همسن و دوستی‌های آنها را تا حدی بر هم می‌زند. در این زمان است که دوره طغیان و تطابق که از مشخصات نوجوانی است آغاز می‌گردد، طغیان در برابر فرامین والدین و بزرگسالان و مطابقت با ضوابط، ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های گروه همسالان، افق‌های جدیدی در برابر نوجوان باز می‌گرداند که وی آرزوی کشف آنها را دارد. همچنین در این زمان حالت دوسوگرایی عاطفی و تغییرات سریع هیجانی در نوجوانی به وجود می‌آید. **دوران آخر نوجوانی:** نوجوان در این مرحله راجع به مسائل قابل لمس در مورد زندگی آینده اش به تفکر می‌پردازد. مسائلی از قبیل انتخاب رشته تحصیلی، انتخاب شغل، انتخاب همسر و غیره. معمولاً ذهن نوجوان را به خود مشغول می‌دارد و البته این مسائل در جوامع مختلف متفاوت است.

بر اساس نظریه «دیس» می‌توان دو دوره را در تحولات نوجوانی مشخص کرد: **دوره اول،** که با طغیان و عصیان علیه محیط خانوادگی و به طور کلی قدرت بزرگسالان آشکار می‌شود. در طی این دوره نوجوان با توسل به نفی، طرد ارزش‌ها و با نشان دادن تعارض و پرخاشگری و با یک نوع خودنمایی چشمگیر موجودیت خود را به اثبات می‌رساند و بندهای کودکی را می‌گسلد.

دوره دوم، در این دوره تحول‌ها و طغیان‌ها شکل می‌گیرند، یعنی به همان گونه در یک انقلاب یک نظم و ترتیبت جانشین بر هم خوردگی اولیه شده این خود مقدمه نظم و ترتیب بعدی می‌شود، به همین طریق نیز از حدود شانزده سالگی به بعد زمان تعمق و تفکر و پروراندن وجود درونی فرا می‌سد. چنین مفهومی به این معنی نیست که فقط از این هنگام به بعد نوجوان می‌تواند به کنجکاو و کاوش در خود بپردازد، بلکه منظور این است که خود نگری در این هنگام شدت بیشتری پیدا می‌کند.

نوجوان و خانواده: ماهیت روابط خانوادگی در دوران نوجوانی کیفیت خاصی پیدا می‌کند. در دنیای معاصر وقتی از نوجوان و خانواده وی صحبت می‌شود، تصویر خصوصی در ذهن اکثر مردم تداعی می‌شود. عده‌ای معتقدند که بخش عمده‌ای از تعارض میان والدین و نوجوان ناشی از مفهوم شکاف نسل است. شکاف نسل یعنی اختلاف عمیق میان ارزش‌ها و نگرش‌های دو نسل مختلف. بدیهی است که نوجوان و والدین میان سال، ارزش‌های مشابهی ندارند، تفاوت میان دو نظام ارزشی تا حدود زیادی به سن آنها مربوط می‌شود. طبیعی است که یک نوجوان بیشتر به آینده خود فکر می‌کند، در حالی که والدین میانسال درگیر حل و فصل مشکلات جاری و ملموس‌تر زندگی هستند. نوجوانان آینده‌ای آرمانی را تجسم می‌کنند، در حالی که والدین با مشکلات واقعی زندگی دست به گریبان هستند. شکاف نسل گاهی ممکن است ذهنیت هر دو نسل را تحت تأثیر قرار دهد، مثلاً به علت تحولات چشمگیر فرهنگی، اجتماعی و صنعتی نوجوانان امروزی آزادی‌خواه‌ترند و برای حقوق فردی و اجتماعی، از جمله نقش زن اقلیت‌های نژادی ارزش بیشتری قائلند. قابل ذکر است که از بسیاری جهات نوجوان‌ها و والدین‌شان شبیه به هم می‌اندیشند. برخی از تحقیقات نشان داده است که بسیاری از نوجوانان در مورد رشته تحصیلی و انتخاب در حالی که در مورد طرز پوشش، نوع سرگرمی‌های اجتماعی، زبان محاوره‌ای و انتخاب سبک موسیقی عمدتاً از همسالان تبعیت می‌کنند. با وجودی که گهگاه در مورد همین مسایل سلیقه‌ای و به ظاهر پیش‌پا افتاده اختلاف میان آنها بالا می‌گیرد، ولی در مورد مسائل عمده‌تر زندگی میان آنها شباهت فکری و ارزشی بیشتری وجود دارد.

گاهی گفته می‌شود که اکثر نوجوانان مایل نیستند که وقت خود را در کنار والدین سپری کنند و تمایل شدیدی به معاشرت با همسالان خود دارند. به همین دلیل آنها به تدریج از والدین خود فاصله می‌گیرند و برای آنها ارزش و احترام لازم قائل نیستند. یافته‌های اخیر نشان می‌دهد که این نوع طرز تلقی تا حدودی غیر منصفانه و حتی غیر منطقی است، چرا که برخلاف باور بعضی از مردم، بسیاری از نوجوانان به والدین خود دل بستگی عمیقی دارند.

برخی از روانشناسان معتقدند که خودمختاری نوجوان دو جنبه دارد: خودمختاری هیجانی و خودمختاری رفتاری. برای رسیدن به خودمختاری هیجانی، نوجوان باید به تدریج به عواطف خود متکی و از میزان نیاز او به تأیید و حمایت والدین و بزرگسالان کاسته شود. خودمختاری رفتاری مستلزم این است که نوجوان امور زندگی خود را شخصاً به عهده و درباره مسائل جاری زندگی تصمیم‌گیری کند.

بدیهی است که وقتی نیاز به خودمختاری در هر دو جنبه بیشتر شود، تعارض میان نوجوان و والدین افزایش می‌یابد. مثلاً، استاین برگ در یک تحقیق نتیجه گرفت که پسران نوجوانی که در روابط خانوادگی ابراز وجود بیشتری می‌کنند، با والدین خود نیز بحث و جدل بیشتری دارند.

مریم حجتیان

راهنمای زندگی / Life Coach
Certified Professional Coach

عضو رسمی فدراسیون بین‌المللی کوچینگ ICF



Certificate No:2022-4007

انسان‌های موفق و خوشحال برای رسیدن به اهداف‌شان، همراهی یک کوچ مورد تأیید و متخصص را در مسیر زندگی خود انتخاب می‌کنند.



- ✦ کشف رسالت در زندگی
- ✦ مدیریت روابط شخصی و عاطفی
- ✦ رسیدن به اهداف خود در زندگی
- ✦ رسیدن به بخشش خود و دیگران
- ✦ رهایی از سردرگمی در کار و حرفه
- ✦ مدیریت و کنترل افکار منفی و خشم
- ✦ راهکارهای اساسی برای کسب آرامش درونی

(415) 378-2077

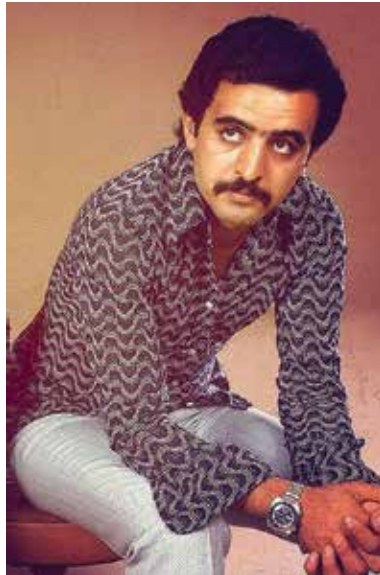
با تعیین وقت قبلی

Mhojatiyan@gmail.com

instagram: Maryam_Hojatiyan

فریدون فروغی، هنرمندی عاصی زیر تیغ سانسور دو حکومت

امیر بهاری



در کنار وفا به عنوان بهترین «نوستارگان محبوب سال» انتخاب می‌شوند. فروغی، به گفته خودش، پیش از «آدمک» در گروه‌های مختلفی از جمله کولاک، وایت برستل، کتس، گلدن کتس و واکرز مشغول به بازخوانی ترانه‌های غیرایرانی بود. او تا پیش از «نماز» به همکاری با گروه‌های بیت ایرانی ادامه داد. در تابستان سال ۱۳۵۱ مدتی هم با گروه «هیپی‌ها» در «کانتی کلاب تهران» روی صحنه می‌رود. اما پس از انتشار «نماز» وضعیت کاملاً تغییر می‌کند. این ترانه پرماجرا بود. در ابتدا رادیو نمی‌پذیرفت که آن را پخش کند. سرانجام این ترانه با صدای رامش و با عنوان جدید «نماز» از

رادیو پخش شد. بعد از رامش، خود فروغی هم با اصلاح کلمه «نماز» به جای «نماز»، ترانه را می‌خواند و صدای او هم از رادیو پخش می‌شود.

در پاییز سال ۱۳۵۲ پخش صدای فروغی از رادیو و تلویزیون ممنوع می‌شود و این مسئله او را منزوی می‌کند. به گفته هومن اژدری، شاگرد فروغی و یکی از هنرمندان نزدیک به او، در سال‌های پیش از انقلاب، فروغی برای اجرا در مراسمی مربوط به خانواده سلطنتی دعوت می‌شود. فروغی علاقه نداشته است که در این مراسم حاضر شود اما او را به مراسم می‌برند. فروغی به پای یکی از بلندپایگان دربار بلند نمی‌شود و در حین اجرا هم عمداً بی‌دقت و ضعیف برنامه اجرا می‌کند. و این مسئله برای او پیامدهایی دارد. به روایت اژدری، از زبان فروغی، دیگر هیچ کافه و کاباره‌ای اجازه نداشته است که با او همکاری کند. مشخص نیست که این اتفاق در چه سالی رخ داده است. شاید زمستان سال ۵۱ یا شش ماه اول سال ۵۲ باشد، زمانی که فروغی ستاره مشهوری است و به همین علت برای یکی از مهمانی‌های خاندان سلطنتی در نظر گرفته می‌شود. اما ماجرای دیگری هم هست که فروغی به‌طور مشخص در یکی از معدود مصاحبه‌های پس از انقلابش از آن به عنوان دلیل اصلی یکی از دفعات ممنوع‌الکاری‌اش یاد می‌کند: «مسعود امینی ترانه‌ای به نام «سال قحطی» سروده بود. آن را نزد من آورد تا اجرا کنم. ترانه به شدت سیاسی بود. در خانه ترانه را ضبط و اجرا کردیم. یادم هست حتی برای کر از بچه‌هایی که توی کوچه بازی می‌کردند استفاده کردم. تا اینکه دوستی این ترانه را از من گرفت تا برای خودش ضبط کند. نمی‌دانستم و یا توجه نکردم به اینکه هر دوستی، دوست صمیمی دیگری هم دارد و این ترانه بدون مجوز پخش شد. وقتی برای استراحت به شهر لاهیجان رفته بودیم در آنجا دانشجویان دانشگاه لاهیجان از من درخواست کنسرت کردند و من هم آنجا با یک گیتار برای دو هزار دانشجو اجرا کردم. در آنجا بود که دانشجویان اجرای ترانه «سال قحطی» را درخواست کردند و جذابیت موضوع باعث شد که آن ترانه را اجرا کنم، غافل از اینکه ۱۸ نفر از دانشجویان ضبط صوت همراهشان بود. وقتی به تهران برگشتم ساواک احضارم کرد و مدت دو سال ممنوع‌الصداد شدم و این ممنوعیت از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ تداوم داشت.»

هومن اژدری به زندانی شدن فروغی پیش و پس از انقلاب اشاره می‌کند. بدیهی است که فروغی نمی‌توانست در مصاحبه فوق درباره اتفاقات پس از انقلاب صحبت کند، در نتیجه، از زندانی شدن پیش از انقلاب هم سخن نمی‌گوید. به گفته اژدری، فروغی در زمان ممنوع‌الکاری پیش از انقلاب جوش کاری و حبس‌برافی یاد می‌گیرد و با کارگری ساختمان ارتزاق می‌کند. پس از انقلاب زمانی که به زاهدان تبعید می‌شود، از طریق حبس‌برافی گذران عمر می‌کند. از پاییز ۱۳۵۲ تا تابستان ۱۳۵۴ فروغی بسیار کم‌کار می‌شود که با ماجرای ممنوع‌الکاری‌اش در رادیو و تلویزیون بی‌ارتباط نیست. بار دوم هم، به گفته خودش، از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ ممنوع‌الکار است. جالب این که در تابستان سال ۱۳۵۴ مصاحبه‌هایی با رسانه‌ها انجام می‌دهد که موضوعش اغلب «بازگشت پس از دو سال و نیم» سکوت است. در سال ۱۳۵۶ هم مصاحبه‌هایی انجام داده که موضوع شان بازگشت به عرصه موسیقی پس از دو سال سکوت است. در واقع، او حدود چهار سال از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶، یعنی در اوج جوانی و اشتیاق، نتوانسته چندان فعالیت کند.

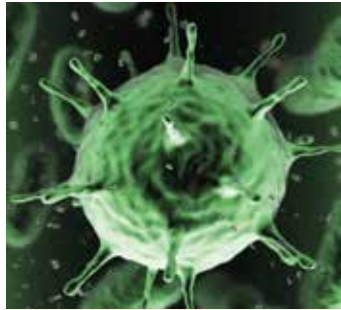
فریدون فروغی ستاره‌ای عصیانگر بود. ترکیب «ستاره بودن» و «عصیانگری» حداقل در ایران، ترکیب ناهمگنی است. هرچند این ترکیب در دهه ۱۹۶۰ میلادی در کشورهای نظیر بریتانیا و آمریکا تا حدودی موفقیت‌آمیز بود، اما در واقع حفظ وجه «ستاره بودن» محتاج بررسی منطقی شرایط اجتماعی-فرهنگی و آشنایی به قواعد بازار است، در حالی که وجه «عصیانگری» به کلی با منطق بیگانه است و عاطفه بر آن حکم می‌راند. حالا تصور کنید که جوان عصیانگر ۲۲ساله‌ای در ایران دهه ۱۳۵۰ به چهره مشهوری تبدیل می‌شود، جوانی که نظر به موسیقی روز راک و بلوز و سول دارد، عاشق ری چارلز، نابغه معتاد به هروئین است و با ترانه جسورانه‌ای که در آن خطاب به معشوق می‌گوید «من نماز تو رو هر روز دیدنه»، شهرت زایدالوصفی نصیبش می‌شود. چنین هنرمندی هر قدر هم شهرت و محبوبیت داشته باشد، محکوم به فناست. افزون بر این، اگر کمی آزاداندیش و حق‌طلب باشد حتماً باید با سانسور و تهدید و تبعید دست‌وپنجه نرم کند.

آنچه بر فروغی در دوران پهلوی گذشت، از منظری شبیه به روندی بود که بعد از انقلاب او و بسیاری دیگر از سر گذراندند. در سال‌های پیش از انقلاب بر خورد قهری با هنرمندان بسیار ملایم‌تر بود اما نمی‌توان کتمان کرد که فروغی در سال‌های پیش از انقلاب قربانی سانسور شد. آن‌قدر هوشمندانه فروغی را حذف کردند که حتی در دل روایت‌هایی که بعدها از دهه پنجاه ارائه شد، مثل دستگیری داریوش، شهیار قنبری و اسفندیار منفردزاده، باز هم روایت فروغی جایی نداشت. بی‌تردید حذف فریدون فروغی از عرصه موسیقی یکی از چشمگیرترین خسران‌های موسیقی پاپ بود. شخصیت عاصی و جنجالی خودش هم در این اتفاقات بی‌تأثیر نبود: دستگیری به‌علت مصرف مواد مخدر، ماجرای عاشقانه با فروزانی که ۱۳ سال از او بزرگ‌تر بود، ازدواج‌های ناموفق، مصاحبه‌های جنجالی و... از فروغی چهره‌ای ساخته بود که همش برای فضای فرهنگی سنت‌گرای ایران ساده نبود. او خواسته یا ناخواسته تنها نماینده فیگور خواننده راک آنارشیست عصیانگر در ایران بود، شمایی که در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی عرصه فرهنگ را، حداقل در آمریکا و بریتانیا، متحول کرد اما در ایران طرد شد.

فریدون فروغی در سال ۱۳۵۰ ترانه «آدمک» را برای فیلمی به همین نام می‌خواند که در دی ماه آن سال به گوش مخاطب می‌رسد و مقبول می‌افتد. در طرف دوم صفحه «آدمک»، ترانه «پروانه من» با صدای فروغی گنجانده شده بود. سپس ترانه «فتنه چکمه‌پوش» را برای فیلمی به همین نام می‌خواند که در تیرماه ۱۳۵۱ به گوش مخاطب می‌رسد. فاصله میان اکران عمومی این دو فیلم حدود شش ماه است. مشخص است که توفیق صدای فرهاد در تیتراژ «رضا موتور» (۱۳۴۹) و «خداحافظ رفیق» (۱۳۵۰) باعث توجه به این جنس صدا و موسیقی در سینمای ایران شده و احتمالاً چون فرهاد به این سادگی‌ها نمی‌پذیرفت که چیزی بخواند، فریدون فروغی جوان به عنوان خواننده‌ای از جنس و جهان موسیقی محبوب فرهاد، به انتخاب جدید فیلم‌سازان تبدیل شده بود. فریدون فروغی در تابستان سال ۱۳۵۱ و بعد از «فتنه چکمه‌پوش»، ترانه «زندون دل» و کمی بعدتر «غم تنهایی» را هم منتشر کرد که آن‌قدر موفقیت‌آمیز بود که رسانه‌های مختلف به او توجه کردند. اما اتفاق بزرگ در آذر همان سال رخ می‌دهد که ترانه «نماز» منتشر می‌شود. فروغی بعد از همکاری با تورج شعبانخانی («آدمک» و «پروانه من»)، حسین واتقی («فتنه چکمه‌پوش») و ویلیام خنو («زندون دل» و «غم تنهایی»)، «نماز» را با موسیقی اسفندیار منفردزاده و ترانه‌ای از شهیار قنبری می‌خواند. کمپانی تولیدکننده این صفحه علاقه‌مند بوده که رامش «نماز» را بخواند اما منفردزاده اصرار داشته که این ترانه مناسب صدای فروغی است و در نهایت هر دو خواننده آن را اجرا می‌کنند. جالب اینکه رامش ستاره‌ای بزرگ و تثبیت‌شده بود اما «نماز» با صدای فروغی مورد توجه قرار می‌گیرد. از اینجا به بعد به مدت حدود یک سال فروغی به شدت مورد توجه رسانه‌هاست. در نظرسنجی مجله «زن روز» ترانه «نماز» پس از ترانه «دو پنجره» گوگوش در رتبه دوم محبوب‌ترین ترانه سال ۱۳۵۱ قرار می‌گیرد. در واقع، با فاصله‌ای محسوس بالاتر از ترانه‌هایی همچون «گل یخ» (کوروش یغمایی)، «قسم» (مهستی) و «جاده» (گوگوش) قرار می‌گیرد. خود فروغی هم

رستاخیز میکروبی را چگونه باید مدیریت کرد؟

لورنزو سرویتیه، کلر چندلر



و باکتری‌ها. گرچه این پدیده در طبیعت هم رخ می‌دهد، طی ۸۰ سال گذشته استفاده از ضد میکروب‌ها در مقیاسی وسیع‌تر از آنچه که میکروب‌ها تا پیش از قرن بیستم شاهد بودند رخ داده است. علاوه بر این فشار تکاملی، مهارت میکروب‌ها را در تبادل ژن با همدیگر در نظر بگیرید و عواملی چون افزایش سفرها، تجارت، گسترش صنایع و زیرساخت را به آن اضافه کنید، همه این‌ها با

هم شرایطی را ساخت که مقاومت میکروبی را به مشکلی بزرگ بدل کرده است. هر چند مقیاس خطر و عوامل مختلف دخیل در آن به راحتی مشهود نیست، هزینه انسانی آن غیر قابل انکار است.

در عین حال به‌رغم پیچیدگی و گستره مشکل، توجه به زمان نقشی کلیدی در کنترل این پدیده دارد. مقاومت میکروبی یک آینده خیالی نیست، بلکه از مدت‌ها قبل شروع شده و مشکلی است که همین حالا وجود دارد.

در سال ۲۰۱۹ بالغ بر ۱.۲۷ میلیون مرگ در دنیا مستقیماً ناشی از عفونت‌های باکتریایی مقاوم به داروهای ضد آنتی‌بیوتک بود. به نحو مشابهی در سال ۲۰۲۰ هم از تقریباً ۵۰ درصد از ۳ میلیون مرگ ناشی از کرونا معلول مقاومت آنتی‌بیوتیک بود، این تقریباً با مجموع مرگ‌ومیر ناشی از ایدز و مالاریا برابر است. مهم است که خط سیر مرگ‌ومیرهای ناشی از مقاومت میکروبی را در هر دو نقشه، زمانی و جغرافیایی بررسی کنیم.

بنا به تخمین‌ها، تا سال ۲۰۵۰ ده میلیون نفر هر ساله خواهند مُرد که احتمالاً از سرطان به عنوان عامل اصلی مرگ جلو خواهد زد. این ارقام به ما هشدار می‌دهد که به اقدام فوری برای پیشگیری از این تهدید نیاز داریم. مسئله مهم دیگر این است که فشار این مرگ‌ومیر به‌طور نابرابر توزیع می‌شود. منطقه آفریقای سیاه‌الترین مرگ‌ومیر ناشی از مقاومت میکروبی را داشته است. و این تمام داستان نیست. در واقع آفریقای سیاه همین‌طور بالاترین مرگ‌ومیر ناشی از ابتلاء به عفونت‌های غیر ضد میکروبی را هم داشته است. در نتیجه، در این‌گونه مناطق پیشگیری از عفونت و افزایش دسترسی به آنتی‌بیوتک‌ها تاثیر بیشتری بر نرخ کلی مرگ‌ومیر خواهد داشت.

ورای جغرافیای منطقه‌ای، این فشار احتمالاً روی دوش اقلیت‌های اقتصادی و اجتماعی و جنسیتی است. مرگ این آدم‌ها مهم نیست؟ آینده ما ناگزیر با مسئله میکروب‌های مقاوم گره خورده است. اما می‌توان فشار عفونت‌های مقاوم به دارو را به حداقل رساند، که برای این کار باید به آسیب‌پذیرترین گروه‌ها رسیدگی کرد و راهی را انتخاب کرد که فشار را کم کند، خواه با کنترل عفونت، یا دسترسی بهتر به داروها، یا برنامه‌ریزی دقیق برای درمان‌های غیر دارویی، اما هر کار قرار است بکنیم باید از همین امروز شروع کنیم.

دانشمندان بحران مقاومت میکروبی را اغلب با بحران تغییر اقلیم مقایسه می‌کنند، یعنی آنتی‌بیوتک‌ها و کربن را معضلاتی می‌دانند که همین حالا باید برای‌شان اقدام کرد تا از فاجعه‌ای در فردا پیشگیری شود. در حالی که تصور غالب این است که آینده ما با مقاومت میکروبی قابل پیشگیری است و می‌توان به روش‌هایی آن را مهار کرد، مثلاً توسعه آنتی‌بیوتک‌های جدید و استفاده بهتر از آنتی‌بیوتک‌های موجود. اما برای زندگی با این میکروب‌ها شاید چارچوب انطباق‌گزینه بهتری باشد. در این چارچوب درمان پزشکی دارویی راه اصلی نیست بلکه ساخت و ارتقای زیرساخت بهداشت و سلامت عمومی اهمیت بیشتری دارد.

ضمناً ادبیات و آماری که برای تهییج نگرانی‌ها درباره مقاومت میکروبی به کار می‌رود نیازمند رسیدگی است. اصطلاح آخرالزمانی پسا-آنتی‌بیوتیک که از آینده بدون پزشکی مدرن و بازگشت به عصر پیشا-آنتی‌بیوتیک خبر می‌دهد، شاید غیرسازنده باشد. هر چند این بی‌شبهت به واکنش‌ها به تغییر اقلیم طی دو دهه گذشته نیست، تحقیقات نشان داده است که نگاه آخرالزمانی به مقاومت میکروبی می‌تواند مردم را به انفعال بکشاند، و آنها را به تقدیرگرایی یا حتی بی‌اعتقادی به اصل ماجرا بکشاند.

شکی نیست که عصر پسا-آنتی‌بیوتک شروع شده است و ما نمی‌توانیم صرفاً به توسعه آنتی‌بیوتک‌ها به همان شیوه‌ای که در قرن بیستم داشتیم تکیه کنیم و این‌طور فرض کنیم که هر وقت به آنها نیاز داشتیم در دسترس هستند. نمی‌توان توقع داشت که داروهای معجزه‌آسا و درمان‌های قطعی فشار تکامل تقریباً یک قرن را به حالت قبل برگرداند.

دنباله مطلب در صفحه ۴۹

مرگ‌ومیر سالانه، ناشی از میکروب‌های تکامل یافته و مقاوم در برابر داروهای مدرن، بیش از مجموع مرگ‌ومیر ناشی از مالاریا و ایدز است. تا سال ۲۰۵۰ مقاومت میکروبی/آنتی‌بیوتک، از سرطان به عنوان عامل اصلی مرگ در جهان جلو خواهد زد. آخرالزمان میکروبی خیلی وقت است که آغاز شده و ما باید یاد بگیریم چگونه با آن زندگی کنیم. شاید در خبرهای پزشکی اصطلاح همه‌گیری خاموش یا هشدارهایی درباره ابرمیکروب‌ها خوانده باشید. ممکن است خودتان هم به نوعی مقاومت میکروبی دچار شده باشید و دکتרתان از تجویز آنتی‌بیوتک برای شما خودداری کرده باشد.

آنهایی که بدشانس هستند و به عفونت مقاوم-به-دارو مبتلا می‌شوند، باید منتظر کشف آنتی‌بیوتک بعدی باشند و اگر این اتفاق نیفتد باید یک دوره طولانی درمان را طی کنند تا بدن‌شان از سیستم دفاعی خودش برای مبارزه با عفونت استفاده کند. متأسفانه برای بسیاری از مبتلایان، این نوع بهبود ناممکن است. احتمالاً بیماران، خانواده‌ها و کارکنان بهداشت در آینده دل‌شان برای داروهای آنتی‌بیوتک‌ها تنگ شود که زمانی خیلی زود معجزه می‌کردند و کسی قدر آنها را نمی‌دانست.

برای همین، آینده بدون آنتی‌بیوتک ناخوشایند به نظر می‌رسد. ادبیاتی که برای چنین آینده‌ای استفاده می‌شود، اغلب ماهیت آخرالزمانی دارد و مثل ادبیات مربوط به تغییرات اقلیمی است. اما مثل ماجرای تغییر اقلیم، این هشدارها هم درباره آینده دور نیست. مقاومت آنتی‌بیوتک یا ضد میکروبی خیلی وقت است که شروع شده است. مقاومت به آنتی‌بیوتیک وقتی رخ می‌دهد که میکروب‌ها تکامل پیدا می‌کنند و داروهای را که ما برای درمان عفونت‌ها کشف کردیم خنثی می‌کنند یا آنها را دور می‌زنند. این پدیده می‌تواند در تمام اشکال حیات میکروبی رخ دهد: ویروس‌ها، انگل‌ها، قارچ‌ها،

Pouyan's music

Teaches piano & keyboard Children & adults

Dj Pouyan Live music

For all occasions

(925) 963-7982



ای با دیگران آگاهانه و ناخودآگاه به طور مستقیم و غیر مستقیم، خواسته و ناخواسته پیامی را با کلام و یا رفتار انتقال داده شده و گوشه هایی از باورها و ارزشهای حاکم به اندیشه ها در تعامل قرار می گیرند می بایست در

برقراری رابطه با دیگران و تأمین نیاز ارتباطی مخاطبان ضمن آشنایی با ویژگی ها و نیازهای حاکم بر نفسانیان انسان ها خود را به موثرترین شیوه ها و روش های روانشناختی ارتباط مسلح نمائیم، چرا که هر نوع تقویت، تغییر، کنترل و هدایت رفتار موثر در کوچکترها و بزرگترها مستلزم برقراری ارتباط با ایشان و متاثر کردن حوزه شناختی و عواطف و احساسات آنان است. بدیهی است در این رهگذر تأثیرپذیری کودکان و نوجوانان در نتیجه برقراری ارتباط متقابل و خوشایند، فراگیر و دوست داشتی با الگوهای محبوب و مطلوب فوق العاده قابل ملاحظه است. در هر حال برخی از عوامل موثر در برقراری ارتباط و حفظ و استمرار یک رابطه مطلوب و خوشایند با دیگران بخصوص اعضای خانواده از این قرارند.

- ۱- ویژگی های شخصیتی و نیازهای روانی و اجتماعی معاشران و مخاطبان
- ۲- موضوع و یا محتوای پیام مورد نظر در فرایند ارتباط
- ۳- شرایط و موقعیت برقراری ارتباط
- ۴- روش برقراری ارتباط و انتقال پیام
- ۵- ویژگی های الگوهای بزرگسال و مروجان ارزش های اخلاقی

در اینجا به اختصار شماره یک را توضیح خواهیم داد:

ویژگی های شخصیتی و نیازهای روانی و اجتماعی معاشران و مخاطبان: توجه به ویژگی ها و نیازهای عاطفی و روانی همه معاشران و مخاطبان به ویژه اعضای خانواد، نزدیکان و خویشان، بزرگترها و کوچکترها، کودکان و نوجوانان، از مهم ترین مبانی روان شناختی اجتماعی و اولین گام در روان شناسی ارتباط است. در برقراری و حفظ یک ارتباط قوی، پایدار و سازنده و پویا با شناخت ویژگی های زیستی، ذهنی، عاطفی و اجتماعی، تمایلات، علائق و انگیزه ها، بازخوردها و نگرش ها، نیازهای روانی معاشران و مخاطبان از نزدیکان و وابستگان، کودکان و نوجوانان و نظام ارزشی حاکم به اندیشه و افکار ایشان، اساسی ترین عامل در جهت رسیدن به اهداف برقراری ارتباط است. در همین ارتباط می بایست توجه داشت که از جمله ویژگی های حاکم به نفسانیات انسان ها این است که همه انسان ها، کوچکتر و بزرگترها، بچه ها، نوجوانان، دخترها و پسرها، زنها و مردها، جوان ها و میان سال ها، پیرزن ها و پیرمردها، نزدیکان و آشناها، همسایه ها و غریبه ها، فامیل ها و همشهری ها، نیازمند توجه و تکریم و محبت اند. آری قانون حاکم به نفسانیان آدمی چنین است که:

همه انسان ها فطرتاً محبت پذیر و قهر ستیزند.

همه انسان ها تشویق پذیر و تنبیه گریزند.

همه انسان ها تایید طلب و انتقاد گریزند.

همه انسان ها تکریم پذیرند و تحقیر گریزند.

دنباله مطلب در صفحه ۴۹

رابطه

دکتر غلامعلی افروز - استاد دانشگاه تهران

همه انسانها نیازمند رابطه و برقراری ارتباط با دیگران هستند. چرا که انسان اصالتاً موجودی است اجتماعی و حیات و زندگی پویا و مولد آدمی در گروه روابط بین فردی و ارتباطات موثر و مفید و متقابل با دیگران است. به سخن دیگر بدون ارتباطات موثر اجتماعی و تعامل بین فردی، انسان نمی تواند به رشد مطلوب و شکوفایی شخصیت خود برسد.

بخش قابل توجهی از تبلور استعدادها و شکفته شدن توانمندی ها، و معنا یافتن قابلیت ها و مسئولیت پذیری ها و تحول شخصیت متعادل و متعالی انسان در نتیجه حیات اجتماعی، به برداشت های مشاهده ای، پیوند های خانوادگی، اکتساب های آموزشگاهی و تجارب زندگی جمعی فراهم می گردد، به طوری که هرگونه محرومیت از روابط مطلوب و منطقی با دیگران و دورماندن از زندگی پویایی اجتماعی زمینه اضطراب و افسردگی و عقب ماندگی فرهنگی را هموار می نماید. اما اولین جوانه های ارتباط بین انسان ها در حریم خانواده پدیدار می گردد، و اگر بخواهیم دقیق تر سخن بگوییم نقطه آغازین ارتباط و روابط دو انسان را به تصویر بکشیم، زیباترین تصور نمایشی از تأثیر پذیری فرزند(جنین) در داخل رحم از خلق و خوی مادر خواهد بود.

روابط درون خانوادگی از اهمیت و حساسیت فوق العاده ای برخوردار است و چگونگی این روابط نقش به سزایی در شکل گیری نگرش ها و بازخوردهای اجتماعی، آمادگی و توسعه مهارتهای اجتماعی اعضای خانواده خواهد داشت. به طور کلی چگونگی روابط درون خانوادگی بیشترین تأثیر را در توان و نحوه برقراری و استمرار رابطه با دیگران را در بین اعضای خانواده خواهد داشت. پایه و اساس روابط درون خانوادگی بر محور رابطه زن و شوهر(پدر و مادر) استوار است. نحوه ارتباط فی مابین زن ها و شوهرها می تواند ترسیم گر چگونگی روابط بین پدرها، پسرها، مادرها و دخترها، خواهرها و برادرها و بلکه عروس ها و مادرشوهرها و نوه ها و مادربزرگها و... باشد.

رابطه خوشایند و آرام بخش زن ها و شوهرها نه تنها مناسب ترین بستر رشد و شکوفایی و تعالی شخصیت آنها را فراهم می نماید، بلکه چنین رابطه ای بین پدرها و مادرها نیاز همیشه فرزندان را به رابطه ی گرم و خوشایند و دوست داشتنی با اولیای خود تأمین می نماید. برقراری رابطه خوشایند و موثر و پایدار و تعالی بخش بین انسانها به ویژه اعضای یک خانواده متعادل و متعالی از بیشترین اهمیت برخوردار است. در این مجموعه سعی گردید، به گونه ای که مقدور و میسر بوده است، روابط موجه و مطلوب درون خانوادگی مورد بحث و بررسی قرار گیرد. اما قبل از آن که به تشریح و تحلیل برخی از روابط مهم درون خانوادگی بپردازیم، بسیار مناسب خواهد بود که به طور خلاصه به مبانی و عوامل موثر در برقراری ارتباط و حفظ و استمرار یک رابطه موثر و انتقال پیام ها و ارزش ها اشاره گردد.

عوامل موثر در برقراری ارتباط و استمرار رابطه ها: به طور کلی برای اینکه بتوانیم بستر مناسبی برای برقراری ارتباط و حفظ و استمرار یک رابطه پایدار و موثر با دیگران، بالاخص با اعضای خانواده و نزدیکان و آشنایان و همکاران و معاشران پدید آوریم، ناگزیر می بایست به عوامل موثر در برقراری، حفظ و تقویت روابط انسانی و ارتباطات اجتماعی توجه خاص مبذول داشته باشیم. با عنایت به این که در هر ارتباط و رابطه

گروه همایش دوستان

هر چهارشنبه از ساعت ۷ عصر الی ۹:۳۰

در ZOOM با برنامه های متنوع

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 448 947 9662 Password: 426754

(408) 221-8624

انجمن فردوسی

دومین و چهارمین جمعه هر ماه

از ساعت ۷ عصر الی ۹ در ZOOM

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 97091203116

Password: 987654

پوکی استخوان مخصوص سالمندان نیست، جوانان هم در خطرند

ایندیپندنت

سلامتی استخوان‌ها یک مسئله جدی است و افراد بسیاری در جهان پوکی استخوان دارند. ضعیف شدن استخوان‌ها به شکستگی‌های ناگهانی منجر می‌شود و حتی می‌تواند به مرگ مبتلایان منجر شود. بنا به گزارش واشنگتن پست، حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد افرادی که دچار شکستگی لگن شده‌اند، در عرض یک سال می‌میرند. این امر به دلیل کاهش تحرک و عفونت‌های احتمالی رخ می‌دهد. با وجود این، کارشناسان می‌گویند پوکی استخوان که عامل اصلی این مشکل است، کمتر تشخیص داده می‌شود، درمان نشده می‌ماند و آنچه‌ان که باید به آن توجه نمی‌شود. این موضوع هنوز در کانون توجه بسیاری از بیماران و پزشکان قرار ندارد. در عرض شش ماه پس از شکستگی ناشی از پوکی استخوان، خطر شکستن مجدد بیشتر است.

دلورس شوبک، متخصص غدد درون‌ریز و محقق در سانفرانسیسکو، می‌گوید: «زمانی که به دیدن پزشک تان می‌روید، ممکن است ۱۵ دقیقه وقت داشته باشید که طی آن فشار خون، وزن و کلسترول را بررسی می‌کنند و سپس احتمالاً در مورد مشکل تان صحبت می‌کنید. به این ترتیب پوکی استخوان در انتهای فهرست قرار دارد و اغلب بررسی نمی‌شود، حتی در مورد زنان مسن‌تر. همین امر مطرح کردن این مشکل از طرف زنان را، در صورتی که پزشکان پیگیری نکرده باشند، ضروری می‌کند. در واقع همه زنان بالای ۵۶ سال باید غربالگری شوند. توصیه می‌شود که زنان ۶۵ سال و بالاتر برای آزمایش تراکم استخوان برنامه‌ریزی کنند. زنان ۶۴ ساله و جوان‌تر که یائسه شده‌اند هم باید از پزشک بپرسند که آیا به این آزمایش نیاز دارند یا خیر. به‌ویژه اگر در معرض عوامل خطر بالینی از جمله سیگار کشیدن، نوشیدن بیش از سه وعده الکل در روز و مصرف پردنیزون یا سایر داروهای گلوکوکورتیکوئیدی قرار دارند. پوکی استخوان در افراد مسن شایع‌تر است. در سال ۲۰۲۰، حدود ۱۲.۳ میلیون آمریکایی بالای ۵۰ سال به آن مبتلا شده‌اند. به دلایلی که عمدتاً هورمونی‌اند، تعداد زنان مبتلا به پوکی استخوان چهار برابر مردان است. زنان طی هفت



سال پس از یائسگی، زمانی که سطح استروژن محافظ استخوان کاهش می‌یابد، تا ۲۰ درصد از تراکم استخوان شان را از دست می‌دهند. بیش از ۷۰ درصد از شکستگی‌های مربوط به پوکی استخوان در زنان گزارش شده است. به گفته کارشناسان، پیشگیری از پوکی استخوان باید سال‌ها قبل از بروز چنین مشکلاتی آغاز شود. توجه به سلامتی استخوان باید از کودکی و نوجوانی، زمانی که دارای اوج توده استخوانی‌اند، آغاز شود. این توجه مصرف کلسیم کافی، هزار و ۲۰۰ میلی‌گرم در دو یا سه دوز در طول روز برای زنان بالای ۵۰ سال، و تا هزار واحد ویتامین

دی در رژیم غذایی یا مکمل‌ها را شامل می‌شود. انجام دادن ورزش‌هایی که بدن را به مقابله با گرانش وادار می‌کند، برای تقویت استخوان‌ها مناسب است. فعالیت‌هایی مانند پیاده‌روی و بالا رفتن از پله‌ها توصیه می‌شود. ورزش‌هایی با شدت بیشتر مانند زومبا هم بسیار مناسب است. فعالیت‌های تقویت‌کننده ماهیچه‌ها مانند بلند کردن وزنه و تمرین‌های تعادلی از جمله تای‌چی و یوگا خطر شکستگی ناشی از سقوط را کاهش می‌دهند. برخی از پزشکان هم برای جایگزینی کاهش استروژن، تقویت استخوان‌ها و کاهش شکستگی در زنان جوان یائسه هورمون‌درمانی را تجویز می‌کنند. البته نکته منفی افزایش خطر سکنه مغزی و حملات قلبی برای زنان ۶۰ ساله یا بالاتر یا ۱۰ سال پس از یائسگی است.

در این میان پزشکان مصرف برخی داروها را نیز توصیه می‌کنند. از جمله دسته‌ای از داروها به نام بیس فسفونات‌ها که با نام‌های تجاری فوزامکس، بونیوا و رکلاست شناخته می‌شوند. این داروها سلول‌های استخوانی را هدف قرار می‌دهند و بافت استخوانی را تجزیه و دوباره جذب می‌کنند. برخی از آنها را می‌توان به صورت خوراکی هر روز، هر هفته یا هر ماه مصرف کرد. برخی دیگر هم به صورت تزریقی ویریدی هر سه ماه یک بار تجویز می‌شوند. دسته دیگر از داروها به جای کاهش سرعت تخریب، استخوان می‌سازند. البته فواید تمام استخوان‌سازها در عرض حدود دو سال از بین می‌رود.

دنباله مطلب در صفحه ۴۹



حسن لشگری

Pine Press Printing and Copying

با مدیریت ایرانی به همراه کادری مجرب و با داشتن پیشرفته ترین دستگاه های چاپ و ارائه بهترین سرویس در کلیه امور چاپی برای هموطنان عزیز

- ◆ Self & Full Service Copying
- ◆ Perfect Binding
- ◆ Tape Binding
- ◆ Laminating
- ◆ GBC Binding
- ◆ Wire-O-Binding
- ◆ Saddle Stching
- ◆ Graphics Services
- ◆ Fold, Perf & Scoring



- ◆ Manuals
- ◆ Data Sheets
- ◆ General Printing
- ◆ Newsletters
- ◆ Catalogs
- ◆ Invoices
- ◆ Business Cards
- ◆ Letterhead
- ◆ Presentation

Tel: (408) 730-2552 ◆ Fax: (408) 773-1000

info@pinepress.com

www.pinepress.com

Serving our clients since 1985

با بیش از ۳۳ سال تجربه

1330 S. Mary Ave., Sunnyvale, CA 94087

ادامه مطلب رابطه... از صفحه ۴۷

همه انسان ها دوستدار محبت و تعلق خاطرند. همه انسان ها دوستدار وحدت شخصیت و رهایی از تعارض ها و تضادها هستند. همه انسان ها آرامش خواه و امنیت طلبند. همه انسان ها دوست دارند در محیطی سرشار از صمیمیت و صفا زندگی کنند. همه انسان ها دوستدار موفقیت و گریزان از شکست و ناکامی هستند. همه انسان ها دوست دارند اعتماد به نفس قوی داشته باشند. همه انسان ها، به خصوص بچه ها دوست دارند با رفتار و گفتار و اندیشه خود ابراز وجود کنند. همه انسان ها دوست دارند به هويت فردی و ویژگی های شخصیتی آنها توجه شود. همه انسان ها فطرتا دوستدار مهربانی و صمیمیت هستند. همه انسان ها، به خصوص کوچکترها، دوست دارند با الگوهای محبوب رفتاری همانند سازی کنند. همه انسان ها، به ویژه نوجوانان و جوانان دوست دارند سرمشق و الگوی مهربانی برای چگونگی زیستن داشته باشند. همه انسان ها، به خصوص کودکان و نوجوانان دوست دارند که همواره مورد حمایت و پشتیبانی الگوهای بزرگسال و محبوب خود باشند. همه بچه ها دوست دارند که پدران و مادران آنها مهربان ترین پدرها و مادرها باشند. همه پدرها و مادرها دوست دارند فرزندانشان سالم و صالح و مهربان و صمیمی باشند. همه دوست دارند با آنها صمیمانه و متواضعانه و شفیقانه و حکیمانه صحبت نمایند. و همه از رفتار مغرضانه و متکبرانانه، غریبانه و حاکمانه و تنبیه گرانه و تهدید گرانه ناخرسند و گریزانند. همه دوست می دارند نقطه آغازین ارتباط با ایشان به دور از زبان انتقاد و با اذعان به ویژگی های مثبت و توانمندی های ارزشمند آنها باشد. به عبارت دیگر در برقراری ارتباط با دیگران شایسته و بایسته آن است که با انگیزه و اراده و نیت و هدفی متعالی، بیانی گیرا و پرجاذبه و با بهره گیری از واژه های مثبت و خوشایند و تاییدگر نقاط قوت شخصیت طرف مقابل به میدان ارتباطات موثر انسانی وارد شویم. هرگز در مقام ارشاد و هدایت و تربیت و اصلاح رفتار معاشران به ویژه کودکان و نوجوانان، در ارتباط اولیه با قیافه ای عبوس و گرفته و حالتی عصبانی و پرخاشگر با ایشان مواجه نشویم و شخصیت آنان را تحقیر نماییم. بنابراین تلاش کنیم که در آغاز ارتباط کلامی و هنگام مخاطب قرار دادن نزدیکان و دوستان بالاخص کودکان و نوجوانان به صورت حاکمانه و وعظ و نصیحت ننشینیم و به طور مستقیم نقاط ضعف و یا ناتوانی های احتمالی آنان را مورد توجه قرار ندهد و متذکر نشویم. بدون تردید در بین معاشران ما کودکان و نوجوانان بیشتر از دیگران به رابطه صمیمانه و رفیقانه با الگوهای محبوب بزرگسال نیاز دارند. آنان با همه وجود خریدار چهره متبسم و مصمم ما و گل واژه های محبت هستند. بنابراین به رغم همه مشکلات و نارسایی های احتمالی، همواره باید خودمان را به واژه ها و عبارت مهر آمیز و تاییدگر شخصیت و نقاط قوت رفتاری ایشان مجهز کنیم. چرا که تجربه نشان داده است بسیاری از رفتارهای نامطلوب و سازش ناپافته و یا کجروی های اجتماعی برخی از کودکان و نوجوانان و جوانان عمدتاً ناشی از آن است که معاشران بزرگسال ایشان به نیازهای روانی و عاطفی آنها توجه چندانی مبذول نداشته و وجودشان را از بذره های مهر و محبت، تایید و تشویق و تکریم شخصیت خالی گذاشته اند، و همین خلا عاطفی و پریشانی خاطر زمینه بروز غالب اختلالات رفتاری است. بدیهی است بعضا به هنگام برقراری ارتباط با کودکان و نوجوانان و یا جوانانی که به دلیل برخی از رفتارهای نامطلوب ایشان نسبت به آنها نگرش یا بازخورد چندان مثبتی نداریم، یکپارچگی شخصیت و همه نیازهای عاطفی و روانی آنها را نادیده می پنداریم و در نهایت کم توجهی زبانی جز زبان تهدید و انتقاد به کارمان نمی آید. درحالی که همان گونه که بیشتر اشاره گردید همه انسان ها، سالم و خطاکار، آرام و پرخاشگر، با ادب و بی ادب به زبان تایید و محبت و تکریم دیگران نیاز دارند. و زبان تایید و تشویق و تکریم و رفتار محبت آمیز می تواند موثرترین داروی درمان برای بسیاری از رفتارهای ناهنجار و کژروی های فردی و انحرافات اجتماعی باشد. لذا همیشه باید به نیازهای عاطفی و روانی معاشران و مخاطبان خود از کودکان و بزرگسالان و نیز ایشان به تایید و تکریم توجه داشته باشیم.

ادامه مطلب اطلاعات حقوقی... از صفحه ۳۵

دعوی کیفری در دادسرا مطرح می شود و اگر قابل پیگیری تشخیص داده شد به دادگاه کیفری ۲ و یا کیفری ۱ می روند. پرونده هایی که در دادگاه کیفری یک بررسی می شوند برای تجدیدنظر خواهی به دیوان عالی کشور فرستاده می شوند. بعضی جرایم خاص هم مستقیماً در دادگاه مطرح می شود و مرحله دادسرا ندارد. نتیجه رسیدگی: شاید تا اینجای بحث برای شما جذاب نبوده باشد ولی نتیجه رسیدگی قطعاً مورد توجه شماست. در انتهای بررسی قضایی، در دادگاه های کیفری، متهم اگر مجرم شناخته شود به مجازاتهای بدنی (مثل اعدام شلاق یا زندان) یا مجازاتهای مالی (دیه و پرداخت پول به حساب دولت) محکوم می شود و البته ممکن است به بازگرداندن مال یا جبران خسارت وارده هم محکوم شود. ولی در پرونده های حقوقی خواهان به خواسته خود می رسد یا نمی رسد. اگر به خواسته خود برسد، خواننده محکوم می شود، آن کاری را که خواهان می خواسته انجام دهد، مثلاً ماشین را پس بدهد، برای خانه سند رسمی تنظیم کند یا همسرش را طلاق بدهد و یا پول خسارت را بدهد. بنابراین امکان گرفتن خسارت هم در دادگاه حقوقی وجود دارد و هم در دادگاه کیفری. این که طرح دعوا در کدام یک به سود شماست، به تشخیص وکیل یا مشاور حقوقی نیاز دارد.

ادامه مطلب رستاخیز میکروبی... از صفحه ۱۴۷

در این صورت، گزینه های ما چیست؟ شاید بهتر باشد نگاه آخرالزمانی را به عنوان آینده محتوم کنار بگذاریم و بیشتر بر اکتشافات جاری تمرکز کنیم. فعلاً تنها گزینه ما این است که همین حالا با مشکل روبرو شویم، یعنی به جای تسلیم شدن به تقدیرگرایی آخرالزمانی یا خیال بافی تکنولوژیک برای آینده، باید هنجار جدید را بپذیریم و قبول کنیم در عصر طلایی آنتی بیوتیک ها به سر نمی بریم که هر دهه کلاس جدیدی از آنتی بیوتیک ها کشف و وارد بازار شود. و به جای توجه به سناریوهای رستاخیز گونه بهتر است نگاهی دقیق به آنچه درباره این مشکل کشف شده بیندازیم، و این که چگونه به این جا رسیدیم، و چه طور می توانیم به پایدارترین و منصفانه ترین شکل با آن زندگی کنیم. در عمل روبرو شدن با مشکل مقاومت میکروبی و مدیریت رستاخیز پس-آنتی بیوتیک مستلزم آن است که در رابطه خودمان با حیات میکروبها تجدیدنظر کنیم و میکروبهای مقاوم به دارو را به عنوان بخش دائمی از زندگی مان بپذیریم. همین طور به جای ترساندن مردم از آینده، باید آنها را در حل مشکل دخیل کرد، نه این که صرفاً از آنها خواست از مصرف بیش از حد آنتی بیوتیک خودداری کنند. ابتکاراتی از جمله Microbes Among Us برای مشارکت دان دانش آموزان و همین طور Tiny Earth Project برای یافتن راه حل هایی در حیط خانه های خودمان، چند نمونه از این دست ایده هاست. استفاده از بازی های ویدیویی برای آموزش تاریخچه مقاومت میکروبها راهی نوآورانه در نشان دادن این موضوع به کودکان بوده و این که دنیای ما چگونه ساخته شده است. در هر حال، مقاومت میکروبها معضلی است که باید به طور جمعی و با توسعه شیوه های پایدار، امروز به مقابله با آن پرداخت و از شدت آن در فردا کاست.

ادامه مطلب پوکی استخوان... از صفحه ۴۸

برخی از متخصصان پوکی استخوان هم توصیه می کنند که افراد با تراکم استخوان پایین یا شکستگی های اخیر درمان را با یکی از داروهای استخوان ساز شروع و برای حفظ فواید آن، داروی ضد تحلیل رفتن استخوان مصرف کنند. دانشمندان در سراسر جهان روی داروها و رویکردهای درمانی جدید برای پوکی استخوان کار می کنند. برخی هم در حال تحقیق روی درمان از طریق سلول بنیادی اند که احتمال دارد ترمیم شکستگی ها را تسریع کند. سن عامل خطر مهم برای استخوان های ضعیف است. استخوان ها نه تنها پس از یائسگی شکننده تر می شوند، بلکه به دلیل ضعیف تر شدن ماهیچه ها و مصرف داروهایی که باعث خواب آلودگی می شوند، احتمال افتادن نیز بیشتر است. سایر عوامل خطر در زنان و مردان عبارتند از مصرف سیگار و الکل زیاد و داشتن سابقه خانوادگی پوکی استخوان. بیماری هایی مانند ایدز هم به از دست دادن نسبتاً سریع توده استخوان کمک می کند. کم وزن بودن یا مصرف داروهای استروئیدی، افتادن و شکستگی های پیشین هم از دیگر عوامل موثر در این بیماری اند.

ادامه مطلب چگونه می توان ... از صفحه ۲

پس چه باید کرد؟ ابتدا باید گزینه‌های خود را ارزیابی و اولویت‌بندی کنیم. در منطقه جنگی، اشتباه است که به همان اولین نفری که می‌بینیم، کمک کنیم. در عوض، باید بکشیم تا بفهمیم که چه کسی بیش از همه محتاج کمک است، شبیه به همان کاری که پزشک مسئول تعیین اولویت درمان در بیمارستان انجام می‌دهد. چنین کاری آسان نیست. پرداختن به ضروری‌ترین نیازها به این معناست که بپذیریم که نخواهیم توانست به بعضی افراد کمک کنیم. به همین ترتیب، در زندگی عادی، باید به مشکلاتی بپردازیم که در اولویت قرار دارند، این امر بدان معناست که بپذیریم که نخواهیم توانست به همه مشکلات رسیدگی کنیم.

سپس باید اقدام کنیم. طبیعی است که نخواهیم با مقایسه درد و رنج یک نفر با درد و رنج یک نفر دیگر، چنین تصمیم‌هایی بگیریم. اما در عین حال اشتباه است که از مشاهده درد و رنج دیگران چنان از پا در آییم که، بر اثر استیصال، به کلی از توجه به درد و رنج آنها رویگردان شویم، این هم درست نیست که آن قدر غرق تلاش برای حل معضلات اخلاقی شویم که هرگز هیچ کاری نکنیم. در وضعیت اضطراری، شما سعی می‌کنید که تا جایی که در توان دارید به تعداد هرچه بیشتری از مردم کمک کنید، و این هدف را با جدیت و تعهد دنبال می‌کنید. به نظرم همین امر در مورد تلاش برای انجام کار خیر در زندگی روزمره هم صادق است. به عقیده فیلسوفان اخلاق مدرن، در اکثر موارد این حق انحصاری هر فرد است که تصمیم بگیرد چه کار کند. این فیلسوفان بر قیدوبندهای اعمال ما، فهرستی از «منهیات»، تمرکز می‌کنند. به عبارت دیگر، آنها نه به «اوامر» یا «بایدها» بلکه به «نواهی» یا «نبایدها» می‌پردازند. این کار تنها در صورتی معقول است که واقعیت اخلاقی به واقعیت اطراف من در اتاق نشیمن خانم در آکسفورد شباهت داشته باشد. اما وقتی در منطقه جنگی زندگی می‌کنیم چنین کاری چندان معقول نیست.

بی‌تردید هر عملی، حتی اعمال معطوف به کمک به دیگران، قیدوبندهایی دارد، برای مثال، جز در حادترین موارد نباید برای دستیابی به خیر بزرگ‌تر، به قتل یا سرقت متوسل شد. اما در منطقه جنگی، وضعیت چنان حاد است که باید بر تأثیر اعمال خود تمرکز کنیم. ممکن است که شب هنگام یک پزشک حاضر در منطقه جنگی پس از مرور اتفاقات آن روز با خود فکر کند: «پیش از آن که دست به کار شوم باید از فلان بیمار به شکل بهتری رضایت می‌گرفتم»، اما دغدغه اصلی‌اش این خواهد بود: «آیا به اندازه‌ای که می‌توانستم به دیگران هم کمک کردم؟»

متأسفانه وضعیت اضطراری که در آن به سر می‌بریم به زودی پایان نخواهد یافت. به احتمال قریب به یقین، تا زمانی که من و شما زنده‌ایم این وضعیت ادامه خواهد یافت. به همین دلیل، اخلاقی رفتار کردن، مواظبت کردن از خودمان را هم در بر می‌گیرد. مادر بزرگ من در زمان جنگ جهانی دوم در «بلچلی پارک» (مرکز رمزگشایی بریتانیا) کار می‌کرد، همان‌جایی که آلن تورینگ موفق به شکستن رمز پیام‌هایی شد که نازی‌ها توسط دستگاه انیگما ارسال می‌کردند. مادر بزرگم به شدت کار می‌کرد، و در نتیجه دچار اختلال روانی شد. اما یادم هست که وقتی بچه بودم با شور و اشتیاق تعریف می‌کرد که شب‌ها در بلچلی پارک می‌رقصیدند. او کار درستی می‌کرد که می‌رقصید.

اگر می‌خواهیم وضعیت دنیا را بهبود بخشیم، نمی‌توانیم صرفاً بر این تمرکز کنیم که اوضاع چقدر بد است. در عوض، باید بر این تمرکز کنیم که برای بهبود اوضاع چه کاری از ما برمی‌آید. تفاوت میان این دو واقعاً چشمگیر است. حتی با اهدای بخش کوچکی از درآمد سالانه خود به کارآمدترین سازمان‌ها می‌توانید جان یک کودک را نجات دهید، یا هزاران حیوان را از درد و رنج رهایی بخشید، یا از انتشار گازهای گلخانه‌ای می‌زانی معادل بارندگی کرینی مادام‌العمر تعداد زیادی از مردم جلوگیری کنید، یا احتمال وقوع فاجعه جهانی تمام‌عیار را کاهش دهید.

هر قدر که بکشیم و موفق شویم، باز هم مشکلات دنیا کاملاً از بین نخواهد رفت. باز هم ممکن است که دوست‌تان بمیرد. باز هم ممکن است که آن کودک از درد فریاد بکشد. اما نباید از یاد برد که ما می‌توانیم اوضاع را بهبود بخشیم: با تفکر و استدلال دقیق، تمایل به اولویت‌بندی، و به لطف تمرکز و عزم راسخ می‌توانیم در پایان عمر، دنیایی بهتر از دنیای زمان تولدمان را ترک کنیم.

ادامه مطلب چرا افکار عمومی... از صفحه ۹

در فیلم منتشر شده از هم‌کلاسی‌های آرمیتا که این بار هم توسط خبرگزاری آرمیتا منتشر شده است، دوستان او که نوجوانان ۱۶ ساله هستند، هر دو از عبارات‌های یکسان مثل اصابت سر بین در و سکوی مترو استفاده می‌کنند. آنها که در یک مکان هستند، بدون نگاه کردن به دوربین و با اضطراب صحبت می‌کنند. از سوی دیگر، بررسی‌های دقیق‌تر فایل این صحبت‌ها که مشخص نیست در چه شرایطی ضبط شده، نشان دهنده تعداد دفعات «کات» خوردن آن است.

یک بی‌هوشی و چندین بازداشتی: آخرین بازداشتی ماجرای بی‌هوش شدن دانش‌آموز در مترو مادرش بود. بر اساس گزارش سازمان حقوق بشری «هنگاو»، «شهین احمدی»، مادر آرمیتا گراوند ۱۲ مهر ۱۴۰۲ توسط نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران بازداشت شده است. در این گزارش که روز پنجشنبه ۱۳ مهر ۱۴۰۲ منتشر شد، آمده است، احمدی در محوطه بیمارستان فجر تهران توسط نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی بازداشت و به مکانی نامعلومی منتقل شده است. هه‌نگاو به نقل از یک فرد آگاه نوشته است که بازداشت مادر این دانش‌آموز با توسل به خشونت رخ داده و از سر نوشت و محل نگه‌داری او اطلاعی در دست نیست. گفته شده است که نیروهای امنیتی خانواده احمدی را تهدید کرده‌اند تا از رسانه‌ای کردن این خبر خودداری کنند. ساعتی پس از انتشار این گزارش اما خبرگزاری «میزان»، ارگان رسانه‌ای قوه قضاییه خبر بازداشت مادر آرمیتا گراوند را تکذیب کرد. پیش از آن نیز خبر بازداشت دو هم‌کلاسی آرمیتا منتشر شده بود. بر اساس خبر منتشر شده، دو دوست همراه آرمیتا گراوند دست‌کم پنج ساعت بازداشت بوده و برای سکوت درباره علت اصلی آسیب به او و تکرار روایت حکومت مقابل دوربین تحت فشار قرار گرفته‌اند.

«مریم لطفی»، خبرنگار روزنامه «شرق» اولین بازداشتی این پرونده بود. او روز دهم مهر ۱۴۰۲ برای تهیه گزارشی در این رابطه به بیمارستان محل بستری آرمیتا گراوند مراجعه کرده بود که توسط پلیس امنیت تهران بزرگ بازداشت شد. او را البته ساعتی بعد از زندان «اوین» آزاد کردند. گذشته از افرادی که حول موضوع آسیب دیدن آرمیتا گراوند بازداشت شده‌اند، به گزارش «شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان»، رییس حراست وزارت آموزش و پرورش روز چهارشنبه ۱۲ مهر ۱۴۰۲ با حضور در محل مدرسه محل تحصیل آرمیتا و با تهدید معلمان این دانش‌آموز تأکید کرده است که انتشار هر گونه خبر یا حتی عکسی از او در شبکه‌های اجتماعی جریمه سنگینی خواهد داشت و معلم خاطی مستقیم اخراج خواهد شد.

مصاحبه روزنامه اینترنتی «فراز دلی»، با پدر آرمیتا گراوند نیز روز ۱۲ مهر ۱۴۰۲ به طرز عجیبی حذف شد. این رسانه که در ایران فعال است، به نقل از «احمد گراوند»، پدر آرمیتا نوشت: «حقیقتاً من اطلاع چندانی از وضعیت آرمیتا ندارم. در بیمارستان نیستم. سر کارم. چند روزی است که از آرمیتا خبری ندارم. من در جریان نیستم. تا جایی که خبر دارم، در کما است. فقط همین را می‌دانم.» این مصاحبه تنها ساعتی پس از انتشار از سایت «فراز دلی»، حذف شد و «مازیار خسروی»، سردبیر این رسانه انتشار این گفت‌وگو را از سوی رسانه تحت نظارت خود «اشتباه بزرگ» و موجب «اطلاع‌رسانی غلط» دانست. این رسانه بدون اشاره به جزئیات اشتباه بزرگ رخ داده، مصاحبه را حذف کرد.

چرا بیمارستان نظامی؟: آرمیتا توسط اورژانس شهرداری به بیمارستان فجر، بیمارستان نظامی وابسته به نیروی هوایی ارتش منتقل شده است. انتقال آرمیتا گراوند به یک بیمارستان نظامی برای افکار عمومی این سوال را پیش آورد که آیا در آن منطقه بیمارستانی غیر نظامی نبود تا این دختر جوان به آن منتقل شود؟ معاون عملیات اورژانس استان تهران روز پنجشنبه ۱۳ مهر ۱۴۰۲ به این سوال چنین پاسخ داد: «نیروی اورژانس پس از انجام اقدامات اولیه درمانی، شرح حال را بیان می‌کنند و مناسب‌ترین مرکز درمانی به او اعلام می‌شود. مناسب‌ترین مرکز درمانی لزوماً نزدیک‌ترین بیمارستان نیست بلکه یکی از پارامترها است. تجهیزات بیمارستان مقصد و ظرفیت پذیرش نیز جزو عوامل تعیین کننده در اعزام افراد است.» او در ادامه ادعا کرد دو بیمارستان «معیری» و «شفا یحیائیان» که البته به ایستگاه متروی شهدا نزدیک‌تر هم هستند، بیمارستان تخصصی ارتش بودی‌اند. این در حالی است که یک جست‌وجوی ساده نشان می‌دهد که در اطراف ایستگاه متروی شهدا بیمارستان‌های «امام حسین» و «سینا» نیز هستند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۱**

ادامه مطلب چرا افکار عمومی... از صفحه ۵۰

بیمارستان امام حسین در تهران از جمله بیمارستان‌های وابسته به «دانشگاه شهید بهشتی» است و اتفاقاً دارای کلینیک تخصصی مغز و اعصاب نیز هست. در بیمارستان سینا نیز یک کلینیک فوق تخصصی مغز و اعصاب وجود دارد.

بنابراین صداقت معاون عملیات اورژانس استان تهران در پاسخ به سوال چرایی اعزام آرمیتا به بیمارستان نظامی به سادگی زیر سوال می‌رود، به‌ویژه که بر اساس گزارش‌های رسیده، جو امنیتی بر بیمارستان و خیابان‌های منتهی به بیمارستان فجر نیروی هوایی تهران حاکم است و عجیب‌تر آن که سایت بیمارستان فجر که محل بستری آرمیتا گراوند است، دسترسی مراجعه‌کنندگان به دو لینک «بخش‌های بیمارستان» و «آشنایی با بیمارستان» را از دسترس خارج کرده است. این در حالی است که سایر بخش‌های سایت در دسترس است.

پرونده آرمیتا گراوند زوایای پنهان دیگری نیز دارد و امید می‌رود در روزهای آتی روشن شود. واقعیت اما این است که پس از روزی که این حادثه برای آرمیتا پیش آمد، تقریباً در اغلب ایستگاه‌ها و خطوط مترو نیروهای انتظاماتی که در افکار عمومی به عنوان حجاب‌بان شناخته می‌شوند، حضور ندارند. مأموریت این نیروها، جلوگیری از ورود آقایان به واگن‌های اختصاصی زنان اعلام شده بود ولی آنها هم‌زمان در موضوع تذکر درباره حجاب و پوشش نیز حضور فعالی داشتند.

هنوز مشخص نیست غیب شدن یک‌باره این عوامل از سطح مترو با حادثه رخ داده برای آرمیتا گراوند ارتباط دارد یا آن که سیاست کلی شهرداری تهران در این باره تغییر کرده است. پیش از این اما بارها از متروها تصاویری در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های حکومتی ایران منتشر شده بود که در آنها مأموران و نیروهای لباس شخصی، به دفعات به زنان بدون حجاب تذکر می‌دهند و گاه این تذکرات به درگیری‌های لفظی و فیزیکی منجر شده‌اند.

هر شکستی یک درس برای حرکت رو به جلو است. ما از شکست‌ها بیشتر از موفقیت‌هايمان درس می‌گیریم. اجازه ندهیم شکست متوقف مان کند. شکست شخصیت را می‌سازد.

وحد زمردی

مدرس و کارشناس موسیقی
با بیش از بیست سال تجربه



تدریس کلاس‌های آواز، تار، ستار، تنبور، پیانو،
ریتم خوانی، سلفژ و صداسازی و تئوری موسیقی

۹۲۴۴-۷۴۵ (۴۰۸)

www.vahidzomorodi.com

ادامه مطلب فریدون فروغی... از صفحه ۴۵

بی‌تردید اگر فروغی پس از شهرت فزاینده حاصل از موفقیت چشمگیر ترانه «نماز» در سال ۱۳۵۱ به روال منطقی کارش ادامه می‌داد باید مثل دیگر هنرمندان آثار بیشتری از او منتشر می‌شد اما تا حوالی انقلاب فعالیت‌های او بسیار اندک و پراکنده است. فرهاد نیز پرکار نبود اما فرهاد بنا به خلق و خوی خود، بیش از سالی یکی‌دو ترانه اجرا نمی‌کرد و این روال شخصیت هنری‌اش بود، در حالی که فروغی به فعالیت بیشتر علاقه داشت. او از دی ۱۳۵۰ تا دی ۱۳۵۱ در دوره‌ای که چندان هم شناخته‌شده نبود، شش ترانه منتشر کرد و توقع می‌رفت که این روال را ادامه دهد اما چنین نشد و بعد از ترانه «نماز» تا زمان انقلاب اسلامی تنها حدود ۱۰ ترانه خواند. بسیاری از هنرمندان در ایام انقلاب اسلامی تصور می‌کردند که اتفاقی مثبت رخ داده است و فعالیت هنری به شکل مطلوب‌تری انجام خواهد شد. فروغی هم یکی از آنها بود. او در سال ۱۳۵۹ ترانه مشهور «یار دبستانی من» را برای فیلم «از فریاد تا ترور» خواند، ترانه‌ای که بدل به سرودی اعتراضی شد که در ۴۰ سال اخیر بارها در اعتراضات خیابانی خوانده شده است. هرچند انقلاب اسلامی هنوز جوان بود و هرج‌ومرج و بی‌قانونی و ابهاماتی وجود داشت اما اجازه انتشار کاست این ترانه با صدای فروغی صادر نشد. این همان دورانی است که فروغی دوباره پرکار شده اما باز هم متوقف می‌شود. از زمان انقلاب تا سال ۱۳۶۰ فروغی ترانه‌های «روسی»، «کوچه شهر دلم»، «بت‌شکن»، «قریه من»، «حُقه /مشدی ماشالا»، «دو تا چشم سیاه داری»، «طلوع خونین»، «طاهره»، «یار دبستانی» و «شیاد» را می‌خواند. یعنی در دو سه سال به میزان چشمگیری فعالیت می‌کند.

دقیقاً مشخص نیست که فروغی را در چه سالی دستگیر و روانه زندان و تبعید کردند. اما به احتمال زیاد او در سال ۱۳۶۰ دچار ممنوعیت و تبعید می‌شود. و معلوم هم نیست که دقیقاً به چه علتی دستگیر و تبعید می‌شود. فارغ از موسیقی اعتراضی‌اش، گروهی دلیل این مسئله را بهائیت زاده بودن فروغی می‌دانند اما این موضوع چندان مورد بحث قرار نگرفت. فروغی در اواخر دهه ۱۳۶۰ به تهران باز می‌گردد. هومن اژدری می‌گوید که در سال ۱۳۷۲ آگهی آموزش گیتار توسط فروغی را در روزنامه می‌بیند و این گونه به سراغش می‌رود.

بعد از دوم خرداد و در سال ۱۳۷۷ ماجرای کنسرت در کیش و چند اجرا در هتل «آنا» رخ می‌دهد. این اتفاق سبب می‌شود که فروغی دوباره نسبت به دریافت مجوز و فعالیت خوش بین شود اما پس از چند سال دوندگی و رفت‌وآمد چند، به اصطلاح، تهیه‌کننده به خانه‌اش در نهایت به او اعلام می‌شود که نمی‌تواند کار کند. به گفته برخی از نزدیکانش به شکل بسیار توهین آمیزی به او اعلام می‌شود که این دوندگی‌ها راه به جایی نخواهد برد.

آخرین و تنها ترانه‌ای که از او به شکل رسمی در ایران بعد از انقلاب منتشر شد، «می‌تراود مهتاب» به آهنگ‌سازی فردین خلعتبری بود که در سال ۱۳۷۹ برای فیلم «دختری به نام تندر» خوانده شد. در حالی که فریدون فروغی آماده بود تا بعد از نخستین نمایش فیلم در سالن با کت و شلوار و پایبوت به روی صحنه برود از حضورش ممانعت کردند. سرانجام وقتی مُرد، یا به روایتی خودکشی کرد، با این تصورات دست‌وپنجه نرم می‌کرد که گروه‌های امنیتی-اطلاعاتی در مسند تهیه‌کننده به خانه و زندگی‌اش نفوذ کرده‌اند. درست و غلطش دیگر چندان مهم نیست. مسئله این است که زندگی این هنرمند به ویرانی گذشت. هنرمند متفاوتی که می‌توانست با کمی آسایش آثار بیشتر و بهتری را خلق کند، مدام در کش‌وقوس سانسور، ممنوع‌الکاری، بازخواست و بازجویی بود، حتی در دوران پهلوی.

توجه فوری

درخواست مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا برای اهدای پوشاک گرم، کیسه خواب، پخش مواد غذایی و احتیاجات زمستانی به بی خانمان‌ها.

بی خانمان‌ها در شهرهای مان احتیاج به توجه ما دارند. در این سرمای سرد، مرکز اسلامی شمال کالیفرنیا برای تهیه و جمع‌آوری پتو، پوشش‌های گرم، کیسه خواب و غیره به کمک شما نیازمند است.

برای دریافت اطلاعات بیشتر و مشارکت در این کار نوع دوستانه، لطفاً با ما تماس حاصل فرمایید.

۷۶۰۰-۸۳۲ (۵۱۰)

suzaun.hirbod@iccnc.org

یک بررسی نشان می‌دهد که باندهای مواد مخدر و قاچاقچیان ۶۰ درصد از این کودکان را در فحشا، بیگاری و هرزه نگاری از کودکان مورد استثمار قرار می‌دهند. نکته قابل توجه این که نیمی از تحت تعقیب‌ترین جنایتکاران اداره مهاجرت و گمرک آمریکا، مرتکبان مکزیکی قاچاق کودکان هستند.

رسانه‌های اجتماعی نیز به نوبه خود دسترسی قاچاقچیان انسان به قربانیان را تسهیل کرده‌اند. یک سازمان فعال در زمینه مبارزه با قاچاق انسان می‌گوید که ۵۵ درصد از قربانیان قاچاق جنسی در آمریکا در سنین ۷ تا ۱۱ سال از طریق برنامه‌ها و وبسایت‌های رسانه‌های اجتماعی استخدام می‌شوند و به همین دلیل موارد آدم ربایی در این زمینه تا حدی کاهش یافته است. هرزه نگاری به عنوان یکی از دلایل رشد قاچاق انسان در آمریکا به دلیل پیامدهای گسترده از جمله موضوع‌هایی است که مورد خشم عمومی قرار گرفته است. آسیب پذیرترین کودکان در آمریکا، کودکانی هستند که در خانواده‌های تک والد بزرگ شده‌اند، این کودکان ۱۱ برابر بیشتر از دیگر کودکان در معرض خطر آسیب و آزار جسمی و جنسی قرار دارند. برای دریافت کمک و یا اطلاعات بیشتر، می‌توانید با شماره تلفن ۷۸۸۸-۳۷۳-۸۸۸ تماس بگیرید.

در تحریر کتابش مسالک المحسنین، از سوی علما و امر شاهزاده کامران میرزا به ضاله بودن کتاب می‌داند (اندیشه‌های طالبوف، تبریزی همان، صص ۹-۱۱) همچنین آزرده‌گی او از «مشایخ محترمه»، از متن نامه‌ای که به مخاطب نامعلوم نوشته است آشکار است: «اگر نوشته جات بنده معنی داشت، مشایخ محترمه چنان سرزده تکفیر نمی‌کردند و اگر بنده لامحاله صاحب سواد بودم، عربی می‌دانستم و فارسی نوشتن می‌توانستم تألیفاتی در معلومات به مجمع ادبا تقدیم می‌کردم و گرنه عیب جویی و بذله‌گویی را کسان دیگر از بنده بهتر می‌گویند، ولی چون بنده در خارج بودم ترس و واهمه نمی‌کردم، قدری بی‌پرده گفتم و نوشتم. حالا حمد خدا را ایرانی‌گوینده و نویسنده زیاد دارد که بنده شرم‌منده را از یاد برده (یعنی) مجله ۱۳۴۱، ش. ۱۵، ش. ۴، ص ۱۷۹) آدمیت معتقد است به «حقیقت طالبوف زود واداد. نمایندگان آذربایجان هم به طور کلی و به هر ملاحظه‌ای همتی به خرج ندادند که حضور وی را به جد بخواهند و مجلس نیز نامصم ماند... رفتار خود طالبوف و زودرنج او، سستی همشهریانش به هر انگیزه‌ای و از همه مهمتر بی‌تصمیمی هیئت مدیره مجلس در خور ایراد است» (اندیشه‌های طالبوف تبریزی، همان، ص ۱۱) اما میرعلی منافی با استناد به مقاله‌ای از طالبوف در روزنامه ارشاد (باکو، س ۱۹۰۹، ش ۴۷) معتقد است که انصراف طالبوف از قبول نمایندگی علتی عمیق‌تر از «واداد» و «زودرنجی» داشته است. در این مقاله طالبوف به افشای مضمون تلگرام صد کلمه‌ای خود در ششم محرم ۱۳۲۵/۱۹۰۷ به تهران می‌پردازد. آنجا که گفته است: «کجاست مشروطه؟ دوباره که دزدان قدیم بر سرکارند، و نشان می‌دهد از آنجا که طالبوف اصول واقعی مشروطیت را برقرار ندیده از قبول نمایندگی سرباز زده است. طالبوف در مقاله خود می‌نویسد: «قوایی که سعی می‌کنند سلطنت را تقویت کنند و اشخاصی که امضایشان در ازای گرفتن مواجب در دفاتر مخفی ثبت است، در حمایت مافوق خود یعنی شاهزاده - که به سهم خود شخص شیر و پستی است - از تلگرام صد کلمه‌ای من در شش محرم که اعمالشان را به اتهام جنایاتشان محکوم کردم در صدد انتقام برآمده‌اند و به طلاب شیخ فضل‌الله متوسل شده‌اند و آنها کتابهای مرا کتب ضاله خوانده‌اند و خود میرزا عبدالرحیم را «کافر» و «مرد ملعون» نامیده‌اند (میرعلی منافی، میرزا عبدالرحیم طالبوف، باکو، ۱۹۸۶).

۳- تبریز، روزنامه ۱۶ محرم ۱۳۲۹/۱۹۱۱، ش ۹.

۴- مسائل المحیات، تفلیس، ۱۳۲۴/۱۹۰۶، ص ۴۹ - ۵۰: «از آقا رضا، که مرد فاضل و شاعر است، پرسیدم تازه چه دارید؟ گفت: جامع المعقول و المنقول نزد شما نشسته. من چه می‌دانم و چه داشته باشم؟ گفتم: چرا فروتنی و شکسته نفسی می‌کنی؟ ده هزار جلد کتاب داری. دینیه معلومات شما به ده نفر عالم کافی است. گفت: نه خیر. آنچه من و امثال من می‌دانیم السنه اموات است یا معلوماتی است که از حیث انتفاع عصر افتاده و جزو افسانه شده. آنچه آقا احمد می‌داند امروز به کار خود و دیگران می‌خورد همه دنیا محتاج آن معلومات است. هر چه ما می‌دانیم در روی کاغذ ملت دیگر باید بنویسیم و با عینک فرنگی باید بخوانیم. معلومات ما وقتی کافی بود که احتیاج مردم این قدر وسعت نداشت مرادده ملل با این تقریب خارج تصور نبود.»

۵- کتاب احمد، استانبول، ۱۳۲۲، ۱۹۰۴، ص ۸۱، در اصل «لوس بیار» (Luce Bayard) نوشته شده که ظاهراً تحریف ژان ژاک روسو است.

۶- رساله ایراد، نسخه خطی، ش ۱۴۹، کتابخانه ملی ایران، آثار آخوندوف، ج ۲، بادکوبه ۱۹۶۱، صص ۳۷۴-۳۹۲

۷- ظاهراً مقصودش «دایرةالمعارف» است.

۸- سفینه طالبی یا کتاب احمد، حاشیه ص ۱۴۵

از آثار یاد شده، تنها در کتاب احمد یا سفینه طالبی، مسالک المحسنین و سیاست طالبی می‌توان نظریات طالبوف را در نقد ادبیات جستجو کرد. البته در مسائل الحیات نیز اشاره‌ای طنز آمیز به ادبیات معاصر خود دارد که آن را «السنه اموات» خوانده است. (۴)

کتاب احمد یا سفینه طالبی: در این اثر، طالبوف از سوی احمد، فرزند خیالی هفت ساله خود، به طرح پرسش‌هایی درباره علوم و کشفیات علمی عصر می‌پردازد و پاسخ‌های روشنگری از پدر می‌شنود. مضمون این پرسش‌ها و پاسخ‌ها البته امروز ساده و آسان می‌نماید، اما در آن زمان در بیان مفاهیم علمی به زبان ساده بسیار مهم بوده و طالبوف در این زمینه از پیشروان است. طالبوف خود می‌گوید که در نوشتن کتاب احمد از امیل Emile ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) الهام گرفته و خواسته احمد مشرقی و احمد مغربی را تطبیق نماید. (۵)

طالبوف در این کتاب به فقدان کتاب تاریخ، در معنی علمی و امروزی اش، در زبان فارسی اشاره می‌کند و از کتاب‌های به اصطلاح تاریخی زمان خودش، که جز توصیف کلی از جنگ‌ها و کشور گشایی‌ها نیست، انتقاد می‌کند و از آن‌جا که در این نقدها به شیوه متکلفانه نویسندگان این‌گونه کتاب‌ها اشاره دارد خالی از نقد ادبی نیست. اظهارات او در این زمینه یادآور نقد آخوندزاده درباره تاریخ روضه الصفاست. (۶) می‌نویسد: «تاریخ در همه السنه عالم هست و خواهد بود، مگر در زبان فارسی. این عیب بزرگ و نقص کبیر ما وقتی اصلاح می‌شود که کتاب لغتی نیز داشته باشیم، (۷) به این معنی که لفظ تاریخ هنوز در وطن ما معنی اش مجهول است. هر وقت کتاب لغت معنی او را معلوم نمود یحتمل بعد از آن هرچه بنویسند برطبق معنی تاریخ بنویسند، زیرا که اگر بعد از دو بیست سال احوالات یک جنگ یا یک واقعه تاریخی ملی را بخوانی اسامی غالب و مغلوب یا خاطی و صائب را نخواهی دانست و مکرر القاب غریب و عجیب را تذکر خواهی نمود، حتی واقعه در عهد کدمامین شاه است معلوم نخواهد شد، زیرا که به جای نام شاه، «خاقان مقفور» و «پادشاه مبرور» و یا «حضرت ظل‌الله غازی» و «بهادر خان» و غیره ثبت شده. این چه تاریخ است؟ با این همه باز نقلی نبود، اگر اصل مطلب را صحیح و ساده می‌نوشتند که با مطلب سقیم لامحاله در میان الفاظ غلیظ و تملق آمیز یکجا مفقود نمی‌شد. مگر تاریخ وقایع نادرشاه حاکی از صد یک شجاعت و تدابیر فوق‌العاده اوست؟ هر کس سفر نادرشاه را به هرات و هند و تدابیر صائبه او را در عبور پنجاب و مقابله محمدشاه و فتح دهلی در کتب خارجه خوانده، حق دارد دقت مولف را حک و اصلاح نماید و همچنین هر فارسی‌دانی که اقلاً تاریخ ایران سرجان ملکم را در زبان فارسی دیده باز به حک و اصلاح دقت مولف محق است. و اگر گوئیم تاریخ داریم خودمان را فریفته ایم» (۸) در نقد کتاب احمد باید گفت که آنچه گاهی در این کتاب از زبان کودک هفت ساله در مقولات فلسفی و علمی و اجتماعی روایت می‌شود، با شخصیت سنی او تطبیق نمی‌کند. همچنین برخی آموزش‌های پدر به فرزند (از قبیل تاثیر معجون «ژن شن خطایی» در طول عمر و شاه بلوط در درمان مفاصل) فاقد اعتبار علمی است، اما به هر حال نشان دهنده معلومات و اعتقادات عامیانه آن عصر است و روی هم رفته این ضعیف در مقابل ارزش کلی کتاب، به عنوان یکی از نخستین رمان‌های علمی (Science Fiction) فارسی که به بیان علوم جدید به زبانی ساده پرداخته قابل چشم‌پوشی است.

۱- منابع اصلی ما در نوشتن زندگی‌نامه میرزا عبدالرحیم طالبوف چنین است: محمد قزوینی یادگار، مجله ۱۳۲۷ ش ۵، ش ۴، ص ۵، ص ۸۶، ایرج افشار، یغما، مجله، ۱۳۳۰ ش، سال ۴، ش ۵، فریدون آدمیت اندیشه‌های طالبوف تبریزی، تهران، ۱۳۶۳.

۲- در بیان علت بازنگشتن طالبوف به تهران و شرکت نکردن او در مجلس شورا روایات مختلف است. از جمله این که صادق مستشار الدوله و حسن تقی زاده نمایندگان تبریز علت را در سالخوردگی و تاری چشم طالبوف دانسته‌اند (یعنی مجله، ۱۳۳۰ ش، ص ۴، ش ۵، صص ۲۱۶-۲۱۷) یحیی دولت‌آبادی علت را در دوستی طالبوف با میرزا علی اصغرخان اتابک صدراعظم ناصرالدین شاه دانسته و اینکه چون در آن زمان اتابک مورد انتقاد آزادی خواهان و نمایندگان آذربایجان بود به تهران نیامد تا در مخالفت با دوست خود شرکت نکرده باشد. دولت‌آبادی در دیداری که از طالبوف در قفقاز کرده می‌نویسد طالبوف اعتقادش این است که امین السلطان در سفر آخری که به ایران آمد نیتش درباره ملت صادق بود و جز قصد اجرای مشروطیت مقصدی نداشت (حیات یحیی، ۱۲۳۰ ه.ق. ج ۳، ص ۱۱۴) اما احمد کسروی علت را در آزرده‌گی طالبوف از انتقاد ملایان و تکفیر کتاب‌های او می‌داند (تاریخ مشروطه ایران ۱۳۴۰ ش، ص ۲۳۱) فریدون آدمیت به استناد نامه طالبوف به میرزا فضل‌علی آقا، نماینده تبریز، نظر کسروی را تأیید می‌کند و علت را رنجش طالبوف

ادامه مطلب نقد و بررسی فیلم... از صفحه ۱۶

ادامه مطلب بهترین کشورها... از صفحه ۲۰

در واقع، «Anatomy of a Fall» همان گونه که از نامش بر می آید، اثری درباره سقوط و انحطاط یک جامعه است. جامعه‌ای که حتی در داخل دستگاه عدل که می‌بایست شواهد و مدارک، گناهکار بودن یا نبودن متهم را آشکار کند، علناً تحت تأثیر پیش‌زمینه ذهنی قرار می‌گیرد. اتفاقی که بارها در طول قصه مطرح می‌شود و در آن تقابل واقعیت و برداشت ذهنی شکل می‌گیرد و این سؤال را برای تماشاگر مطرح می‌کند که آیا اصلاً واقعیت اهمیت دارد یا صرفاً آنچه که جامعه می‌پذیرد مورد توجه است!

«Anatomy of a Fall» در این زمینه عملکرد هوشمندانه‌ای دارد. فیلم در همان ابتدای آغاز دادگاه این سؤال را مطرح می‌کند که آیا نوشته‌های زن صرفاً روایتی تخیلی است یا تجربیات زندگی شخصی در قالب یک رمان! این سؤال به اشکال مختلف در طول قصه بارها مورد پرسش قرار می‌گیرد و در نهایت زمانی که شواهد از بیان واقعیت درباره مرگ همسر عاجز می‌شود، بحث استدلال ذهنی مطرح می‌شود. جایی که واقعیت نادیده گرفته می‌شود و گزینه انتخاب به میان می‌آید، انتخاب بر سر گناهکار بودن یا نبودن.

«Anatomy of a Fall» از این حیث یکی از دقیق‌ترین آثار دادگاهی چند سال اخیر به شمار می‌رود که به خوبی توانسته نابودی بنیان خانواده را به تصویر بکشد و در عین حال، تلاش برای فرار از واقعیت و چالش‌های باور عمومی در خصوص یک قتل را به چالش بکشد. مارا تن دادگاهی که در آن افسار مختلف جامعه از روان‌شناس گرفته تا پزشک، به جای استناد به شواهد، به ناخودآگاه خویش رجوع می‌کنند و با پیش‌زمینه ذهنی خودشان درباره نزدیکی زن اظهار نظر می‌کنند.

(پاراگراف آخر بخش‌هایی از داستان را لو می‌دهد) «آناتومی یک سقوط» بیش از دو ساعت و نیم دیالوگ دارد و صبر زیادی برای تماشا می‌طلبد. با این حال، جذاب‌ترین دیالوگ فیلم، دیالوگ بسیار کوتاهی است که بین مادر و فرزند در انتهای فیلم برقرار می‌دهد. جایی که پسر به مادر می‌گوید: «می‌ترسیدم برگردی خونه» و مادر هم در پاسخ می‌گوید: «من هم می‌ترسیدم به خونه برگردم!». دیالوگی که پس از هفته‌ها بررسی شواهد و عیان شدن زندگی شخصی پرتلاطم مادر در مقابل دیدگان فرزند در دادگاه بیان می‌شود. دیالوگی که با ظرافت این نکته را بیان می‌کند که نه پسر و نه مادر، هرگز آدم‌های سابق نیستند و حالا باید به یک درک جدید از موقعیتی که در آن قرار گرفته‌اند برسند، درکی که هیچکس نمی‌داند آیا بر اساس واقعیت شکل گرفته یا انتخاب عامدانه دروغ.

ادامه مطلب مشقی تازه... از صفحه ۱۹

به بار در خانه مرا زدند. معلوم شد کلید ماشین را خانم در ماشین جا گذاشته. دو بار آمدند و گفتند کلید صندوق پست را جا گذاشتیم. تا حالا همسایگان بسیار کمک کردند تا آنچه خریده بودیم به خانه آوریم. گاهی یک گوشه خانه چراغش روشن نمی‌شود. از همسایه کمک می‌گیریم و می‌آید درستش می‌کند. تا حالا هزار بار دختر همسایه آمده کامپیوتر مرا درست کرده. تا حالا نیز همان دختر همسایه، کیسه زبال خانگی ما را از دستمان گرفته و برده انداخته در ظرف بزرگ زباله. با این حساب ما نمی‌توانیم مثل بعضی بگوئیم مهربانی مرده.

زنده باد لحاف خوش رنگ، گرم و زیبای ایرانی: آدمی که پا به سن می‌گذارد، از لحاظ جسمانی، ناتوان و گاه نازک اندام می‌شود. هوای پاییز و زمستانی ادیتش می‌کند و باید همواره لباس گرم و مناسب بپوشد. یکی از دوستان سالمند من، شب و روز جوراب به پا دارد و پیوسته ژاکت می‌پوشد. غالباً نیز پنجره اتاقش را می‌بندد و اگر دری در پیچه‌ای یک گوشه خانه اش باز باشد فوراً می‌گوید ببندید. دیروز پیش او بودم. دل پری داشت از بلاپوش روانداها و پتوهای آمریکائی. می‌گفت: «هیچ کدام شب‌ها گرم نمی‌کنند، سردم می‌شود. آرزو می‌کنم یک لحاف گرمی بخش و خوش رنگ ایرانی داشته باشم. هر جور هست می‌دهم از ایران برایم بیاورند. هنوز هم در وطن لحاف دوز داریم. هرچی بخواهی یکنفره، دو نفره، برایت می‌دوزند». پرسیدم: «لحافی چقدر؟» گفت: «به من گفتند هشت صد هزار تومان. به دلار چیزی نمی‌شود. من یک لحاف وطنی را به صد بلاپوش غربی نمی‌دهم. اگر بد می‌گم بگوئید بد میگی.»

زهره پلنگ می‌شود: مردی ناچار شده بود چند ماهی به سفر برود. نام زنش هم زهره بود. زهره هم دائم دامن سیاه می‌پوشید. آن مرد قبل از رفتن به دوستش گفت: «اگر زهره خطائی کرد، پنهانی یک گوشه دامنش علامت کوچک سفیدی بگذار». مرد یک ماهی بود سفر رفته بود. زهره خطاها کرده بود. دوستش نامه‌ای به او نوشت که «هرچه زودتر از سفر برگرد. زود برنگردی زهره پلنگ می‌شود».

از جمله علاقمندان این ارزیابی، نمایندگان کشورهای هستند که می‌خواهند رتبه کلی خود را در بین کشورهای جهان ارتقاء دهند. چون این لیست در سه حوزه صنعت توریسم، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و تجارت خارجی تأثیرگذار است. این‌ها سه مولفه مهم در تولید ناخالص داخلی کشورها بوده و عواملی هستند که نشان می‌دهد مردم بقیه کشورها چقدر مشتاق هستند به کشوری سفر کنند یا چقدر مایلند با آن کشور تجارت کنند.

کشورهای آمریکای شمالی: آمریکا امسال از رتبه چهارم به پنجم افول کرد و از سال ۲۰۱۶ که این فهرست راه‌اندازی شده، در همین حول و حوش بوده است. تنها استثناء سال ۲۰۱۸ بوده که آمریکا به رتبه هشتم سقوط کرد. این سقوط ناشی از انتخاب جنجالی دونالد ترامپ به ریاست‌جمهوری بود که برداشت عمومی را نسبت به آمریکا در دنیا تغییر داد.

امسال در سه شاخص چالاک، کارآفرینی و قدرت آمریکا بیشترین نمره را کسب کرد، اما در شاخص کیفیت زندگی رتبه ۲۳ و در سهولت کسب‌وکار به‌طور شوک‌آوری رتبه ۵۹ را کسب کرد که این بیشتر به خاطر هزینه نیروی کار بوده است. چون به خاطر هزینه واقعا بالای نیروی کار، افراد نمی‌خواهند صنایع تولیدی خود را به آمریکا منتقل کنند.

در شاخص‌های یاد شده، کانادا بهتر عمل کرده و به‌طور کلی نمره ۹۹.۳ را به دست آورد نزدیک‌ترین به سوییس با نمره ۱۰۰ است. کانادا به دلایل کاملاً متفاوتی از آمریکا، رتبه دوم را دارد. برداشت عمومی این است که این کشور کیفیت زندگی بسیار عالی دارد و همین‌طور از آرمان اجتماعی بسیار نیرومندی برخوردار است. هرچند این دو کشور، مجاور هم در آمریکای شمالی واقع شده‌اند، کشورهایی بسیار متفاوت محسوب می‌شوند، و آنچه برای ارائه کردن دارند بسیار متفاوت به حساب می‌آید. مکزیک پارسال رتبه کلی ۳۳ را کسب کرد. هرچند این کشور نمره بالایی در شاخص ماجراجویی، میراث و نفوذ فرهنگی کسب کرده، در شاخص‌های تجاری نمره پایینی به دست آورده است.

فرانسه، آلمان و انگلیس: دو کشور اروپایی برای بالا رفتن در این لیست مشکل داشته‌اند: انگلیس و فرانسه. انگلیس در اولین سال تشکیل این لیست رتبه سوم را کسب کرده بود، اما تدریجاً افول کرد. امسال ۹ است که دلیل اصلی احتمالی آن، ناآرامی ناشی از برگزیت و بحران رهبری کشور بوده است. ریشی سوناک چهارمین نخست‌وزیر این کشور طی هشت سال گذشته است. فرانسه هم برای اولین بار از ۱۰ کشور برتر بیرون افتاد و امسال بعد از نروژ، در رتبه ۱۲ به سر می‌برد. فرانسه سقوط بدی داشته و این تا حدی به خاطر منازعات سیاسی بوده که در این کشور در جریان بوده و همین‌طور اقدامات تروریستی که طی این سال‌ها در آنجا رخ داده است. آلمان که در سال اول تشکیل لیست رتبه یکم بود، از آن موقع در بین ده کشور برتر بالا و پایین رفته است. این تا حدی به خاطر تغییر رهبری بوده، و تا حدی هم به خاطر جذب مهاجر. امسال در رتبه هفتم است که طی هشت سال از آغاز این تحقیق پایین‌ترین رتبه برای آلمان است.

قدرت چین: چین از رتبه ۱۷ پارسال، امسال به جایگاه ۲۰ بالا کشید. اما در شاخص قدرت بعد از آمریکا دوم است که این به خاطر نفوذ سیاسی و اقتصادی نیرومندتر آمریکا در دنیا بوده است. شاید در مورد هیچ کشوری به اندازه چین اختلاف برداشت وجود نداشته باشد. عده‌ای هستند که چین را تماماً تحسین می‌کنند، و عده‌ای هستند که از برخی اعمالش متنفرند، و تقریباً همه دنیا از چین هراس دارند که این تا حدی به خاطر قدرتی است که چین به دست آورده است. اما اقتصاد عظیم چین در حال کند شدن است، و سرمایه‌گذاری‌های ثابت بیشتر بدهی بالا می‌آورند تا رشد، و در بخش املاک هم رکود وجود دارد. باید منتظر رتبه‌بندی سال بعد باشیم چون رکود اقتصادی بیشتری را در چین شاهد خواهیم بود.

هند، ستاره طالع: هند به آهستگی خود را از رتبه ۳۱ پارسال بالا کشید و امسال ۳۰ شد. هر چند هند ده کشور برتر را جابه‌جا نکرده، ولی باید آن را زیر نظر داشت. این کشور از نظر شاخص آرمان اجتماعی امتیاز خوبی ندارد، اما پنجمین کشور از نظر پتانسیل رشد محسوب می‌شود. تصور عمومی این است که هند ستاره طالع و جای خوبی برای سرمایه‌گذاری باشد. اگر دنبال یک کشور در حال توسعه برای سرمایه‌گذاری می‌گردید، هند جای پرطرفداری است.

ده کشور برتر در لیست یادشده به ترتیب عبارتند از سوییس، کانادا، سوئد، استرالیا، آمریکا، ژاپن، آلمان، نیوزیلند، انگلیس و هلند.

هاکوب کورکیان، از ارامنه «ثروتمند و ایران دوست» در آن دانشگاه، ایجاد شده بود. به نوشته کتاب حکمت تمدنی، یارشاطر از سال ۱۳۴۰ که در نیویورک مستقر شد تا سال ۱۳۵۷، ارتباط نزدیکی با همکارانش در ایران داشت و از دور و نزدیک بر کارهای بنگاه ترجمه و نشر، انجمن کتاب و راهنمای کتاب نظارت می کرد و به کارهای بزرگی چون انتشار دانشنامه ایران و اسلام نیز اقدام کرد، اما کارایی و توانش به شکل روزافزونی در خدمت دانشگاه کلمبیا و گسترش دامنه ایران شناسی در آمریکا قرار گرفت.

هم زمان مطالعات ایران شناسی در دانشگاه کلمبیا بیشتر شد و یارشاطر با سمت استاد ایران شناسی به تدریس در آن دانشگاه پرداخت. در سال ۱۳۴۶ او مرکز مطالعات ایران شناسی را در دانشگاه کلمبیا تأسیس کرد که به مرور به یکی از فعال ترین مراکز ایران شناسی جهان تبدیل شد. این مرکز زیر نظر یارشاطر چند مجموعه کتاب منتشر کرد که در میان آنها «مجموعه میراث ایران» برجسته است که در آن آثار برگزیده ای از متون کهن فارسی و دیگر زبان های ایرانی به زبان انگلیسی و دیگر زبان ها ترجمه و منتشر شد. به نوشته کتاب حکمت تمدنی: «تاکنون ۳۶ اثر در ۳۸ مجلد به زبان های انگلیسی، فرانسه، آلمانی، ایتالیایی و ژاپنی در این مجموعه انتشار یافته است.» «مجموعه متون فارسی» در چهارده جلد، «مجموعه پژوهش های ایران شناسی»، «مجموعه ادبیات معاصر ایران» در نه جلد، «مجموعه هنر ایران» و ترجمه انگلیسی تاریخ طبری از جمله مهم ترین کتاب هایی است که از سوی این مرکز منتشر شده است.

دانشنامه ایران و اسلام: یارشاطر با آنکه در دانشگاه کلمبیا کار می کرد، اما مدام در حال سفر به ایران بود و کارهایش، از جمله بنگاه ترجمه و نشر کتاب، را نیز مدیریت می کرد. در سال ۱۳۴۸ او طرح خود برای اجرای دانشنامه ایران و اسلام را به بنیاد پهلوی پیشنهاد کرد که از سوی این بنیاد پذیرفته شد. شش سال بعد اولین دفتر دانشنامه، که بخشی از آن ترجمه دانشنامه اسلام (Encyclopedia of Islam) و بخشی هم مقاله های تألیفی درباره ایران باستان و جنبه های مربوط به مذهب شیعه است، منتشر شد.

به عقیده عبدالحسین آذرنگ، دانشنامه نگار معاصر: «تمدن و فرهنگ ایرانی در دانشنامه اسلام در قیاس با آنچه برای مثال به سهم عرب ها و ترکان عثمانی و دستاوردهایشان در عصر اسلامی مربوط می شد، جایگاه سزاوار خود را نداشت. این جایگاه با کار محققان، پژوهش عالمان و کوشش در راه یافتن حقایق و واقعیت ها به دست می آمد. اعاده حق فرهنگ و تمدن ایران به ایران و ایرانیان از برترین دستاوردهای یارشاطر در زمینه دانشنامه نگاری است.» یارشاطر از بهترین مترجمان آن زمان، مثل احمد آرام، برای ترجمه استفاده می کرد و در مقالات تألیفی نیز از پژوهشگران طراز اول استفاده می کرد. اولین دفتر دانشنامه ایران و اسلام در سال ۱۳۵۴ منتشر شد که در آن بیش از ۱۱۰ مقاله تألیفی در کنار مقالات ترجمه شده وجود داشت. تا پیش از انقلاب هشت دفتر دانشنامه در بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده بود و بعد از انقلاب نیز دو دفتر دیگر که قبلاً آماده شده بود منتشر شد و پس از آن سازمان دانشنامه مصادره و انتشار دانشنامه ایران و اسلام متوقف شد. **دانشنامه ایرانیکا:** یارشاطر بعد از سال ها کار در زمینه ایران شناسی به مشکلات و کمبودهای آن آشنا شده بود. خودش می گوید: «یکی از مشکلات عمده در تحقیقات ایران شناسی وجود نداشتن مرجع جامع و مستند و درخور اعتمادی بود که حاوی همه اطلاعات لازم درباره وجوه مختلف تمدن و تاریخ و فرهنگ ایران باشد. این کمبود را من پیوسته مدنظر داشتم و درصدد چاره آن بودم. نشر دانشنامه ایران و اسلام گامی در این راه بود، ولی وافی به تمام مقصود نبود. سرانجام، در سال ۱۳۵۱ درصدد برآمدم که مقدمات تألیف و انتشار دایرةالمعارف مفصل و دقیقی را برای رفع آن نقص فراهم نمایم.»

در اوایل دهه ۱۳۵۰، هم زمان با فعالیت های فرهنگی و تدریس در دانشگاه کلمبیا، یارشاطر تصمیم گرفت دانشنامه ای درباره ایران و اسلام به زبان انگلیسی منتشر کند. بودجه ای ۲ میلیون دلاری از سوی دولت ایران برای این کار در نظر گرفته شد و یارشاطر دفتر کوچکی در دانشگاه کلمبیا برای دانشنامه تهیه و کارش را شروع کرد. در پنج سال اول، ضمن ایجاد مقدمات کار، اولین دفتر دانشنامه با حمایت مالی سازمان برنامه و بودجه و زیر نظر بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شد. با وقوع انقلاب، بودجه آن از سوی سازمان برنامه و بودجه قطع شد و مدتی کار دانشنامه به تأخیر افتاد، اما با تلاش یارشاطر مؤسسه بنیاد علوم انسانی آمریکا بخشی از هزینه آن را قبول کرد و قرار شد بخش دیگر از سوی ایرانیکا با کمک مالی افراد علاقه مند تأمین شود.

وقتی به ایران آمد، در دانشگاه تهران به سمت دانشیار در کنار ابراهیم پورداود، در رشته زبان های باستانی به تدریس مشغول شد. در یکصدویست و نهمین جلسه شورای دانشکده ادبیات در اردیبهشت ۱۳۳۲ شمسی صلاحیت آقای دکتر احسان الله یارشاطر برای دانشیاری کرسی زبان اوستا و فارسی باستان به تصویب رسید. پنج سال بعد، وقتی استادش، ابراهیم پورداود، بازنشسته شد، کرسی فرهنگ ایران باستان در دانشگاه تهران به او سپرده شد. در همین زمان بنگاه ترجمه و نشر کتاب را در تهران تأسیس کرد.

او هم زمان با تدریس در دانشگاه، در زمینه لهجه های ایرانی، به خصوص زبان تاتی جنوبی، مطالعه و تحقیق می کرد و در سال ۱۳۳۹ در لندن از پایان نامه اش، «لهجه تاتی جنوب قزوین»، با راهنمایی والتر هنینگ دفاع کرد و از دانشگاه لندن دکترا گرفت. بعد از آن، یارشاطر مطالعاتش درباره مجموعه ای از گویش های ایران، که خودش آن را «تاتی-طالشی» می خواند، به طور مستمر ادامه داد و مطالعاتش با تشویق استادش، والتر هنینگ، همراه بود. او به روستاها سفر می کرد و درباره گویش ها و لهجه های ایرانی تحقیق و مطالعه می کرد. در سال ۱۳۳۵ او معاون رئیس انجمن شناخت لهجه های ایرانی، شد که برنامه ای برای بررسی لهجه های ایران و افغانستان بود و یارشاطر مسئول گردآوری لهجه های ایرانی بود. در این برنامه مطالعاتی چند ایران شناس خارجی نیز شرکت داشتند.

در سال ۱۳۳۶ با همکاری ایرج افشار و چند تن دیگر انجمن کتاب را بنیاد نهاد که یکی از نتایج فعالیت های آن انجمن کتابخانه های عمومی است که خدمات آن رایگان بود و به اعضا کتاب امانت می داد. از دیگر فعالیت های انجمن انتشار مجله راهنمای کتاب بود که به نقد، بررسی، معرفی و اخبار کتاب در ایران اختصاص داشت و یارشاطر مدیرمسئول و سردبیر آن بود و در نبود او ایرج افشار مسئولیت آن را بر عهده داشت. به گفته یارشاطر: «این نخستین مجله ای در ایران بود که نقد کتاب را موضوع خاص خود قرار می داد.» این انجمن، علاوه بر این، کتابخانه سیار داشت که واتی پر از کتاب بود و به روستاها می رفت و به روستاییان کتاب امانت می داد. هدف از تأسیس انجمن کتاب این بود که در ترویج کتب سودمند بکوشد و دستداران کتاب را در انتخاب کتاب یاری کند و از طریق انتقاد صریح و بی طرفانه در اصلاح کتب و پیشرفت کار نویسندگان قدم مؤثری بردارد.

در یک شماره از راهنمای کتاب یارشاطر در مطلبی با عنوان «دورنمای آینده» نوشت: «آنچه شوق زندگی را در درون ما زنده نگاه می دارد امید به آینده است. اگر امید داریم که فردا ما نیز در جهان دانش سهمی داشته باشیم و از گروه غافلان نباشیم، باید امروز برای آینده طرحی دقیق و روشن فراهم کنیم و اکنون به آن بپردازیم. چنین طرحی که آینده علمی ایران را روشن کند و انسان را به فردای امیدبخشی خوش دل سازد هنوز وجود ندارد.» در سال ۱۳۳۷ اولین جلد از داستان های شاهنامه فردوسی به قلم یارشاطر منتشر شد. در همین زمان او به عنوان استاد میهمان برای تدریس زبان های هندواروپایی به دانشگاه کلمبیا در آمریکا رفت.

یارشاطر بعد از پایان مأموریت یک ساله خود در دانشگاه کلمبیا در گزارشی به رئیس دانشکده ادبیات نوشت: «موادی که تدریس آنها بر حسب دعوت دانشگاه کلمبیا در سال تحصیلی گذشته به عهده این جانب گذاشته شده بود عبارت بود از: ۱- متون ادبی فارسی، ۲- تاریخ فرهنگ و تمدن ایران پس از اسلام و ۳- میراث ایران. همه این مواد متعلق به دوره های بعد از لیسانس بوده، از میان درس تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره های اسلامی بیش از سایر دروس دانشجو داشت. در نیویورک انجمنی از دانشجویان ایرانی و سایر دستداران فرهنگ و تمدن ایران تشکیل شد. مظاهر فرهنگ و هنر و ادبیات و تمدن ایران موضوع بحث جلسات آن بود و روی هم رفته جلسات آن بی توفیق نبود. در مدت اقامت خود در آمریکا این جانب کوشیدم تا در برآوردن انتظار دانشگاه کلمبیا و شناساندن فرهنگ و تمدن ایران و معرفی وجوه مطلوب کشور خود در حد مقدور کوتاهی نشود و نماینده نادرخوری از دانشگاه تهران نباشم، اما جز مدعی کوشش در این باب نیستم.»

بعد از این دوره یک ساله، دانشگاه کلمبیا از او خواست تا اقامتش را یک سال دیگر تمدید کند و در آن دانشگاه ادبیات فارسی درس بدهد. بعد از دو سال تدریس، به ایران بازگشت، اما اقامتش در ایران چند ماهی بیشتر طول نکشید و دوباره به دعوت دانشگاه کلمبیا تصدی کرسی مستقل زبان و ادبیات فارسی را بر عهده گرفت و به تدریس ادبیات فارسی و تاریخ تمدن ایران و اسلام مشغول شد که به همت

ایران بود، اما به شعر نو باور داشت و معتقد بود که ما در آستانه یک تحول اساسی در شعر قرار داریم. او حضور نیما و شاعرانی چون او را پاسخ‌گوی طرز تفکر و عواطفی از نسل امروز می‌دانست. یارشاطر در خرداد ۱۳۴۰ در حضور جمعی از دانشورانی مثل ذبیح‌الله صفا، حسام دولت‌آبادی، نادر نادرپور، یدالله رویایی، دکتر لطفعلی صورتگر و... در انجمن کتاب گفت: «امشب بیشتر کسانی که اظهارنظر کردند در انتقاد و تعریض بر شعر نو سخن گفتند. بنده اجازه می‌خواهم چند کلمه‌ای در دفاع از آن بگویم. مشکل عمده در لذت بردن از آثار نو کوششی است که باید برای درک آن و الفت با آن به کار برد. غالب ما با اشعار استادان کهن الفت داریم. آهنگ شعر آنها، تعبیرات آنها و تصورات شاعرانه آنها آسان است و در ذهن ما می‌نشیند و تارهای خاطر ما را می‌نوازد. اما شاعری که تعبیرات نو می‌آورد و الفاظ تازه اختیار می‌کند از شیوه مأنوس ما دور می‌شود و شعرش برای ما مثل راه نرفته و ناشناخته‌ای است که سیر کردن در آن نیازمند دقت و هوشیاری و تحمل است و بارهای اول آسان نیست. بیشتر افراد از این کوشش روی می‌گردانند و لذت معتاد و آسان را بر لذت مشکوکی که فقط پس از مدتی تلاش ممکن است حاصل شود ترجیح می‌دهند.»

نگاه تازه یارشاطر در همه عرصه‌ها به چشم می‌خورد. او توجه ویژه‌ای به هنر داشت و کتاب دوجلدی نقاشی نوین با این سؤال که آیا از نقاشی جدید می‌توان لذت برد نشان می‌دهد که تا چه اندازه به هنر جدید توجه دارد. این کتاب، که با نام مستعار «ی. ر. رهسپر» منتشر شد، حاوی تابلوهای نقاشان بزرگ و سبک‌های مهم نقاشی بود و شرح اینکه آیا نقاشی‌های غربی که در آثار نقاشان معاصر دیده می‌شود معنی و مفهومی دارد؟ آیا نقاشی نوین دارای اساسی پایدار است و از جنبش هنری و فکری عمیقی حکایت می‌کند؟ مبانی و اصول این جنبش چیست؟

محمد توکلی طرقي در کتاب حکمت تمدنی می‌نویسد: «اگرچه یارشاطر «پابند عادت ماندن و با شیوه نو به ستیزه برخاستن» را رسم دیرینی دانست که از طبیعت آسان‌پسند آدمی سرچشمه گرفته»، اما دریافت که برای «مرد زمان خود» بودن و همراهی و هم‌قدمی «با سیر معنوی عالم» و «شیوه‌های نوینی که در قرن ما جهانگیر شده»، انسان پژوهنده «ناچار باید با دیده باز و ذهن پذیرا در تحولات هنر معاصر بنگرد، از تعصب و خامی پرهیزد و از تلاش و جست‌وجو نگریزد». این میزان و ملاک سنجش آثار هنری که از شناسایی «ضرورت درونی» انسان‌ها مایه گرفته بود، شیرازه نظری آثار مکتب و کوشش‌های انتشاراتی و دانشنامه‌ای یارشاطر را فراهم آورد.»

یارشاطر می‌گوید ۱۶ جلد کتاب، بعضی تألیف و بعضی تدوین یا تصحیح، ۱۲۱ مقاله و ۵۱ نقد کتاب نوشته است. او به تمامی جنبه‌های ایران حساس بود و تا روز ۱۰ شهریور ۱۳۹۷ که در آمریکا درگذشت دست از تحقیق و پژوهش درباره ایران برنداشت. یارشاطر از جمله نخستین استادان زبان و ادبیات فارسی بود که با تحصیل در خارج و تسلط بر زبان انگلیسی همانند پلی برای «انتقال و مبادله فرهنگی عمل کرد». او پژوهشگر و برنامه‌ریز فرهنگی استثنایی بود که ضمن آشنایی با امتیازات فرهنگ ایرانی، از نقص‌ها و کاستی‌های پژوهشی مطالعات فرهنگی ایران نیز آگاه بود، برای همین هم برای آشنا کردن جهان با «ارزش‌ها و امتیازهای ناشناخته، کم‌شناخته و بدشناخته فرهنگ و تمدن ایرانی پیش و پس از اسلام» بسیار کوشید و با یاری ایران‌شناسان نامدار برنامه‌های متعددی را برای برطرف کردن خلأها و کمبودهای پژوهشی اجرا کرد و میراث ارزشمندی از خود بر جای گذاشت که همواره محل رجوع دانش‌پژوهان خواهد بود.

دکتر ژاله آموزگار، استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی، می‌گوید: «انسان از دیدن فهرست آثار یارشاطر شگفت‌زده می‌شود که چگونه تا این حد می‌توان به موضوعات تکرارنشده پرداخت، انسان چگونه می‌تواند رساله‌اش را درباره شعر نیمه دوم قرن نهم بنویسد، شاگرد هیننگ باشد، در گستره لهجه‌ها و زبان‌های ایرانی حرف اول را بزند، درباره لهجه تاتی جنوب قزوین بنویسد، ترجمه فارسی الاشارات و تنبیهات و پنج رساله ابن سینا را بنویسد، داستان ایران باستان و شاهنامه را به نثر شیرین درآورد، راجع به مزدک آخرین اطلاعات را بدهد و آفرینش در دین مانی را بنگارد، بعد، از آستروفسکی، درام‌نویس مشهور روسیه، سخن بگوید، نقاشی نو را بشناسد و بشناساند، از امپرسیونیسم نو حرف بزند و هنر بالت جامبازیان را معرفی کند.»

به گفته آموزگار، یارشاطر از جمله آدم‌هایی بود که برای ترفیع و یا افزایش شماره امتیازات مقاله نمی‌نوشت. او به نسل فروزانفرها، افشارها و پورداودها تعلق داشت. وقتی قلم به دست می‌گرفت، حرفی برای گفتن داشت، پنجره‌ای می‌گشود و مهم‌تر از آن اینکه عاشق بود. او عاشق ایران، زبان فارسی و ادبیات بود.

بعد از آن در سال ۱۳۶۳ اولین مجلد آن منتشر شد. در مقدمه‌ای که یارشاطر در اولین مجلد آن نوشت، که چون دانشنامه اسلام منتشر شده در هلند جایگاه فرهنگ و تمدن ایرانی را به‌درستی نشان نداده از مدت‌ها پیش درصدد بود تا این کاستی را با انتشار منبعی درخور جبران کند.

التون ل. دانیل در معرفی دانشنامه ایرانی می‌نویسد: «ایرانیکا فقط به کاستی‌های مربوط به ایران پیش از اسلام توجه نکرده، بلکه کوشیده است نقص‌ها، خلأها و کمبودهای اطلاعات دانشنامه‌ای مربوط به ایران پس از اسلام را هم جبران و تا جای ممکن لغزش‌ها، خطاها، بدفهمی‌ها و برداشت‌های نادرست را هم اصلاح کند. گستره ایران را هم در محدوده سیاسی کنونی‌اش در نظر نگرفته، بلکه «ایران فرهنگی» را وجهه نظر قرار داده که مرزهای آن از زبان فارسی و فرهنگ تمدن ایرانی طی تاریخ تعیین کرده است. از این رو، مناطق وسیعی در چهار جهت ایران کنونی، که هم‌اینک جزو خاک چندین کشور مستقل است، در دامنه بررسی‌های ایرانیکا قرار گرفته است.» عبدالحسین آذرنگ، دانشنامه‌نگار، ایرانیکا را اثری «ستبرگ» می‌داند و می‌گوید: «شاید کمتر کشوری را بتوان یافت که دانشنامه‌ای مختص به خود با ویژگی‌های ایرانیکا داشته باشد.» محمد توکلی طرقي، نویسنده کتاب حکمت تمدنی، بریتانیکا را «مرجعی جامع و بی‌همتا برای ایران‌شناسان و دانش‌پژوهان» توصیف می‌کند که «برای جویندگان همه‌گونه دانستی‌های معتبر و مستند درباره تاریخ و تمدن و فرهنگ و ادبیات تبدیل کرده است. این اعتبار همه‌گیر نتیجه دقت علمی و کوشش‌های دانشمندان یارشاطر و همکاران ایران‌شناس اوست.»

یارشاطر می‌گوید: «دایره تحقیق این دانشنامه همه مللی را که به یکی از زبان‌های ایرانی سخن می‌گفته‌اند یا می‌گویند و همچنین روابط این ملل را با جامعه‌های دیگر از کهن‌ترین زمان‌ها تا زمان حاضر را در بر می‌گیرد و بیش از ۷۸۰ نفر از دانشمندان کشورهای مختلف در تألیف آن شرکت داشته‌اند.» کار بر روی دانشنامه ایرانیکا همچنان ادامه دارد و بخشی از مقاله‌های آن در قالب کتاب‌هایی نظیر «ادبیات داستانی» و «پوشاک در ایران» در داخل ایران به فارسی نیز منتشر شده است.

یارشاطر می‌گوید: «خدمت من در دانشنامه از آغاز رایگان بوده است. کتابخانه‌ام که بیش از ۶ هزار جلد کتاب و ۳ هزار مقاله دارد، از آغاز تأسیس ایرانیکا در اختیار آن قرار داشته است و من و همسر من همه ماترک خود را نیز طبق وصیت به بنیاد دانشنامه ایرانیکا واگذار کرده‌ایم.» پیش‌تر، وقتی دانشنامه ایرانیکا دچار مشکل مالی شد، یارشاطر اشیای قدیمی و تاریخی که در طول سال‌ها خریداری کرده بود به قیمت ۳ میلیون دلار فروخت و آن را صرف ایرانیکا کرد.

آثار یارشاطر: یارشاطر چندین کتاب تألیف کرد و ویراستاری آثار متعدد علمی و آکادمیک را بر عهده داشت. از جمله کتاب‌های او می‌توان به کتاب شعر فارسی در نیمه دوم قرن نهم که پایان‌نامه دکترای زبان و ادبیات فارسی وی بود، اشاره کرد. یارشاطر می‌گوید: «تاریخ طبری مهم‌ترین تاریخی است که در جهان اسلام تألیف شده و شامل مفصل‌ترین اخبار و روایات درباره تاریخ ایران است. باوجود کمال اهمیتش، به علت تفصیل آن و مشکلاتی که در ترجمه دارد به هیچ‌یک از زبان‌های اروپایی ترجمه نشده بود.» یارشاطر در سال ۱۹۷۱ به یونسکو پیشنهاد کرد که این کتاب را ترجمه کند و به دلیل مشکلاتی که وجود داشت ناچار مستقلاً به فراهم کردن مقدمات ترجمه آن به انگلیسی پرداخت و هیئت تحریریه‌ای مرکب از چهار تن از مورخین برجسته برای نظارت در ترجمه و تحشیه آن به انگلیسی دعوت نمود. ترجمه این اثر که با کمک مالی بنیاد علوم انسانی آمریکا انجام می‌شود در ۴۰ جلد تدارک دیده شده که بنا بر نوشته کتاب حکمت تمدنی ۳۸ جلد آن منتشر شده است. او در آمریکا همچنان بخشی از فعالیت‌های بنگاه ترجمه و نشر کتاب را در سال‌های بعد از انقلاب ادامه داد.

یارشاطر می‌گوید: «در سال ۱۹۸۶ توفیقی پیش آمد که مجموعه متون زبان فارسی که سابقاً ۴۸ مجلد آن در تهران توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب انتشار یافته بود احیا کنم و به ادامه آن پردازم. نخستین اثر این سلسله نو چاپ انتقادی شاهنامه است که به همت دکتر جلال خالقی مطلق، استاد دانشگاه هامبورگ، انجام می‌گیرد.» شاهنامه دکتر جلال خالقی مطلق در هشت دفتر در سال‌های ۱۳۶۶ تا ۱۳۸۶ زیر نظر یارشاطر در نیویورک منتشر شد و بعدها نیز به همراه سه دفتر از یادداشت‌ها و یک دفتر بیت‌یاب در دوازده جلد از سوی دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی بازنشر شد. یارشاطر با آنکه عمده تخصصش در ایران باستان زبان‌های باستانی و شعر کلاسیک

ادامه مطلب گاندی کیست؟... از صفحه ۱۰

ادامه مطلب «بهم نگو که صلح...» از صفحه ۲۳

با همان صدای یکنواخت و آرام می گوید: «این برای ما سبب خواری و شرمساری عمیق است که من ناچار باشم با زبانی با همیمنانم سخن بگویم که برایم بیگانه است. هند باید آزاد باشد، با ادامه این سخنان، آثار بی قراری و ناراحتی افزایش می یابد. برخی از سخنرانان به جنب و جوش افتاده اند تا مجلس سخنرانی را ترک گویند. گاندی می افزاید: «انگلستان هرگز استقلال را به ما نخواهد بخشید. به تاریخ امپراتوری بریتانیا و ملت بریتانیا نگاه کنید. گرچه دوستدار آزادی اند اما هرگز به ملتی که خود آزادی را به دست نیامده اند را نخواهند داد». در این زمان برخی از سخنرانان که در روی صحنه اند جلسه را ترک می کنند. در سالن سخنرانی سر و صدا برپا می شود. برخی از شنوندگان از گاندی می خواهند تا به سخنرانی اش ادامه دهد اما در نتیجه هیاهو، دیگر صدایش شنیده نمی شود.

آزادی «بخشیدنی» نیست: در سال ۱۹۱۴ شعله های آتش جنگ جهانی اول روشن می شوند. امپراتوری انگلستان درگیر جنگ است و بزرگترین و زرخیزترین مستعمره خود را نیز به جنگ می کشاند. مبارزان هندی مدتی است که از انگلیس می خواهند تا به کشورشان خودمختاری با استقلال داخلی داده شود. بسیاری از اعضای «کنگره ملی هند» از این درخواست هواداری کرده اند. دولت امپراتوری «بخشیدن» خودمختاری را در گرو همکاری ارتش هند در جنگ می گذارد و می گوید پس از پیروزی در جنگ به هند استقلال خواهد داد. گاندی هوادار همکاری با انگلستان است. خود را یکی از شهروندان امپراتوری می داند و به انگلستان وفادار است. وی با سادگی ذاتی خود چنین می پندارد که زمامداران انگلیس به عهد خود وفا خواهند کرد و قول شان شرافتمندانه است. نزدیک به یک میلیون سرباز هندی در جنگ جهانی خدمت می کنند. گاندی و سایر رهبران خوش باور و ساده دل هند در انتظار «دریافت استقلال» هستند. در سال ۱۹۱۷ از سوی وزیر مسئول امور هند بار دیگر وعده خودمختاری به هند داده می شود. یک سال بعد نخست وزیر انگلستان «لوید جورج» می گوید زمان استقلال هند نزدیک است. جنگ جهانی اول پایان می یابد. امپراتوری انگلستان یکی از پیروزمندان جنگ است. نه تنها از خودمختاری با استقلال هند خبری نمی شود، بلکه فشار و ستم بر ملت هند افزایش می یابد. همه وعده های «شیر بریتانیا» به قول های «روبه مکار» تبدیل می شوند. همه وعده ها توخالی اند. پلیس مخفی فرمان رویان انگلیسی در هند بر میزان خشونت و سخت گیری خود می افزاید. روزنامه ها با شدت تمام زیر نظر قرار می گیرند. نشانه های استبداد و زورگویی به مراتب از گذشته نمایان ترند. عهد شکنی دولت امپراتوری و بربراد رفتن تلاش های هندیان در کمک به انگلستان به صورت شورش های بزرگ و خشم بسیار بازتاب می یابند. گاندی به سختی خشمگین است و موج اعتراض های خشم آلود را رهبری می کند. وی که تا این زمان همیشه خود را شهروند امپراتوری و وفادار به منافع انگلستان می دانست گویی از خوابی گران بیدار می شود و چشمان کدر و آرامش دندان های خونین و چنگال های تیز شیر بریتانیا را می بیند.

با تمام اینها گاندی باتوجه به روش های مبارزه خود در مبارزه با انگلیسی ها گام به گام پیش می رود و از دست زدن به اقدامی ناگهانی دوری می جوید. وی هنوز در اندیشه شوریدن علیه امپراتوری نیست و هنوز فکر استقلال کامل هند از این امپراتوری در مغزش نیرومند نیست. گاندی هنوز هم انگلیسی های ساکن هند را دوست مردم هند می پندارد و در نامه ای که در سال ۱۹۲۰ خطاب به آنان می نویسد چنین می گوید: «دوستان عزیز! هیچ فرد انگلیسی به قدر من در طی بیست و نه سال فعالیت اجتماعی با دولت امپراتوری همکاری نکرده است. من چهار بار حیات خود را برای امپراتوری انگلستان به خطر انداخته ام. من تا سال ۱۹۱۹ با ایمان و اعتقادی صمیمانه دم از همکاری زده ام.»

خوشبخت ترین مخلوق خواهیم بود اگر امروزمان را آنچنان زندگی کنیم که گویی نه فردایی وجود دارد برای دلهره و نه گذشته ای برای حسرت

در نهایت، برای بهبود وضعیت مردم تحت تأثیر جنگ، نهادهای مربوطه و جامعه باید در کنار همکاری بین المللی، به حلقه های پایین تر جامعه نیز توجه کنند و با مشارکت مردم محلی، برنامه ها و راه کارهایی را اجرا کنند که به ویژگی ها و نیازهای خاص هر منطقه پاسخ دهند.

تقویت قانون بین المللی: احترام به قوانین و استانداردهای بین المللی، نقش مهمی در جلوگیری از جنگ و تنظیم روابط بین کشورها دارد. استفاده از موافقت نامه ها، قراردادهای و سازمان های بین المللی برای محکومیت تهدیدها، استفاده از خشونت و تجاوزات نظامی، مهندسی حملات و سایر فعالیت های ناقض قوانین بین المللی، می تواند به حفظ صلح و جلوگیری از جنگ کمک کند.

ترویج فرهنگ صلح: آموزش و ترویج فرهنگ صلح و همکاری میان فرهنگ ها و ملت ها می تواند به جلوگیری از جنگ کمک کند. آموزش مدارس و رسانه ها در مورد ارزش های صلح، تعدد فرهنگی، تحمل و همبستگی میان ملت ها و جوامع مختلف، اهمیت دیپلماسی و حل صلح، می تواند به کاهش ترس و عدم اطمینان و بهبود روابط بین المللی کمک کند.

کنترل تسلیحات: کاهش و کنترل تسلیحات هسته ای، شیمیایی و زیستی، تجهیزات نظامی و سلاح های مرمی، به جلوگیری از شروع جنگ و تساوی قدرت های نظامی در سطح جهانی کمک می کند. مذاکرات بین المللی، توافق های روبه ای و تشکیل سازمان ها و تیم های بین المللی برای کاهش تسلیحات و ضابطه بندی صنعت نظامی می تواند این هدف را تحقق بخشد.

ترویج حقوق بشر: احترام به حقوق بشر و ترویج آن در سطح جهانی، به جلوگیری از بروز نقض های جدی و منازعات مسلحانه کمک می کند. توانمندسازی سازمان های حقوق بشر، تحقیق و پیگیری از نقض ها، تحمیل تحریم ها بر کشورهایی که حقوق بشر را نقض می کنند، و تشدید فشار بین المللی برای رعایت حقوق بشر، می تواند به جلوگیری از جنگ کمک کند.

همکاری بین المللی در مبارزه با تهدیدهای مشترک: مواجهه با چالش های مشترک مانند تغییرات آب و هوا، تهدیدهای تروریسم، گسترش سلاح های شیمیایی و بیولوژیکی، تجارت غیرقانونی مواد مخدر و سایر تهدیدهای امنیتی مشترک، نیازمند همکاری بین المللی و تشکیل نهادها و سازمان های منطقه ای و جهانی است. تقویت همکاری بین المللی در مبارزه با این تهدیدها، به جلوگیری از جنگ و حفظ صلح کمک می کند.

چگونه می توان به مردمی که تحت تأثیر جنگ قرار گرفته اند کمک کرد؟

کمک انسانی: ارائه کمک انسانی اولیه، شامل تأمین غذا، آب، محل اسکان، کمک های اولیه بهداشتی و مراقبت پزشکی فوری. سازمان های بین المللی و نهادهای غیردولتی می توانند در این زمینه کمک کنند.

حفظ امنیت: تأمین امنیت و حفاظت از جمعیت جنگ زده، از جمله پناهندگان و مهاجران، اولویت بالایی است. ارائه خدمات امنیتی، ایجاد مناطق امن، و حمایت از حقوق بشر و حقوق بین المللی انسانی در این زمینه اهمیت دارد.

پشتیبانی روانی: ارائه خدمات حمایت روانی به افراد تحت تأثیر جنگ، از جمله مشاوره روانشناختی و روانپزشکی، می تواند بهبود وضعیت روانی آنها را تسهیل کند. سازمان ها و نهادهای مربوطه می توانند این خدمات را فراهم کنند.

بازسازی و توسعه: پس از پایان جنگ، برنامه های بازسازی و توسعه برای بازسازی زیرساخت ها، بهبود اقتصاد، آموزش، بهداشت و توسعه اجتماعی در مناطق جنگ زده باید مورد توجه قرار گیرد. این کمک ها می توانند به مرور زمان به جامعه محلی کمک کنند تا به طور پایدار از آثار جنگ بهبود یابند.

بازپس گیری اجتماعی و اقتصادی: ارائه فرصت های اجتماعی و اقتصادی به مردم جنگ زده، از طریق آموزش حرفه ای، ایجاد شغل ها و استقرار کسب و کارهای کوچک و متوسط، می تواند به بازپس گیری و بهبود شرایط زندگی آنها کمک کند.

ترویج صلح و همبستگی: ترویج فرهنگ صلح، همبستگی و دیالوگ بین اقوام و گروه های مختلف جامعه، می تواند به ایجاد زمینه های پایدار برای زندگی صلح آمیز و مشترک کمک کند. آموزش و پیشرفت فرهنگی و درک متقابل نقش مهمی در این زمینه نیز می تواند ایفا کنند. همچنین، برای کمک به مردم تحت تأثیر جنگ، مهم است که جامعه بین المللی و دولت ها نیز نقش فعالی در حمایت از آنها ایفا کنند. این شامل ارائه کمک مالی، تأمین منابع و همکاری بین المللی در فرآیند بازسازی و توسعه، تسهیل فرآیند صلح و مذاکرات، و حمایت از سازمان ها و نهادهای مربوطه است.

ادامه مطلب پنجره روبرویی... از صفحه ۳۷

هر روز، به پشت پنجره می آمد و اما من دیگر تمایلی به دیدنش نداشتم. مدام در فکر انتقام کشیدن بودم و با خودم می اندیشیدم که اگر این بار در تنهایی در کنارم قرار بگیرد، با یک بوسیدن، تمام تقدس و پاکی را که ساخته بودم خواهم شکست و او را از آن مقام (الله گی) فرو خواهم کشید. چون دیگر به او تعهدی در خودم احساس نمی کردم. هر چه تلاش کرد بی فایده بود و مرغ ذلم از آن بام پریده بود و دیگر به آن نمی نشست. عاقبت به مادران متصل شد و مادرش را واداشت تا با مادر من صحبت کند و او را واسطه کند که من به او در درس کمک کنم. مادرم از من خواهش کرد که به او کمک کنم و من زیر بار نرفتم. مادرم از ماجرای خبر بود و این نفرت و کینه را من تنها در دل خود نگهداشته بودم و نمی خواستم هیچکس بداند. پس از اصرار فراوان مادرم و خواهش مستقیم مادر او از من، ناگهان به فکر همان انتقام افتادم و خود را برای انتقام آماده کردم و گفتم: «بگویند بیاید، از پنجره نگاه می کردم تا پیش از آن که زنگ خانه را بزند، در را باز کنم تا کسی نبیند که چه می کنم. پیش از آنکه دستش به زنگ در برسد، در را باز کردم و او سلام گفت. جوابش را ندادم و دستش را کشیدم و به داخل آوردم و در را بستم و محکم گرفتم و بوسیدمش و بعد گفتم: «برو و دیگر هرگز به سمت من نیا، نفرت و کینه از دلم رفت. حس کردم بی حساب شده ایم و هیچ گله گذاری در میان نیست. دیگر نه او را دوست داشتم و نه نسبت به او کینه ای وجود داشت. او به عشق من خیانت کرده بود و منم آن مجسمه مقدس را که خود ساخته بودم، شکسته بودم. او هم تبدیل شد به یکی از آن رهگذرانی که هر روز میدیدم شان، دوسال گذشت و من به دانشکده افسری رفته و سال یک بودم. در کنار زمین چمن (زمین فوتبال) ایستاده بودم که در غربی دانشکده باز شد و عده بسیار زیادی خانم و آقا وارد شدند و به سمتی که من ایستاده بودم در حرکت آمدند. در میان آنها تیره را شناختم و او هم مرا دید و دوان دوان به طرفم آمد و انگار که یکی از محارمش را می بوسد، دوطرف صورتش را بوسید و به شدت ابراز احساسات کرد که چقدر از دیدن من خوشحال است.

گفت آمده ایم تا در سالن امتحانات دانشکده برای استخدام منشی گری در یکی از واحدهای نیروی زمینی، آزمون شویم. اصرار کرد که چون الان دیر می شود، من فردا ساعت ده، به ملاقاتم خواهد آمد و رفت. فردا دانشجویی انتظامات آمد و خبر داد که خانمی درسال پذیرایی جلوی درب ورودی دانشکده برای ملاقات من آمده. دانستم که اوست. خواستم که به ملاقاتش بروم، اما رفتم و این بار هم برای انتقام این دوره از آمدنش اقدام کردم. با خودم اندیشیدم، او یک بار مرا آزار داد و من هم آنطور که خیال می کردم انتقام را گرفتم و او هم رفت و دو سال تمام دیگر نه حرفی و نه خیالی بود و همه چیز تمام شده بود. چرا دوباره به فکر تجدید دوستی افتاد؟ به این نتیجه رسیدم که باز هم دارد رویاهای خود را پرورش می دهد. لباس نظامی را دیده و دلش به تپش افتاده و خود را در رویا، همسر من دیده و باز می خواهد با همان رویاها مرا اسیر کند. در راهروی سالن ایستاده بود و من سال یک بودم که در دانشکده افسری، بچه یتیم ترین آدم های روزگار است و هر کسی از راه برسد، اجازه دارد هر فرمانی که دلش می خواهد بدهد و او موظف است که بی درنگ اجراء کند. در غیر آنصورت، عقوبتی الیم در انتظارش خواهد بود. در راه پله ها یک جایی را انتخاب کردم و ایستادم که صحبت کنیم. سرکار استواری که مسئول تشریفات دانشکده افسری بود، در کمال با معرفتی و برای آنکه قدر و منزلت مرا در نزد (دوست دختر و یا نامزد و یا همسر و یا...) بالا ببرد، جلو آمد و یک احترام نظامی محکم گذاشت و پرسید: «جناب سروان چرا تشریف نمی برید داخل سالن؟» سالن بزرگ و پر شکوه دانشکده افسری فقط برای مراسم خاصی باز می شد و آنقدر زیبا و باشکوه بود که افسرانی که می خواستند ازدواج کنند، در خواست می کردند که اجازه استفاده از آن سالن را داشته باشند و البته اجازه داده نمی شد، مگر آن افسر از پرونده درخشان خدمتی بر خوردار می بود. این سالن، به راستی از همه سالن هایی که در آن زمان در کل کشور وجود داشت، بهتر بود. درب سالن را برای مان باز کرد و ما بداخل آن رفتیم. تیره، به راستی غرق در حیرت شد و ابهت و زیبایی آن سالن آنچنان در او اثر گذاشت که انگار، آلیس وارد سرزمین عجایب شده باشد. سر کار استوار، برای دانشجویی سال یکم دانشکده که در آن زمان برده خوانده می شد، سنگ تمام گذاشت و یک سرباز را موظف کرد که پی در پی با سینی های پر از میوه و شیرینی و شربت و چای و غیره بیاید و پذیرایی کند. تیره در خیالات خود سیر می کرد که گفتم: دوستی و دوست داشتن ما اشتباه بود و ما برای هم ساخته نشده ایم». گفت: «چرا چنین چیزی می گویی؟ پس آنهمه حرفها که می زدی دروغ بود؟» گفتم: «نه، حرفها دروغ نبودند، دوستی ما دروغ بود، چون تو به پسر خاله ات باید برسی و منم باید کسی دیگر را برای خودم پیدا کنم که متعلق به من باشد و دلش در جای دیگری اسیر نباشد.»

تیره، خاله ای داشت که بسیار ثروتمند بود. از من خواهش کرد که به پسر خاله اش هم در درس ریاضی کمک کنم و البته اضافه کرد: «باید از آنها حق التدریس بگیری. چون از من خیلی تقاضا کرده اند که یک نفر که بتواند به پسرشان در درس ها کمک کند، پیدا کنم و وقتی من، تو را پیشنهاد کردم، از من خواستند، تو را به هر قیمتی که شده راضی کنم تا هر روز، به خانه آنها بروی و روزی دو ساعت با او کارکنی و دستمزدت را هم میدهند». قبول کردم و رفتم. سه روز وقتم تباه شد. او پسرک ژینگولو بی بند و باری بود که هرگز درس نخوانده بود و معلوم نبود که چگونه تا کلاس یازدهم را نمره قبولی گرفته بود. در آن سن و سال، وقتی کنارش می نشستم که درس را شروع کنیم، یک لیوان آبجو تگری که از شدت خنکی شیشه لیوانش عرق می کرد سر میز می گذاشت و یک زیر سیگاری که پراز ته سیگار کنت بود می آورد و سیگار را روشن می کرد و در حالی که تمام دل و روده اش را پر از دود کرده بود و آن را همراه کلمات بیرون می آورد، میگفت: «بزن بریم»، یعنی شروع کنیم و وقتی من شروع می کردم، او یا آبجو می نوشید و یا سیگار می کشید و به میل لم می داد و به پنجره نگاه می کرد و وسط حرف زدن من، می گفت: «اونو ول کن، راستی تو قصر یخ تا حالا رفتی؟» می گفتم: «نه» و بلافاصله می گفت: «اگه حالش رو داری پاشو بریم». می گفتم: «پس درس چی میشه؟» می گفت: «هنوز وقت زیاد داریم». پس از سه روز بی فایده و اتلاف وقت، من دیگر به خانه آنها که در بالای شهر زندگی می کردند و با آن بودجه کمی که داشتم، روزانه چهار بار پول بلیط اتوبوس پرداخت می کردم، نرفتم و وقتی تیره از من پرسید که چرا نمی روم، چاره ای نداشتم جز آن که بگویم که درس های خودم سنگین است و نمی توانم خودم را برسانم چون هر روز چهار پنج ساعت در اتوبوس ها و در خانه آنها به هدر می رود و از درس هایم عقب افتاده ام.

سال تحصیلی جدید در حال گذر بود و من هر روز در علاقه مندی به تیره غریق تر می شدم. هوا خنک شده بود و دیگر نمی شد در پشت بام درس خواند. به داخل خانه خریدم و در کنار بخاری برای خودم محلی را تصاحب کردم، اما به بهانه های مختلف بلند می شدم و از پنجره، به پنجره روبرویی نگاه می کردم. یکشب، از آن شب هایی که سرما زیاد می شود و شیشه ها را می گیرد، تا دیر وقت، مه شیشه تیره پا بر جا بود و کسی بر آن دستی نکشید تا بیرون را نگاه کند. از اینکه نتوانسته بودم چندین ساعت او را ببینم، پریشان بودم و وقتی رختخواب ها را پهن کردند و چراغ را هم خاموش نمودند، هنوز دلم به آن پنجره چسبیده بود و خواب نمی برد. تا نیمه شب، گاه بگاه بلند می شدم و از پنجره به شیشه های مه گرفته تیره نگاه می کردم که چراغ ها هنوز روشن بودند.

از نیمه شب گذشته بود که سایه هایی را دیدم که بر شیشه می افتاد و جابجا می شد. آنقدر سایه ها بلند و کوتاه و جابجا شدند که مطمئن شدم کسان دیگری به خانه آنها آمده اند و این وضع، عادی نیست. تا آن که در تاریکی سایه ای، دستی مه شیشه را پاک کرد. صاحب دست را شناختم. همان پسر خاله بود و در دو طرفش، تیره و طاهره به او چسبیده و بعد دیدم که هر دو را به خود فشرد و از هر کدام بوسه ای گرفت و باز تکرار کرد. طاهره به شوخی منشی به او زد و فرار کرد اما تیره همچنان در آغوش او باقی ماند. وحشتناک تر و درد آورتر از آن، هرگز برایم اتفاق نیافتاده بود. آنقدر جانخراش بود که برگشتم و چمباتمه پشت به پنجره نشستم و گریه ام گرفت. می ترسیدم صدای حق هق گریه ام را کسی بشنود. تا صبح سوختم. خوابیدم و لحظه به لحظه عشقم رنگش از رنگ آبی آسمانی به رنگ تیره ابر سیاه بدل می شد و تا بامداد، در دلم جز نفرت و سیاهی هیچ چیز وجود نداشت. هر روز عادت کرده بودیم که راس ساعت هفت از خانه بیرون بیاییم و مسافتی را با هم برویم و بعد در سر یک چهار راه، از یکدیگر جدا شویم. صبح فردا منتظر او نماندم و از خانه بیرون آمدم و به سرعت دور شدم. او که همیشه زودتر، پشت پنجره می ایستاد و وقتی مرا می دید که از خانه بیرون آمده ام، به سرعت بیرون میامد و با درود بامدادی و صبح بخیر و احوالپرسی براه میافتادیم. آن صبح وقتی دیدم بیرون آمدم، به سرعت بیرون آمدم و به دنبال من شروع به دویدن کرد و پی در پی صدایم می زد، اما من پاسخش را ندادم و با سرعت هرچه تمامتر، راهم را ادامه دادم. خیال نمی کرد که آن شب من آنها را دیده ام و چه ها کشیدم. وصف الحالم شعری بود که به نظر از فریدون توللی باشد:

آنشب که ترا با دگری دیدم و رفتم چون مرغ شب از داغ تو نالیدم و رفتم
ای کوکب تابنده دولت، تو چه دانی کز آن شب تاریک چه ها دیدم و رفتم

ادامه مطلب امنیتی که... از صفحه ۲۲

«حسین امیرعبداللهیان»، وزیر خارجه دولت «ابراهیم رئیسی»، در سفر به عراق، لبنان، سوریه و قطر، با سران حماس و حزب الله دیدار می‌کند و عبارت «انگشت‌ها روی ماشه است»، را به‌عنوان تهدیدی برای اسرائیل و به کرات به زبان می‌آورد. موضع‌گیری جمهوری اسلامی، باعث شوک دوباره‌ای به بازار دلار، افزایش ناگهانی قیمت سکه و طلا، و نگرانی‌های اقتصادی می‌شود.

میان چنین معرکه‌ای، «داریوش مهرجویی»، سینماگر برجسته تاریخ هنر ایران به‌همراه همسرش، در خانه‌شان کارآزمایی می‌شوند. علی کریمی، برمی‌گردد به سال ۱۳۹۷ و تهدید علی خامنه‌ای در مورد امنیتی که دیگر حتی در ظاهر نیز وجود ندارد. طی ماه‌های اخیر، چندین فوتبالیست از سوی اشرار مورد حمله قرار گرفته‌اند. حملاتی که صرفاً برای ربودن تلفن همراه یا کیف پول و وجه نقد آنها انجام شده بود. «خسرو حیدری»، بازیکن و مربی پیشین استقلال، «بهنام ابوالقاسم‌پور»، بازیکن سابق پرسپولیس که به دلیل شدت جراحات در بیمارستان بستری شد، «رافائل سیلوا»، مدافع برزیلی استقلال، «سامان آقامانی»، بازیکن پیشین پرسپولیس و «علی‌رضا بیرانوند»، دروازه‌بان کنونی تیم فوتبال، تنها تعدادی محدود از بازیکنان فوتبال هستند که طعم آنچه «امنیت» نامیده می‌شد را، با رد چاقو روی بدن خود چشیدند. برخی دیگر از ورزشکاران، امنیت مورد نظر رهبر جمهوری اسلامی را به شکلی متفاوت تجربه کردند.

۳۰ شهریور ۱۴۰۱، «علی مظفری»، بازیکن تیم والیبال سایا که سابقه دعوت به اردوی تیم‌های پایه والیبال ایران را نیز داشت، در جریان اعتراضات سراسری در قوچان کشته شد. نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی، با شلیک مستقیم گلوله جنگی او را کشتند. «محمد قائمی‌فر»، دروازه‌بان تیم امید «جندی‌شاپور»، ذفول، ۳۰ مهر در یکی از کوچه‌های بن‌بست چهارراه شریعتی ذفول، هدف نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی قرار گرفت. ماموران از پشت به جمجمه او شلیک کردند، بیش از ۴۰ گلوله ساجه‌ای وارد جمجمه و گردنش شد و به زمین افتاد. او پانزده روز بعد، در بیمارستان جان باخت.

آنچه می‌توان به یاد داشت، در خشمی خلاصه می‌شود که علی خامنه‌ای، پس از واکنش نشان دادن علی کریمی و وریا غفوری به اظهارات جواد ظریف در قبال فلسطین از خودش بروز داد. شاید برای رهبر جمهوری اسلامی، «فلسطین» خط قرمز و «امنیت» دستاویزی برای سرکوب باشد.

در تعقیب شیر با آهو، بسیاری از آهوها برنده می‌شوند، چون شیر برای غذا می‌دود ولی آهو برای زندگی. پس هدف مهم‌تر از نیاز است.

انسان موفق کسی است که می‌تواند با آجرهایی که دیگران به سمت او پرتاب می‌کنند، بنایی مستحکم بسازد.

برای عصب‌کشی به دندان پزشکی می‌روند هم پرسید. سمینارهای مالکیت زمانی واقعا اعتیاد آور هستند. پدر که نتوانست مادر را برای همراهی با خود قانع کند، عمو نعمت الله را به خدمت فرا خواند. عمو نسبت به مادر یک امتیاز اضافه داشت که انگلیسی کمتری می‌فهمید. این چیز خوبی بود، چون ناتوانی او در درک بازار گرمی‌ها احتمال این که داخل یک نقطه چین را امضا کند، کاهش می‌داد. او فقط می‌خواست بداند ناهار مجانی چه موقع سرو می‌شود.

پدر و عمو نتوانستند پالم اسپرینگز را مجانی ببینند، آن هم دوبار. «کافی بود به دو تا سمینار نصفه روز گوش بدهیم! فوق العاده بود!» همین طور سن دیگو و سنتا باربارا را به لطف سمینارها دیدند. البته روزهای زیادی از عمرشان صرف این کار شد که عمو برای آن هم چاره‌ای پیدا کرد. «تمام برنامه‌های تلویزیون را که نمی‌توانیم ببینیم با ویدئو ضبط می‌کنم.» حرفه‌ای که شدند تاکتیک ساده‌ای پیدا کردند. پدر گفت: «فقط به آن‌ها می‌گویم من پول ندارم. برادرم هم انگلیسی بلد نیست.»

متأسفانه عمو نعمت الله چند وقت پیش به ایران برگشت. این جدایی باعث شد پدر بدون شریک جرم بماند. با وجود اصرارهای او، خواهرهایش از همراهی امتناع کردند چون راستش باهوش‌تر از این حرف‌ها هستند. پدر که هیچ وقت امیدش را از دست نمی‌دهد، اخیراً گفت سعی می‌کند مادر را قانع کند مالکیت زمانی را یک بار دیگر امتحان کند. به من گفت: «اگر مادرت انگلیسی کمتر بلد بود، از سمینارها بیشتر لذت می‌برد.» تا آن موقع او فرصت بیشتری برای سرگرمی دیگرش تماشای تلویزیون دارد که برخلاف قایق رانی، ماهیگیری یا غارنوردی، کاملاً مجانی است.

ادامه مطلب انگلیسی با لهجه... از صفحه ۳۶

دقیقا نمی‌داند که تولدش چه روزی است. هر وقت بچه‌ای در خانواده پدر به دنیا می‌آید، پدر بزرگ تاریخ تولدش را توی صفحه اول قرآن خانوادگی یادداشت می‌کند. اشکال این روش وقتی معلوم شد که یکی آن قرآن را گم کرد. پدر و خواهرها و برادرهایش باید به حافظه هم متکی می‌شدند تا سن شان را حدس بزنند: - او سال سیل به دنیا آمد، الان هفتاد و پنج سالش است.

- نه، اشتباه می‌کنی. سالی به دنیا آمد که من خواندن یاد گرفتم. الان هفتاد و هفت سالش است.

- نه، همان سالی به دنیا آمد که تمام مرغ‌ها مردند، هفتاد و یک سالش است. فوفش هفتاد و دو سال.

وقتی پدر و مادر به آمریکا آمدند، پدر باید یک روز تولد برای خودش انتخاب می‌کرد. او که همیشه مرد حسابگری بود، ۱۸ مارس، روز تولد مادر، را انتخاب کرد. حساب کرده بود آن طور پر کردن ورقه‌ها راحت‌تر می‌شود چون فقط یک تاریخ را باید حفظ کند. شیوه او بی‌خطا بود تا این که مدیران بازاریابی دینز ارائه‌شده‌های مجانی روز تولد را شروع کردند. هر ۱۸ مارس، پدر و مادر نمایش یک سانی می‌دیدند. پیشخدمت می‌گفت: «چه باحال جفت تولد‌ها تو به روز. هی اسکار، اینجاریو باش.» تا استیک مرغ سرخ کرده برسد، حسابی سین جیم می‌شدند: «کجا همدیگر رو دیدین؟ کی فهمیدین که روز تولدتون یکیه؟ این بامزه‌ترین چیزیه که تا حالا دیده‌ام.»

به جای اینکه ماجرا را شرح بدهند که «یکی قرآن را گم کرد و به همین خاطر تولد ما توی یک روز است» پدر و مادر فقط لبخند می‌زدند و امیدوار بودند که پیشخدمت زودتر شرش را کم کند. دست آخر، پدر تصمیم گرفت روز تولدش تنهایی به رستوران دینز برود تا از نمایش «چه باحال که روز تولدتون یکیه» خلاص شود. پدر بازنشسته که شد اوقات فراغت زیادی پیدا کرد. بازنشستگی معمولاً علائق نهفته مردها را شکوفا می‌کند: گلف، ماهیگیری، غارنوردی. وقتی پدر بازنشسته شد، چیزی که زمانی برایش صرفاً سرگرمی محسوب می‌شد، حالا شده بود یک شیدایی تمام وقت که در دو کلمه خلاصه می‌شد: مالکیت زمانی.

پدر و مادر هنوز توی نیویورک بیچ زندگی می‌کنند. منطقه مرفه‌ی پر از آدم‌های برنزه، عاشق قایق، و تیس باز که اسم‌هایی دارند مثل فریتز یا بینکی. والدینم هیچ تشابهی با اهالی آنجا ندارند، ثروتمند نیستند، اهل هیچ ورزشی نیستند، و مطمئنم هیچ کدام نمی‌توانند کلمه «Yacht» را بنویسند یا تلفظ کنند. اما یک چیز مشترک با همسایه‌هاشان دارند: کدپستی منطقه‌ای ثروتمند. پدر و مادر اهداف دائمی بازاریاب‌هایی هستند که می‌خواهند چیزهای مختلف را به بازنشستگان قاعدتا پولدار بفروشند. وقتی پدر سر کار می‌رفت، مادر با یک جواب استاندارد که با لهجه غلیظ بیان می‌شد «من خدمتکارشان هستم» از دست بازاریاب‌ها خلاص می‌شد. نامه‌های تبلیغاتی قبل از این که پدر به خانه بیاید دور ریخته می‌شد. بعد از بازنشستگی پدر، تمام این‌ها فرق کرد. حالا یک مهاجر گشاده‌رو و مشتاق به هر بازاریابی که به خانه زنگ می‌زد خوشامد می‌گفت.

کسانی که ویلاهای مالکیت زمانی را در خانه‌ها می‌فروشند مودی‌تر از همه هستند، و مشتری‌های بالقوه را با چیزهایی بیش از تی شرت یا کنسرو باز کن مجانی به دام می‌اندازند. آنها همه چیز هدیه می‌دهند: از یک شب اقامت توی هتل عالی گرفته تا یک شام رایگان، تا یک کوپن خرید ۵۰ دلاری. تنها کاری که باید بکنید شرکت توی یکی از «سمینارهای» آنها است، که شبیه یکی از آن میزگردهای تبلیغاتی چند ساعته توی تلویزیون است که از نعمت دکمه قطع صدا هم محروم باشید. این بازاریاب‌ها که از ماموران سیا تعلیم دیده‌تر و از گلفروش‌های سر چهارراه سمج‌ترند، می‌دانند چطور طعمه‌های بی‌خبر را گیر بیندازند و پس از اندازه یک عمر را از چنگشان درآورند. یک لحظه دارید با یک بازاریاب خوش‌برخورد می‌خندید، لحظه بعد صاحب یک ویلای مالکیت زمانی وسط کویر شده‌اید.

با وجود این پدر و مادر اولین سمینار مالکیت زمانی را بدون خرید چیزی از سر گذراندند، اما فشار سیستم فروش آن قدر سنگین بود که مادر قسم خورد دیگر پایش را آنجا نخواهد گذاشت. پدر که هنوز مزه‌فیله مینیون زیر زبانش بود، نمی‌خواست از بازی برود بیرون. دلخور شده بود که مادر نمی‌خواست سمینارهای مالکیت زمانی را بخش ثابتی از دوران سالخوردگی‌شان کند. از او می‌پرسید: «چرا نمی‌توانی فقط بیایی و خوش بگذرانی؟» گمانم این سوال را می‌شود از بیمارانی که

ادامه مطلب در باب ساده نویسی... از صفحه ۳۳

بقیه نکات مولفان مزبور بیش از آن که درباره نوشتن باشد درباره طراحی و بسته‌بندی اطلاعاتی است. سازمان‌دهی مهم است: یک آگهی باز طراحی شده از سوی پلیس نیویورک (برای جرایم کوچک در خیابان)، باعث شد موارد غیبت در دادگاه تا ۱۳ درصد کاهش یابد. کاربرد نقطه-گلوله، تیتراها و فرمت کردن برای تاکید، اگر به نحو صحیح استفاده شود خوب است. اما تلفیق اشکال مختلف تاکید مثل هایلایت و بولد و ایتالیک، مثل سان‌دِیچ کره بادام زمینی با ژامبون و گورگونولا روی نان موز است: ترکیبی از مواد که یک کلیت نامطبوع و منصرف‌کننده را می‌سازد. هر خواننده‌ای پرمشغله است و این شامل هر نویسنده‌ای هم می‌شود. و این آدم را وسوسه می‌کند تا هر تعداد پیام که می‌خواهد در کوتاه‌ترین زمان ممکن ارسال کند و همه چیز را به شانس واگذار کند. اما از نوشتن مقالات گرفته تا پیام‌های متنی برای برنامه‌ریزی ناهار و شام، وقت گذاشتن و توجه به نیازهای خواننده منافع اثبات‌شده دارد. اگر از بس سر تان شلوغ است پیام‌ها را چنان نامنضبط می‌نویسید که مخاطب‌تان با یک نگاه آنها را دور می‌ریزد، مثل این است که هرگز چیزی ننوشته باشید.

ادامه مطلب گیله مرد... از صفحه ۲۴

آقای ویلی برانت صدر اعظم پیشین آلمان می‌گفت: «اگر بمب‌های موجود در زراد خانه‌های جهان را بین میلیارد‌ها انسان روی زمین تقسیم کنیم سهم هر یک از افراد بشر از بمب، بیشتر از سهم گندمی خواهد بود که به او می‌رسد.» ویکتور هوگو هم می‌گفت: «شش هزار سال است که مردم جهان به آدمکشی مشغول هستند. در این مدت خداوند عالم بیهوده وقت خود را به پدید آوردن گل‌ها و ستارگان تلف می‌کند. دیری است که فرحبخش‌ترین موسیقی ملل شیپور جنگ است.»



ما دیشب جای‌تان خالی یک جایی مهمان بودیم. قبل از اینکه برویم مهمانی حال چندان خوشی نداشتیم. سرمان گیج می‌رفت. به همسر جان گفتیم: «نمی‌شود خانه بمانیم، نرویم؟ سرمان گیج می‌رودها!» فرمودند: «هیچی ات نیست مرد! بهانه نیار. پاشو راه بیفت! یک عالمه دوست و رفیق منتظرمان هستند.» پاشدیم رفتیم آنجا. رفیقان مان را دیدیم و همه درد و رنج‌های عالم یادمان رفت. آقای ممد آقا هم تو مهمانی بود. شما ممد آقا را نمی‌شناسید. من هم تا چند وقت پیش نمی‌شناختمش. کنار دستم نشسته بود ضرب می‌نواخت. خیلی هنرمندانه هم می‌نواخت و گهگاهی هم یواشکی تکه‌هایی می‌پراند که من از خنده غش و ریسه می‌رفتم. آنقدر خندیدم که اصلاً یادم رفت سر گیجه داشته‌ام.

حالا سر صبحی می‌خواهم کمی شما را بخندانم بلکه برای چند لحظه هم شده باشد از این‌دنیای آکنده از شقاوت فاصله بگیرید: «یک آقای سر صبحی رفته بود توی دستشویی تا سر و رویی صفا بدهد و برود پی بد بختی‌هایش. یکوقت دید یک آقا سوسکه براق خوش قد و بالایی توی دستشویی خانه اش جولان می‌دهد و هی بالا پایین می‌رود. دمیایی اش را در آورد و خواست بگوید توی فرق آقا سوسکه و فرستندش پیش عمه‌جانش! آقا سوسکه سرش را بلند کرد و گفت: بزنی! بزنی! ناکسی! تترس! بزنی بی‌عرضه حسود. از اینکه می‌بینی همسرت از من می‌ترسد اما از تو نمی‌ترسد می‌خواهی مرا سر به نیست کنی؟ بزنی ترسوی بی‌عرضه حسود!»

صورت بسیار خوب با مقالات و اشعار متعدد و کاریکاتورهای جالب در آوردند، بعد از آن عده‌ای از آنها به لندن رفتند و همان مجله را به صورت نامرتب و در فواصل مختلف به نام آهنگر در تبعید منتشر کردند. اکثر این روزنامه‌ها نشریات دیرپایی نبودند و در سالهای بعد از انقلاب از میان رفتند.

۹۳- حاجی بابا، شماره ۲۱۰، سال ۱۳۵۹، ص ۳.

۹۴- غلامحسین مراقبی «نگرشی بر روزنامه‌های فکاهی ایران، ص ۱۰۶.

۹۵- درّی، همان کتاب، ص ۱۵۶.

۹۶- نگاه کنید به سایت نفیسه راوش که ذیلاً داده می‌شود و ماده ۱۵ در لیست جرایم قانون مطبوعات.

<http://ravash.ir/pages/view/pageid/142/lang/fa>

۹۷- گفتنی است که در سال ۱۳۴۳ بعضی از همکاران «توفیق» نظیر منوچهر محجوبی، بهمن رضایی و اسدالله شهریاری، بیشتر به خاطر تمایلات چپی از آن نشریه جدا شدند و به مجله «تهران مصور» پیوستند و ضمیمه طنزی به نام «کشکیات» برای آن منتشر کردند که مدت زیادی ادامه نیافت.

ادامه مطلب آتشونی... از صفحه ۲۷

حالا دیگر نه روی بازگشت به بلوارم را دارم و نه به قبر اصلیم در شمال می‌توانم برگردم. آرزو دارم که یک نفر بیاید و مجسمه مرا آب کند و مرا از این برزخ نجات دهد. بازجویی‌های خسته‌کننده چندین روز ادامه داشت. آنها همه گذشته مرا می‌دانستند. حتی شرکت‌م را در کنگره نویسندگان ایران که در تیرماه سال ۱۳۲۵ در انجمن فرهنگی شوروی و ایران، در خیابان وصال شیرازی تشکیل شده بود. تنها چیزی که می‌خواستند، اقرار به اتهام‌هایی بود که بر من می‌زدند. دلم می‌خواست همه این بازیها زود تمام بشوند و مرا ببرند زیر زمین و تو اسید حلم کنند. هزار بار بهتر از این زندگی نکبت بار بود.

درست دو هفته بعد از آنکه مرا محکوم کردند، صبح خیلی زود آمدند سراغم و زیر بازوهایم را گرفتند. در عبور از حیاط تا زیر زمین باد خنک بامدادی کویر به صورتم خورد. تمام تن فلزیم یخ کرد. احساس خوبی داشتم. مطمئن بودم که این باد از روی دریا برخاسته. یاد آن سالهای طولانی افتادم که در شمال کنار رودخانه‌ای ساکت و آرام خوابیده بودم. قطره اشک گونه‌هایم را خیس کرد. ماموری که مرا می‌برد، خندید. پرنده فلزی از بالای دیوار افتاد. خوشحال شدم که دلفین همراه ما نیامد. بعد از سال‌ها دلم هوای شمال کرد. هوای رطوبی و جنگل و رودخانه و آب. در زیر زمین همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد. مرا تحویل دادند و رسید گرفتند. مامور اعدام قبل از آنکه مرا داخل حوضچه اسید بیندازد با نوک انگشت سبابه چند ضربه به کله‌ام زد و گفت: «دوبش تا ظهر طول خواهد کشید.» اول با اره‌های الماس بر قطعه قطعه‌ام کردند. عبور تیغه از قلبم چنان دردناک بود که حتی ماموران ذوب را متعجب کرد. بعد از آن درد زیادی نکشیدم. بیرون هنوز هوا تاریک بود و خروسی نمی‌خواند.

در آخرین لحظات یاد لو کنت دو لیل (Charles Marie Rene Leconte de Lisle 1818-1894) شاعر قرن نوزدهم فرانسوی افتادم و کار پژوهشی که در دانشرای عالی تهران در موردش انجام داده بودم. شعر معروفی دارد که همیشه ورد زبانم بود: *Tu te taira, o voix sinistre des vivants!*

ای صدای گناهکار زندگی، آرام خواهی گرفت.

ادامه مطلب طنز در مطبوعات... از صفحه ۷

آسمون و ریسمون، از بعضی لحاظ شبیه اثر مشهور طنزنویس بزرگ انگلیسی سوئیفت است به نام جنگ کتاب‌ها. پزشک‌زاد بعد از انقلاب از ایران می‌رود و یکی از کتاب‌های جالب طنز خود را تحت عنوان انترناسیونال بچه پرورها در پاریس (۱۳۶۳) منتشر می‌سازد که مجموعه‌ای است از مقالات سیاسی او در این سال‌ها. یکی دیگر از طنزنویسان با استعداد این دوره که بعضی از داستان‌های متعدد او در فصل مربوط به رمان و قصه بحث خواهد شد، خسرو شاهانی است که مدت‌های مدید ستون «در کارگاه نمدالی» را در خواندنی‌ها می‌نوشت. هادی خرسندی طنزنویس دیگری است که بعد از انقلاب با انتشار روزنامه طاغوت و سپس اصغرآقا در لندن یکی از مشهورترین طنزنویسان خارج از کشور شده است، و طنزنویسی خود را در حدود ۱۳۴۹ در روزنامه اطلاعات شروع می‌کند. طنز خرسندی در این دوره سیاسی نبود، بلکه جنبه اجتماعی داشت و با لحنی تندوتیز و شوخ طبعی و ریزه کاری‌هایی که مخصوص اوست، از افراط کاری‌ها و کارهای خارج از رویه تازه به دوران رسیده‌ها، صاحبان قدرت و غریب‌زادگان ایرانی انتقاد می‌کرد. قطعات طنز خرسندی نشان‌دهنده محدودیت‌هایی است که اغلب طنزنویسان این دوره می‌بایست با آنها می‌ساختند. هنر طنز خرسندی در طی سال‌های گذشته خیلی تکامل یافته است و مخصوصاً آشنایی زیادی که او با ادب فارسی دارد، چه در نظم و چه در نثر، عمق و تنوع خاصی به طنز او می‌دهد.

بعد از انقلاب یک دفعه سد سانسور دوران شاه شکست و تعداد بسیار زیادی کتاب و نشریه در مدت کوتاهی چاپ شد. مطابق لیستی که روزنامه اطلاعات در ۱۵ تیر ۱۳۵۸ چاپ کرد، تعداد ۲۲۲ روزنامه و نشریه در آن زمان در ایران چاپ می‌شد، و از این میان لااقل ۱۵ نشریه فکاهی و طنز آمیز بودند. نشریاتی که من از این دوره دیده‌ام و شاید تمام آنها نباشند عبارتند از: آهنگر، علی بابا، بامشاد، بهلول، خروس جنگی، خوش‌خنده، جیغ و داد، کاریکاتور، ملانصرالدین (به ترکی آذری و فارسی)، مش حسن، شاطر الشعراء، فانوس و یاقوت. نشریه اخیر به تقلید از طاغوت منتشر که در لندن انتشار می‌یافت. چنان که ملاحظه می‌شود، بعضی از این روزنامه‌ها ادامه نشریات سابق بودند. مثلاً پرویز خطیبی برای مدتی حاجی بابا را در تهران منتشر کرد و بعداً نیز قریب دو سال آن را در نیویورک نشر داد. هیأت تحریریه آهنگر همان نویسندگان چلنگر بودند، و شانزده شماره آن را تا ۱۶ مرداد ۱۳۵۸ به



*Interview with Jeanne Waltz,
director of "The Fortunate Ones"
at MVFF46*

Jamileh Davoudi



Jeanne Waltz

*The 46th Mill Valley Film Festival showcased 56 premieres including the world premier of **The Fortunate Ones**, a beautiful movie about a young woman (Milene) who is raised without parents in an isolated mansion in Portugal. She has no clue about social and racial conventions. As her relatives attempt to decide what to do with her after her grandmother's death, she develops a relationship with Antonino, an immigrant construction worker. I am very pleased that writer and direc-*

tor Jeanne Waltz has accepted my invitation for an interview with "Pezhvak of Persia". Having directed movies since 1995, Jeanne Waltz has created a powerful drama that approached the complexities of mental health challenges with optimism and humor all while avoiding sentimentality or condescension.

You were born in Switzerland but have lived in Portugal and made most of your movies there. Why have you chosen Portugal as your base?

In the 80's, I was co-running a small underground movie-party-concert-venue and working for the Berlinale film festival. There I met a Portuguese director/producer who asked me if I wanted to open a movie theater in Lisbon with him. I said yes. It didn't work out, but since I was then able to work on film-sets there, I stayed.

You are a multi-talented artist who has worked as writer, editor, cinematographer and director. In recent years, you seem to be more focused on directing. Could you talk about your experience in these different fields?

For a long time, I worked mostly in the art department. I loved it. You get to know trades, places, and people; all the more in the low-budget productions I used to work in, where you have to invent and build with what there is. One day, by chance, I was able to pitch a screenplay. It grew from there. Mostly, I did anything that was available in connection to making movies. I would never call myself a cinematographer. I just had to take care of the camerawork on the two shorts I produced myself, for lack of any money. I love to work for other directors, be it screenwriting or art-directing. Maybe paradoxically, it gives me an enormous freedom. But since I directed my first short, I don't get asked to do it anymore.

Your new film "The Fortunate Ones" is an adaptation from a novel. Could you talk about your selection and what inspired you to make a film about this story?

It's an adaptation of the novel by Lídia Jorge, "The Wind Whistling in the Cranes", that is also available in the US. From the get-go, I was moved by the character of Milene, her very strong practical sense, her unflinching love of life as she feels it should be, even as her only supporting family member dies. But

it's her blossoming that's so interesting to follow. The many layered texture of the romance, moving forwards in a steady but slow and roundabout way, like progressing in luminous molasses, fascinated me. To write the script I had to let go of some of this thickness, which is mostly the reason adaptations are said to almost never be as good as the book... Well, I hope that if the movie lost some, it also gained on flow, rhythm, sounds... And music! But I also felt a thrilling sense of challenge, that it wouldn't be easy to make Milene and her inner world believable. A movie takes a long time to make and easy things don't stand the journey.



The Fortunate Ones

How long did it take to make the movie and what were some of the challenges?

One challenge was how to represent the mirroring worlds of the two families, so completely different. Two worlds, each one coherent in its social and familial idiosyncrasies, both having a strong matriarch at its core. Dying matriarchs, from a disappearing world, leaving the younger generations to fight their own fights. Colors, sets, clothes. All the departments had to be on the same page, and it wasn't the most obvious page, because I wanted something that would be at the same time realistic, truthful, but also more colorful, maybe stronger, just a bit off everyday life. Another challenge was finding a believable casting, creating families with inner likenesses. Then casting in times of Covid was obviously impractical. And financing the whole thing was maybe the first and hardest challenge. When the movie finally got financed, at the very beginning of the pandemic, it took two years to prepare, shoot and complete.

What was your casting process and finding Rita Cabaco who played the main character Milene? She was amazing. Is she a known actor in Portugal?

I'm always present at the auditions. You can explain to a casting person who you are looking for, but sometimes it is who you were not even imagining who turns out to be right for the part. But Milton Lopes, who plays Antonino, lives in London, so I had to make my decision having only seen and met him on Zoom. A leap I don't regret. Social distancing being necessary, for Milene's part, I first met many young actresses outside, in a park. With the ones I thought had a chance, we held three rounds of auditions. Rita Cabaço stood out. She is amazing. She works a lot in theater, but Milene was actually her first leading part in a movie. More will come, I have no doubt.

Do you have any plans for your next project?

I'm working on the script and budding character design for an animation feature. It will be about how rage can be a good and bad thing, how it influences decisions you make, how it can shipwreck your life or/and serve as a fuel to step out of inaction and take the futures in our hands. Or at least try to.

Sounds very good! I look forward to seeing it. Thank you so much for your time.



You can see forever, Best of Silicon Valley

**7 Bedrooms, 4.5 Baths, Approx. 7,000 sqft & One acre land,
Salt-water pool, Caretaker quarter**

**Los Altos Hills
\$18,000,000**

**Over \$100,000,000 in sales,
Specializing in:**

- **The Bay Area-Silicon Valley**
- **Single Family Homes**
- **Multi-Units**
- **Probate**
- **1031-Tax Deferred Exchange**



MARYAM

CEO & Founder, MM Luxury Realty

(650) 419-0403

MaryamDickey@me.com

Lic No: 01143680





Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

(408)298-1500

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112